



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
صلاوة
وسلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

عرفان اسلامی

سیرت سید الشہداء

جلد دوازدہم

استاد محترم مولانا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	عرفان اسلامی جلد ۱۲
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۲	باب ۷۵ در توکل
۲۲	اشاره
۲۵	حقیقت توکل
۲۷	توکل در قرآن
۳۰	توکل در روایات
۳۶	مرز توکل
۳۸	باب ۷۶ در اخلاص
۳۸	اشاره
۴۰	حقیقت اخلاص
۴۳	هلاکت انسان
۴۵	مرز اخلاص
۴۵	اشاره
۴۶	راه رسیدن به اخلاص
۴۷	اخلاص در قرآن
۴۷	اشاره
۵۰	مقام مخلصان در قرآن
۵۲	حکایتی در اخلاص
۵۳	اخلاص در روایات
۵۵	اخلاص در نزد عرفا
۵۸	باب ۷۷ در شناخت جهل

۵۸	اشاره
۶۱	شناختن جهل
۶۲	غفلت از عیوب
۶۴	کلید جهل و علم
۶۵	مرز جهالت
۶۶	باب ۷۸ در بزرگداشت برادر مؤمن
۶۶	اشاره
۶۹	مصافحه با برادران دینی
۷۲	باب ۷۹ در توبه
۷۲	اشاره
۷۵	حقیقت توبه
۷۶	أثار الہی توبه
۷۷	وجوب توبه
۷۹	توبه در قرآن
۷۹	اشاره
۸۰	شأن نزول
۸۲	توبه در روایات
۸۲	اشاره
۸۶	توبه یهودی
۸۸	توبه واقعی
۸۹	شرایط توبه
۹۱	انواع توبه
۹۳	توبه عوام
۹۴	باب ۸۰ در جهاد و ریاضت نفس
۹۴	اشاره
۹۸	جهاد با نفس

- ۱۰۱ ----- راه بهشت
- ۱۰۲ ----- بی توجهی به دنیا
- ۱۰۳ ----- منشأ تمام لغزش ها
- ۱۰۴ ----- عبادات ظاهری و باطنی
- ۱۰۴ ----- اشاره
- ۱۰۵ ----- عبادات ظاهری
- ۱۰۶ ----- عبادات باطنی
- ۱۰۸ ----- نسخه شفابخش
- ۱۱۰ ----- گفتاری از صدر المتألهین در تزکیه نفس
- ۱۱۱ ----- مسائل ملکوتی در محور نفس
- ۱۱۴ ----- راه رشد و کمال نفس
- ۱۱۸ ----- عقل و نفس
- ۱۲۰ ----- ملامت نفس
- ۱۲۲ ----- باب ۸۱ در فساد
- ۱۲۲ ----- اشاره
- ۱۲۶ ----- فساد ظاهر و باطن
- ۱۲۸ ----- منشأ فساد
- ۱۳۰ ----- غفلت از خدا
- ۱۳۱ ----- خطر فساد باطن
- ۱۳۳ ----- نظر مآ صدرا در صلاح و فساد انسان
- ۱۳۶ ----- راه های نجات از فساد
- ۱۳۸ ----- باب ۸۲ در تقوی
- ۱۳۸ ----- اشاره
- ۱۴۲ ----- تقوا یا عالی ترین حقیقت
- ۱۴۵ ----- تقوا در انبیا و امامان معصوم علیهم السلام
- ۱۴۸ ----- نصیحت گنهکار

۱۴۹	منافع تقوا
۱۵۳	تقوا از دیدگاه عارفان
۱۵۷	غرض از شریعت و طریقت و حقیقت
۱۵۷	اشاره
۱۵۷	عمل اهل شریعت
۱۵۸	عمل اهل طریقت
۱۵۹	عمل اهل حقیقت
۱۶۱	تقوا در قرآن مجید
۱۶۶	تقوا در روایات
۱۷۱	مَثَل تقوی
۱۷۳	تقوا در عبادات
۱۷۶	باب ۸۳ در مسئله مرگ
۱۷۶	اشاره
۱۸۰	حقیقت مرگ
۱۸۳	زنده شدن مردگان
۱۸۶	زاد و توشه آخرت در قرآن مجید
۱۸۸	زاد و توشه آخرت در روایات
۱۹۷	مرگ عباد شایسته
۱۹۷	اشاره
۲۰۱	احتضار مؤمن
۲۰۳	مؤمن در عالم برزخ
۲۱۰	برزخ و مقامات اهل دل
۲۱۰	ملا مهدی نراقی و برزخ
۲۱۰	اشاره
۲۱۱	مسئله ای دیگر از عالم برزخ
۲۱۲	مجلسی رحمه الله و حاج میرزا محمود شیخ الاسلام در برزخ

۲۱۲	حاج میرزا خلیل تهرانی در برزخ
۲۱۵	خشنودی باهیه در برزخ
۲۱۵	اشاره
۲۱۶	علامة مجلسی رحمه الله در برزخ
۲۱۸	مرگ ستم پیشگان
۲۱۸	اشاره
۲۱۹	مرگ ستم پیشگان در قرآن
۲۲۴	مرگ ستم پیشگان در روایات
۲۲۷	کشف برزخی برای محدث قمی
۲۲۸	کشف برزخی برای آقا سید جمال الدین گلپایگانی
۲۳۲	توجه به مرگ
۲۳۵	یاد مرگ
۲۳۷	باب ۸۴ در حساب
۲۳۷	اشاره
۲۴۰	مسئله حساب
۲۴۳	وضع محاسبات در قیامت
۲۴۳	اشاره
۲۴۴	۱- بغير حساب
۲۴۵	۲- سریع الحساب
۲۴۵	اشاره
۲۴۶	معانی حسنه در روایات
۲۴۷	۳- حساب یسیر
۲۴۸	۴- حساب شدید
۲۴۸	۵- سوء حساب
۲۵۰	محاسبه اعمال
۲۵۰	اشاره

۲۵۳	سالك و محاسبه سه اصل
۲۵۷	كمتيت و كيفيت اعمال
۲۵۹	باب ۸۵ در حسن ظن
۲۵۹	اشاره
۲۶۲	حسن ظن
۲۶۴	سوء ظن در قرآن مجيد
۲۶۴	اشاره
۲۶۶	سوء ظن در روايات
۲۶۹	حسن ظن به خداوند متعال
۲۷۱	باب ۸۶ در تفويض
۲۷۱	اشاره
۲۷۴	حقيقت تفويض
۲۷۷	مؤمن آل فرعون و تفويض امور به حق
۲۸۰	معناى عرفانى تفويض
۲۸۰	اشاره
۲۸۰	درجات تفويض
۲۸۳	تركيب تفويض
۲۸۵	باب ۸۷ در يقين
۲۸۵	اشاره
۲۸۹	حقيقت يقين
۲۹۱	مراتب يقين
۲۹۳	يقين و توكل
۲۹۵	باب ۸۸ در خوف و رجا
۲۹۵	اشاره
۲۹۹	حقيقت خوف و رجا
۳۰۱	خوف مؤمن

۳۰۳	نصیحت اویس قرن درباره خوف
۳۰۷	باب ۸۹ در مسئله رضا
۳۰۷	اشاره
۳۰۸	رضا و خشنودی از حق
۳۱۰	رضا از دیدگاه عرفان
۳۱۰	اشاره
۳۱۳	علم به رضا
۳۱۶	رضا در روایات
۳۲۰	رضایت به محبوب و مکروه
۳۲۳	باب ۹۰ در بلا
۳۲۳	اشاره
۳۲۶	ابتلا و آزمایش
۳۲۸	ستایش خداوند بعد از ابتلا
۳۳۰	صبر در بلا
۳۳۱	بلا در کلام عرفا
۳۳۵	باب ۹۱ در صبر
۳۳۵	اشاره
۳۳۹	حقیقت صبر
۳۴۰	صبر در قرآن مجید
۳۴۴	صبر در روایات
۳۴۸	صبر در آئینه عرفان
۳۴۸	اشاره
۳۴۹	اقسام صبر
۳۵۰	درجات صبر
۳۵۱	معنای صبر و جزع
۳۵۲	صابران واقعی

۳۵۴	صبر یک زن برای خدا
۳۵۷	باب ۹۲ در حزن و اندوه
۳۵۷	اشاره
۳۶۰	حزن شعار اهل عرفان
۳۶۲	حزن عارفان
۳۶۷	باب ۹۳ در حیا
۳۶۷	اشاره
۳۶۸	حقیقت حیا
۳۶۹	حیا در روایات
۳۶۹	اشاره
۳۷۰	تبدیل سیئه به حسنه
۳۷۲	حیا ریشه ایمان
۳۷۴	مراحل حیا
۳۷۷	باب ۹۴ در دعوی و ادعا
۳۷۷	اشاره
۳۸۰	مسئله دعوی کاذب و صادق
۳۸۲	مدعی صادق
۳۸۵	باب ۹۵ در معرفت
۳۸۵	اشاره
۳۸۶	عرفان و معرفت و عارف
۳۸۸	معنای معرفت
۳۸۸	اشاره
۳۸۹	وظایف عارف
۳۹۱	باب ۹۶ در حبّ فی الله
۳۹۱	اشاره
۳۹۴	عشق به حق

- عشق یا بهترین میوه عالم ملکوت - ۳۹۶
- حقیقت عشق - ۳۹۹
- خالص ترین مردم - ۴۰۱
- آتش عشق خدا - ۴۰۲
- باب ۹۷ دوستی در راه خدا - ۴۰۵
- اشاره - ۴۰۵
- رفاقت در راه خدا - ۴۰۸
- رفاقت های غیر الهی - ۴۰۹
- باب ۹۸ در شوق - ۴۱۱
- اشاره - ۴۱۱
- شوق لقای الهی - ۴۱۴
- پنج تکبیر فنا - ۴۱۶
- باب ۹۹ در حکمت - ۴۱۷
- اشاره - ۴۱۷
- حقیقت حکمت - ۴۲۰
- نشانه های حکیم - ۴۲۲
- باب ۱۰۰ در حقیقت عبودیت - ۴۲۳
- اشاره - ۴۲۳
- حقیقت عبودیت - ۴۲۷
- انسان در کرسی آفرینش - ۴۲۸
- استعدادهای شگرف انسان در عرصه معنویت - ۴۳۱
- تفسیر عبودیت - ۴۳۹
- حقیقت معاملات - ۴۴۲
- اشاره - ۴۴۲
- تعامل با خدا - ۴۴۲
- تعامل با نفس - ۴۴۳

۴۴۳ ----- تعامل با خلق

۴۴۴ ----- تعامل با دنیا

۴۴۵ ----- دورنمایی از حیات عابدان عارف

۴۵۶ ----- درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳-، توشیحگر

عنوان قراردادی: مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ. شرح

عنوان و نام پدید آور: عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور، محمد جواد صابریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاہری: ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک: ۷۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۱-۹-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱: ۰-۶-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۲: ۷-۷-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛
۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۴-۸-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۴: ۸-۰۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۵: ۵-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۶: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۷: ۲-۰۲-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۸: ۹-۰۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۹: ۶-۰۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۰: ۳-۰۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۱: ۰-۰۶-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۲: ۷-۰۷-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۳: ۴-۰۸-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۴: ۱-۰۹-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۵: ۸-۱۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛

یادداشت: ج. ۲-۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۲-۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت: ج. ۷-۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۰-۱۵ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

یادداشت: کتابنامہ.

عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

موضوع: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه -- نقد و تفسیر

موضوع: احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق.

موضوع: اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده: فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

شناسه افزوده: صابریان، محمدجواد، ویراستار

شناسه افزوده: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ ق. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه . شرح

رده بندی کنگره: BP۲۴۸/ج۷م۷۱۸۴۲۲۱۸۴۶۰۴۲۲۱۸۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۲۵۶۰

ص: ۱

اشاره

قال الصادق عليه السلام:

التَّوَكُّلُ كَأَسُّ مَخْتَوْمٍ بِخْتَمِ اللَّهِ فَلَا يَشْرَبُ بِهَا وَلَا يَفْضُ خِتَامَهَا إِلَّا الْمُتَوَكِّلُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ] (١)، [وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ] (٢).

مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَوْنِهِ وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَ كَلَهُ إِلَيْهَا.

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ بِمَا فِي يَدِهِ. جَعَلَ التَّوَكُّلَ مِفْتَاحَ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانَ قُفْلَ التَّوَكُّلِ، وَ حَقِيقَةُ التَّوَكُّلِ الْإِيثَارُ وَ أَصْلُ الْإِيثَارِ تَقْدِيمُ الشَّيْءِ بِحَقِّهِ.

وَ لَا يَنْفَكُ الْمُتَوَكِّلُ فِي تَوَكُّلِهِ مِنْ إِيثَارِ أَحَدِ الْإِيثَارِينَ فَإِنْ آثَرَ مَعْلُولَ التَّوَكُّلِ وَ هُوَ الْكُونُ حُجِبَ بِهِ، وَ أَنْ آثَرَ مُعَلَّلَ عَلَيْهِ التَّوَكُّلِ وَ هُوَ الْبَارِي سُبْحَانَهُ بَقِيَ مَعَهُ.

فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَكُونَ مُتَوَكِّلًا لَا مُتَعَلِّلًا فَكَبِّرْ عَلَى رَوْحِكَ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَ دَعْ أَمَاثِيكَ كُلَّهَا تَوَدِّعِ الْمُؤْتِ لِلْحَيَاةِ.

وَ اذْنِبِي حَدَّ التَّوَكُّلِ أَنْ لَا تُسَابِقَ مَقْدُورَكَ بِالْهَمِّهِ وَ لَا تُطَالِعِ مَقْسُومَكَ

ص: ٧

١- ١) - يوسف (١٢): ٦٧.

٢- ٢) - مائده (٥): ٢٣.

وَلَا تَسْتَشْرِفَ مَعْدُومَكَ فَتَنْقُضَ بِأَحَدِهِمَا عَقْمَدَ إِيمَانِكَ وَ أَنْتَ لَا تَشْعُرُ. وَ أَنْ عَزَمْتَ أَنْ تَقِفَ عَلَيَّ بِغَضٍ شَدِيدٍ عَارِ الْمُتَوَكِّلِينَ حَقًّا فَاعْتَصِمَ بِمَعْرِفِهِ هَذِهِ الْحِكَايَةَ وَ هِيَ أَنَّهُ رُوِيَ أَنَّ بَعْضَ الْمُتَوَكِّلِينَ قَدِمَ عَلَيَّ بِغَضِ الْأَيْمَةِ فَقَالَ: رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ اعْطِفْ عَلَيَّ بِجَوَابِ مَسْأَلِهِ فِي التَّوَكُّلِ وَ الْإِمَامِ كَانَ يَعْرِفُ الرَّجُلَ بِحُسْنِ التَّوَكُّلِ وَ نَفِيسِ الْوَرَعِ وَ اشْرَفَ عَلَيَّ صِدْقِهِ فِيمَا سَأَلَ عَنْهُ مِنْ قَبْلِ إِيْدَائِهِ آيَاهُ فَقَالَ لَهُ: مَكَانَكَ وَ أَنْظِرْنِي سَاعَةً. فَبَيْنَا هُوَ مُطْرَقٌ بِجَوَابِهِ إِذَا اجْتَاَزَ بِهِمَا فَقِيرٌ فَادْخَلَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَدَهُ فِي جَيْبِهِ وَ اخْرَجَ شَيْئًا فَنَاولَهُ الْفَقِيرَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ السَّائِلَ فَقَالَ لَهُ: هَاتِ وَ سَلْ عَمَّا يَدَا لَكَ. فَقَالَ السَّائِلُ: أَيُّهَا الْإِمَامُ كُنْتُ أَعْرِفُكَ قَادِرًا مُتَمَكِّنًا مِنْ جَوَابِ مَسْئَلَتِي قَبْلَ أَنْ تَسْتَنْظِرَنِي فَمَا شَأْنُكَ فِي إِبْطَائِكَ عَنِّي؟ فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَتَعْتَبِرَ الْمَعْنَى قَبْلَ كَلَامِي إِذَا لَمْ أَكُنْ أَرَانِي سَاهِيًا بِسَرِّي وَ رَبِّي مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ أَنْ اتَّكَلَّمَ بِعِلْمِ التَّوَكُّلِ وَ فِي جَيْبِي دَانِقٌ ثُمَّ لَمْ يَحِلَّ لِي ذَلِكَ إِلَّا بَعْدَ إِثَارِهِ ثُمَّ لِيَعْلَمَ بِهِ فَافْهَمَ.

فَشَهَقَ الرَّجُلُ السَّائِلُ شَهَقَةً وَ حَلَفَ أَنْ لَا يَأْوِي عُمرَانًا وَ لَا يَأْتِسَ بِبَشَرٍ مَا عَاشَ.

[التَّوَكَّلْ كَأْسٌ مَّخْتومٌ بِخْتَمِ اللَّهِ فَلَا يَشْرَبُ بِهَا وَلَا يُفْضَخْتَامَهَا إِلَّا الْمَتَوَكِّلُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ] (١)، [وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ] (٢). مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كَمَلَّ مُؤْنَهُ وَ يَزُوقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَ كَلَهُ إِلَيْهَا. مَنْ سِرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ سِرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ وَثِقًا بِمَا فِي يَدِهِ. جَعَلَ التَّوَكُّلَ مِفْتَاحَ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانَ قُفْلَ التَّوَكُّلِ، وَ حَقِيقَةُ التَّوَكُّلِ الْإِيثَارُ وَ أَصْلُ الْإِيثَارِ تَقْدِيمُ الشَّيْءِ بِحَقِّهِ. وَ لَا يَنْفَعُكَ الْمُتَوَكُّلُ فِي تَوَكُّلِهِ مِنْ إِيثَارِ أَحَدِ الْإِيثَارِينَ فَإِنَّ آثَرَ مَعْلُولِ التَّوَكُّلِ وَ هُوَ الْكَوْنُ حُجْبًا بِهِ، وَ أَنْ آثَرَ مَعْلُولِ عَلَيْهِ التَّوَكُّلِ وَ هُوَ الْبَارِي سُبْحَانَهُ بَقِيَ مَعَهُ.

فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَكُونَ مُتَوَكِّلًا لَا مُتَعَلِّلًا فَكَبِّرْ عَلَى رُوحِكَ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَ دَعْ أَمَانِيَّتَكَ كُلَّهَا تَوَدِّعِ الْمَوْتَ لِلْحَيَاةِ [

ص: ٩

١ - ١ - يوسف (١٢): ٦٧.

٢ - ٢ - مائده (٥): ٢٣.

اگر تصور شود، توکل به معنای بریدن از کار و کوشش و جهد و مجاهدت و زحمت و ریاضت و روبه راه شدن تمام امور بدون توجه به نظام عالی خلقت و منهای قیام به حقوق خود و خلق است، تصویری باطل و اندیشه ای صددرصد جاهلانه و شیطانی است.

رزاقیت حضرت حق و این که این رزاقیت را بر خود واجب فرموده به این معنا نیست که دست از همه بندگان و از همه امور بردار و در گوشه ای به ذکر و تسبیح بنشین و هیچ مسئولیتی را نپذیر و در عین این عزلت و بریدگی به انتظار روزی رسیدن و درست شدن کارها باش.

جهان آفرینش جهان کار و فعالیت و زحمت و کوشش و جهاد و ریاضت است.

تمام عناصر هستی از کوچک ترین اتم گرفته تا گسترده ترین کهکشان ها در کار و فعالیت اند که اگر این همه کار و کوشش و این همه حرکت و فعالیت نبود از نظام هستی خبری باقی نمی ماند.

رزاقیت و ولایت و محبت حضرت او به عباد و به خصوص به بندگان مؤمن هیچ منافاتی با کار و کوشش ندارد که دنبال کار و کوشش رفتن و قیام به حقوق امر واجب اوست، نهایت این که این کار و کوشش باید براساس مقررات او و توجه به حلال و حرام و با تکیه و اعتماد بر او انجام گیرد تا امور به نتیجه مادی و معنوی برسد و حقیقت توکل این است که انسان به زنجیر اسارت کفر و شرک دچار نشود و پای از جاده حق بیرون نهد و از حلال به حرام و شبهه گرفتار نیاید و از ورع و پاک دامنی و یقین و اخلاص عاری نگردد.

انبیای خدا برای به دست آوردن روزی به انواع کسب های حلال دست می زدند

و به وقت دچار شدن به مرض و درد به طیب و دوا مراجعه می کردند و به هنگام حمله دشمن دست به دفاع و جهاد مقدس می بردند و در راه احقاق حق خود و اهل و عیال و ملتشان از هیچ فعّالیتی باز نمی ایستادند و این همه نه این که با توکل منافات نداشت بلکه اعتمادشان در تمام امور به حضرت حق بود و آن عین توکل بود و در عین حال آن بزرگواران و هم چنین ائمه طاهرین علیهم السلام در رأس تمام متوکلان عالم بودند.

عبارات و جملات و گفته های صوفیان و درویشان خارج از راه را در باب توکل که در کتب عرفانی اهل سنت و بعضی از کتب خاصه به نقل از آنان آمده رها کنید که قسمت عمده ای از آن گفته ها محصول خیالات و اوهام و ضد آیات و روایات است.

کار و کوشش براساس دستور و هماهنگی با قوانین حق و به شرط رعایت حلال و حرام در تمام امور حیات اعم از امر اقتصادی در ابعاد دآمداری و کشاورزی و صنعت و تجارت و امر سیاسی اعم از اجرایی و قضایی و وضع قانون و امر علمی اعم از علم ادیان و علم ابدان واجب است و برای به نتیجه رسیدن تمام این امور اعتماد و توکل بر حضرت دوست اوجب که این است توکل و توکل را جز این معنا نیست، معنا کردن توکل به غیر این معنی تنبلی و سستی و عافیت طلبی و فرار از مسؤولیت است نه توکل که توکل حالتی است ایمانی و روحی و قلبی که در تمام امور انسان را از کفر و شرک و افتادن به چاه گناه و معصیت و ذلت و دنائت حفظ می کند.

آری، این عالم و این جهان براساس نظام علت و معلول و سبب و اسباب قرار داده شده و بدون اتصال به سبب و اسباب رسیدن به مسبب و مسببات محال است، چیزی که هست در این زمینه باید به دو چیز با تمام وجود توجه داشت که

توجه به آن دو چیز علت تحقق توکل است.

۱- باید با تمام همت از تکیه بر وسایل و علل و اسباب شیطانی اعم از علل بی جان و با جان پرهیز کرد، تا وجود انسان منشأ گناه و میدان باز کردن برای عصیان عاصی نشود و از این طریق به ستم و ستمگر و بازشدن راه برای نفوذ شیاطین کمک نگردد.

۲- اسباب و وسایل را در امور مستقل نداند و از مستقل دانستن هر امری پرهیزد و در تمام برنامه ها توجه داشته باشد که تأثیر اسباب و علل فقط و فقط به دست اراده و عنایت و توجه حضرت اوست، آن جناب اگر بخواهد آتش بسوزاند می سوزاند و دوا اثر کند اثر می کند و زمین برویاند می رویاند و جنگ به پیروزی برسد می رسد و اگر نخواهد چیزی به نتیجه نمی رسد گرچه تمام عالم و عالمیان برای به نتیجه رساندن کار دست به دست هم بدهند، چون انسان این دو حقیقت را در تمام جهات حیات لحاظ کند، توکل را که حالتی روانی و حقیقتی قلبی است در جان خود تحقق داده و در صف متوکلان به حق قرار گرفته است.

چون توکل حاصل شود، حکومت شیطان از خیمه حیات انسان برچیده شود و میل به گناه و گناهکار از دل برود و میدان زندگی از دخالت هوا و شهوت پاک گردد و آدمی از این که عمله شیاطین و دستگاه های ظلم شود نجات پیدا کند و هم چون اولیای حق در راه زندگی قدم بردارد و به هیچ کاری بدون وکیل گرفتن حق و اعتماد بر جناب او دست نزنند.

توکل در قرآن

در باب توکل و این که این حقیقت عالی روانی ریشه در ایمان به حق دارد، بسیار گفته و نوشته اند، محصول و نتیجه تمام آن ها در این چند جمله مفید و مختصر است.

حَسَّ و عقل حکم می کند که جهان جای تکاپو و تلاش است، به اضافه حس و عقل، آن اندازه آیات و روایات در این باره وارد شده است که حتی احتیاج به ذکر نمونه ای هم از آن ها حس نمی شود، فقط کافی است که به این آیه شریفه توجه شود که می فرماید:

[وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ] (۱).

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره ای] نیست،* و این که تلاش او به زودی دیده خواهد شد.

ملاحظه می شود که در آیه شریفه «انما» وجود دارد که دلالت بر حصر حقیقی می نماید، از آن طرف علل محاسبه نشده و نظارت خدا به موجودات و جریان استمراری حوادث نمی گذارد که هیچ انسانی اگر چه تمام نیروهای فکری فرزندان آدم را در مغز خود جای بدهد به طور یقین و جزم مقدماتی را که برای نتیجه ای ایجاد کرده است، آن چنان قطعی بداند که احتمال تخلفی در آن نبوده باشد، آری، ما به جهان هستی مسلط نیستیم، ما حدود اختیارات خود را کاملاً می شناسیم که چه اندازه کم و ناچیز است و به همین جهت است که خداوند می فرماید:

[وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ] (۲).

و هرگز درباره چیزی مگو که من فردا آن را انجام می دهم.* مگر این که [بگویی: اگر] خدا بخواهد.

و نیز روشن است که پیوستن حوادث و رویدادها به مشیت خداوندی چه اندازه باعث آرامش قلبی می گردد؛ زیرا در آن هنگام که مطابق تصورات انسان کاری انجام

ص: ۱۳

۱- ۱) - نجم (۵۳): ۳۹-۴۰.

۲- ۲) - کهف (۱۸): ۲۳.

نمی‌گیرد و تمام مقدمات به هدر می‌رود، با یأس و نومیدی بنیان‌کنی مواجه می‌گردد، در صورتی که اگر تمام حوادث را پس از فعالیت‌های ممکن به مشیت خداوندی موکول نماید هنگام تخلف از نتیجه آن اضطراب و نومیدی صورت نخواهد گرفت، همین روش دوجانبه را خداوند در آیه شریفه چنین می‌فرماید:

[فَبِمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ] (۱).

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم‌خوی شدی، و اگر درشت‌خوی و سخت‌دل بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آموزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم‌گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.

در توکل تکیه بر غیر خدا وجود ندارد؛ زیرا فقط خداست که طرف توجه انسان است، البته هیچ‌کس منکر نیست که انسان بایستی در همه شئون خود خداوند را مورد توجه قرار بدهد، ولی هنگامی که درست‌دقت کنیم خواهیم دید که کار و کوشش به حسب قوانین طبیعت که جلوه‌گاه مشیت خداوندی است، بهترین وسیله توجه به خدا و اطاعت از دستور اوست که نیروی بازوی خدادادی را به کار می‌اندازد و در راه معاش خود و دیگران با تقلایی که می‌کند بهترین عبادت را انجام می‌دهد، مرد آگاه هرگز نیروپرست نیست، مرد با ایمان می‌داند که سبب‌ساز تمام‌ها خداست، بلکه سرتاپای وجود او از خدا است، بنا بر این توجه، چگونه

ص: ۱۴

می تواند تکیه پرستش آمیز به اعضای درونی و برونی خود نماید (۱).

مسئله توکل و شؤون مختلفه اش در قرآن مجید در سوره مبارکه توبه آیه ۵۱ و ۱۲۹ و یونس ۷۱ و هود ۵۶ و ۸۸ و یوسف ۶۷ و رعد ۳۰ و شوری ۱۰ و اعراف ۸۹ و یونس ۸۵ و ممتحنه ۴ و ملک ۲۹ و ابراهیم ۱۱ و ۱۲ و آل عمران ۱۲۲ و ۱۶۰ و مائده ۱۱ و انفال ۴۹ و زمر ۳۸ و مجادله ۱۰ و تغابن ۱۳ و بسیاری از سوره های دیگر آمده که ذکر آن آیات و تفسیر و توضیحش خود کتاب مفصلی است.

توکل در روایات

روایات باب توکل هم چون آیات قرآن زیاد است، برای دیدن آن روایات می توانید به کتاب با عظمت «الکافی» جلد دوم و «بحار الأنوار» جلد شصت و هشتم مراجعه کنید، در این قسمت، از باب نمونه به چند روایت اشاره می شود:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَعْطِيَ ثَلَاثًا لَمْ يُمْنَعْ ثَلَاثًا: مَنْ أَعْطِيَ الدُّعَاءَ اعْطِيَ الْحَاجَةَ، وَمَنْ أَعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ، وَمَنْ أَعْطِيَ التَّوَكُّلَ أُعْطِيَ الْكِفَايَةَ. ثُمَّ قَالَ: أَتَلَوْتُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: [وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ] (۲) وَقَالَ: [لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ] (۳) وَقَالَ: [ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ] (۴) (۵).

امام ششم علیه السلام فرمود: به هر کس سه چیز عنایت شد، از سه چیز نسبت به او

ص: ۱۵

۱-۱ - تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی: ۴۲۰.

۲-۲ - طلاق (۶۵): ۳.

۳-۳ - ابراهیم (۱۴): ۷.

۴-۴ - غافر (۴۰): ۶۰.

۵-۵ - الکافی: ۶۵/۲، باب التفویض الی الله و التوکل علیه، حدیث ۶؛ وسائل الشیعه: ۲۱۳/۱۵، باب ۱۱، حدیث ۲۰۳۰۸.

دریغ نشد، به هر کس دعا دادند از بهرش اجابت نهادند، به هر که شکرگزاری دادند، بر نعمتش افزودند، به هر که توکل دادند، کفایت امور به او عطا نمودند، سپس فرمود: آیا خواندی قرآن را که هر که بر خدا توکل کند او را حضرت حق بس است و اگر شکر کنید بر شما بیفزایم و مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا حَيْدُ التَّوَكُّلِ؟ فَقَالَ لِي: أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا حَدُّ التَّوَاضُعِ؟ قَالَ: أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطَوْكَ مِثْلَهُ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَشْتَهَى أَنْ أَعْلَمَ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ؟ فَقَالَ: أَنْظُرْ كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ (۱).

حسن بن جهم می گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتیم: فدایت شوم، اندازه توکل چیست؟ فرمود: با تکیه بر خدا و با معیت با حضرت او از احدی در هیچ امری نترسی، عرضه داشتیم: حد تواضع چیست؟ فرمود: با مردم آن گونه رفتار کنی که علاقه داری مردم با تو رفتار کنند. عرضه داشتیم: علاقه دارم موقعیت خود را نزد شما بدانم. فرمود: موقعیت مرا نزد خود توجه کن تا موقعیت خود را نزد من به دست آری.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ابلیس گفته: پنج واقعیت است که وقتی در عباد حق تجلی کند، مرا نسبت به آن ها هیچ چاره و قدرتی نیست اما سایر مردم محکوم حکومت منند.

۱- کسی که با نیت پاک بر حضرت حق پناه برد و به دامن رحمت حق متمسک گردد و در تمام امور زندگی بر خداوند توکل نماید.

ص: ۱۶

(۱- ۱) - عیون اخبار الرضا: ۴۹/۲، باب ۳۱، حدیث ۱۹۲؛ بحار الأنوار: ۱۳۴/۶۸، باب ۶۳، حدیث ۱۱.

۲- انسانی که در شب و روز تسبیحش زیاد باشد.

۳- و هر کس برای برادر مؤمنش بخواهد آنچه را برای خود می خواهد.

۴- و هر کس در مصیبتی که به او می رسد جزع نکند.

۵- و آن کس که به قسمت خداوند راضی باشد و تمام همت خرج روزی نکند (۱).

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله از جبریل پرسید: توکل چیست؟ پاسخ داد: توجه به این که مخلوق قدرت ضرر زدن و نفع رساندن ندارد و عطا و منع در اختیار کسی نیست و باید از خلق مأیوس و ناامید بود که هر کس به چنین حالی برسد، جز برای خدا کار نمی کند و جز به خدا امید نمی بندد و از غیر حق نمی ترسد و طمع به کسی جز خدا نمی بندد که این است حقیقت توکل (۲).

فیض آن عاشق عارف می گوید:

ندارم خان و مانی حسبی الله***نخواهم آب و نانی حسبی الله

من از کون و مکان بیزار گشتم*** شدم در لامکانی حسبی الله

جهان را خط بیزاری کشیدم*** چو خود گشتم جهانی حسبی الله

نبستی طرفی از جان و نه از دل*** نه دل خواهم نه جانی حسبی الله

مرا جانان پسند آمد نخواهم*** نه اینی و نه آنی حسبی الله

نمی گیرم چو در دست من آمد*** به موی او جهانی حسبی الله

در این آتش خوشم رضوان میارا*** برای من جانی حسبی الله

نعیم آتش عشقش مرا بس*** بهشت جاودانی حسبی الله

ص: ۱۷

۱- ۱) - الخصال: ۲۸۵/۱، حدیث ۳۷؛ بحار الأنوار: ۱۳۶/۶۸، باب ۶۳، حدیث ۱۸.

۲- ۲) - معانی الأخبار: ۲۶۰، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۳۸/۶۸، باب ۶۳، حدیث ۲۳.

چو یار آمد ز در خاموش شو فیض*** عیان شد هر بیانی حسبی الله (۱)

امام صادق علیه السلام در روایت باب توکل می فرمایند:

توکل چون ظرفی مهر شده است به مهر حضرت حق که مهر آن را باز نمی کنند و از آن جام نمی نوشند مگر آنان که دارای روح توکلند.

خداوند می فرماید:

به پروردگار تکیه کنند تکیه کنندگان.

و باز فرموده:

اگر اهل ایمان هستید به خداوند توکل کنید.

در آیه شریفه توکل را کلید ایمان و ایمان را قفل توکل قرار داده است و به عبارت روشن تر، توکل دارای نتایجی است مانند کمال توحید و حصول مرتبه رضا و برقراری مقام عبودیت و از این آثار ملکوتی کسی بهره نمی برد جز آن که در توکل ثابت قدم است و برگشت توکل به اختیار و مقدم داشتن دیگری است بر خود، یعنی دیگری را به جای خود انتخاب کردن و امور خود را به وی واگذار نمودن و ناچار شخص متوکل در برنامه توکل خود توجه به یکی از دو امر پیدا می نماید، یا توجه او به معلول و فواید و محصول توکل است و آن به وجود آمدن و به دست آوردن اموری است که از توکل حاصل می شود، مانند تحصیل فواید و منافع بیشتر و اظهار طاعت و عبودیت و اقناع نفس خود در مقابل امور جاری و یا آثار و لوازم معنوی دیگر.

و یا توجه او به مبدأ و علت العلل توکل می باشد، یعنی پروردگار عزیز و بزرگی که می باید در برابر او به عبودیت و طاعت و خضوع سر فرود آورد و از خود بینی

ص: ۱۸

و توجه به نفس و به دیگران منصرف و منقطع گردد.

در صورت اول، این توجه که در حقیقت توجه به غیر خداوند عزیز و برخلاف اصول اخلاص و توحید است، موجب محجوب شدن و محدودیت است.

و صورت دوم که توجه به عظمت و جلال حق بوده و روی محبت و اخلاص به پیشگاه حضرت او، همه امور به او واگذار است حتی منافع توکل و در این مرحله شخص متوکل، پیوسته متوجه و متعلق و وابسته به حق است و با بقای حضرت دوست باقی خواهد ماند.

پس حقیقت توکل در این صورت محقق می شود و چون خواستی از صمیم دل و روی حقیقت متوکل باشی می باید به تمام آرزوهای غلط دل و علایق قلبی خود قلم بطلان کشیده و چون کسی که از زندگی دست شسته و حیات مادی دنیوی را تودیع می کند، از برنامه های مادی و هدف های دنیوی تودیع کنی.

پس در مقام توکل و اعتماد به حق متعلّی مباش و در پی به دست آوردن علل و جهات و اغراض نهایی سیر مکن و چون نماز میت، پنج تکبیر بر پشت سر هدف های ظاهری و خواهش های نفسانی بخوان و تنها توجه خالص و پاکت به پروردگار باشد و بس.

[وَ اذْنِي حَيْدُ التَّوَكُّلِ اِنْ لَا تُسَابِقَ مَقْدُورَكَ بِالْهَمِّهِ وَ لَا تُطَالِعَ مَقْسُومَكَ وَ لَا تَشْرِفَ مَعْدُومَكَ فَتَنْقُضَ بِاَحَدِهِمَا عَقْدَ اِيْمَانِكَ وَ اَنْتَ لَا تَشْعُرُ. وَ اِنْ عَزَمَيْتَ اَنْ تَقِفَ عَلَيَّ بَعْضُ شَرِّ عَارِ الْمُتَوَكِّلِيْنَ حَقًّا فَاَعْتَصِمْ بِمَعْرِفَتِهِ هَذِهِ الْحِكَايَةُ وَ هِيَ اَنَّهُ رُوِيَ اَنْ بَعْضَ الْمُتَوَكِّلِيْنَ قَدِمَ عَلَيَّ بَعْضُ الْمَائِمَةِ فَقَالَ: رَضِيَ اللهُ عَنْكَ اعْطِفْ عَلَيَّ بِجَوَابِ مَسْأَلِهِ فِي التَّوَكُّلِ وَ الْاِمَامِ كَانَ يَعْرِفُ الرَّجُلَ بِحُسْنِ التَّوَكُّلِ وَ نَفِيْسِ الْوَرَعِ وَ اَشْرَفِ عَلَيَّ صِدْقِهِ فِيمَا سِئَلَ عَنْهُ مِنْ قَبْلِ اِبْدَائِهِ اِيَّاهُ فَقَالَ لَهُ: مَكَانَكَ وَ اَنْظُرْنِي سَاعَةً. فَبَيْنَا هُوَ مُطْرَقٌ بِجَوَابِهِ اِذَا اجْتَاَزَ بِهِمَا فَقِيْرٌ فَاَدْخَلَ الْاِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَدَهُ فِي جَيْبِهِ وَ اَخْرَجَ شَيْئًا فَنَاوَلَهُ الْفَقِيْرَ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَيَّ السَّائِلِ فَقَالَ لَهُ: هَاتِ وَ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ. فَقَالَ السَّائِلُ:

اِيْهَا الْاِمَامُ كُنْتُ اَعْرِفُكَ قَادِرًا مُتَمَكِّنًا مِنْ جَوَابِ مَسْئَلَتِي قَبْلَ اَنْ تَسْتَنْظِرَنِي فَمَا شَأْنُكَ فِي اِبْطَائِكَ عَنِّي ؟ فَقَالَ الْاِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لِتَعْتَبِرَ الْمَعْنَى قَبْلَ كَلَامِي اِذَا لَمْ اَكُنْ اِرَانِي سَاهِيًا بِسِرِّي وَ رَبِّي مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ اِنْ اَتَكَلَّمْتُ بِعِلْمِ التَّوَكُّلِ وَ فِي جَيْبِي ذَانِقٌ ثُمَّ لَمْ يَجِلَّ لِي ذَلِكَ اِلَّا بَعْدَ اِيْثَارِهِ ثُمَّ لِيَعْلَمَ بِهِ فَاْفْهَمَ. فَشَهَقَ الرَّجُلُ السَّائِلُ شَهَقَةً وَ حَلَفَ اَنْ لَا يَأْوِيْ عُمْرَانًا وَ لَا يَأْنَسُ بِبَشَرٍ مَا عَاشَ [

کمترین مرتبه توکل این است که سبقت‌نگیری و قصد پیشرفت نداشته باشی از مقدرات خود و بیرون نرفته و سرباز زنی از آنچه برای تو در امور دنیا قسمت شده و اشراف و مواجهه نداشته باشی با آنچه درباره تو امکان وقوع وجود ندارد، البته این مسابقه و طلوع و اشراف در مرحله قصد و نیت و تصمیم اشخاص به وجود می‌آید، اگر نه در مرحله عمل هرگز نسبت به مقدر و مقسوم و معدوم نمی‌توان کاری کرد و چون این معنی در مرحله قصد و نیت است، از این لحاظ تنها به حقیقت ایمان صدمه می‌زند و به مرحله عصیان و تخلف عملی نمی‌رسد.

هرگاه خواسته باشی از شعار اهل توکل آگاه گردی و بینی که در مقام توکل چگونه ایثار و گذشت اختیار می‌کنند در حکایت آتی با کمال تدبّر بنگر:

روایت است:

یکی از اهل ایمان که در راه توکل بود به محضر یکی از ائمه علیهم السلام رسید و از پاسخ مسئله‌ای که در موضوع توکل بود سؤال کرد، آن جناب پیش از جواب چون آثار صلاح و صدق و ایمان و ورع را در سیمای آن مرد مشاهده فرموده، به او گفت:

ساعتی مرا مهلت بده تا بعد با هم مذاکره کنیم.

در آن مدت که حضرت سر به زیر داشت و متفکر و ساکت بود، مرد فقیری رسید، امام دست در جیب لباس کرد و یک درهم درآورده به آن فقیر داد، سپس به آن مرد با ایمان متوجه شد و فرمود: اظهار کن آنچه می‌خواهی، آن مرد عرضه داشت قبل از پرسیدن می‌خواهم بدانم چرا در جواب دادن از من مهلت خواستی؟ زیرا معتقدم که امام عالم است و می‌تواند بدون فکر و بررسی هرگونه سؤال را پاسخ دهد.

امام فرمود: برای آن بود که معنی و حقیقت پرسش خود را از حال من پیش از مذاکره دریایی، من نمی خواستم نسبت به آنچه باید می گفتم خود را روگردان ببینم، در حالی که پروردگار من بر حال من بینا و آگاه است و روگردانی از حقیقت در صورتی واقع می شود که سخن می گفتم از موضوع توکل و پیش من درهمی موجود بود، پس در موضوع سؤال تو جایز نبود گفتار مگر بعد از انفاق و ایشار. در حقیقت این حکایت خوب دقت کن و سر آن را بیاب. در اینجا آن مرد صیحه ای زد و سپس تصمیم گرفت از آبادی بیرون رفته و با کسی انس نگیرد.

انس و رفاقت و مصاحبت و معاشرت سزاوار نیست، مگر با کسانی که انسان را به یاد حضرت حق انداخته و باعث رشد و کمال آدمی گردند.

باب ۷۶ در اخلاص

اشاره

ص: ۲۳

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْإِخْلَاصُ يَجْمَعُ فَوَاضِلَ الْأَعْمَالِ وَهُوَ مَعْنَى مِفْتَاحِهِ الْقَبُولُ وَتَوْقِيعُهُ الرِّضَا.

فَمَنْ تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ وَرَضِيَ عَنْهُ فَهُوَ الْمُخْلِصُ وَانْ قَلَّ عَمَلُهُ، وَمَنْ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنْهُ فَلَيْسَ بِمُخْلِصٍ وَانْ كَثُرَ عَمَلُهُ اغْتِبَارًا بِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْلِيسَ.

وَ عَلامَةُ الْقَبُولِ وَجُودُ الْإِسْتِقَامَةِ بِبَدَلِ كُلِّ الْمُحَابِّ مَعَ اصَابِهِ عِلْمٌ كُلِّ حَرَكَهٍ وَ سُكُونٍ.

وَ الْمُخْلِصُ ذَائِبٌ رُوحُهُ وَ بَازِلٌ مُهَجَّتُهُ فِي تَقْوِيمِ مَا بِهِ الْعِلْمُ وَ الْأَعْمَالُ وَ الْعَامِلُ وَ الْمُعْمُولُ وَ الْعَمَلُ، لِأَنَّهُ إِذَا ادْرَكَ ذَلِكَ فَقَدْ ادْرَكَ الْكُلَّ وَ إِذَا فَاتَهُ ذَلِكَ فَاتَهُ الْكُلُّ وَ هُوَ تَصَيَّفِيهِ مَعَانِي التَّنْزِيهِ فِي التَّوْحِيدِ كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ: هَلَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَكَ الْعَابِدُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ، وَ هَلَكَ الْعَالِمُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ، وَ هَلَكَ الصَّادِقُونَ، إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُؤَقِنُونَ وَ انَّ الْمُؤَقِنِينَ لَفِي خَطَرٍ عَظِيمٍ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: [وَ اعْتَبِدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ] (١). وَ اذْنِي حَيْدُ الْإِخْلَاصِ يَبْدُلُ الْعَبْدَ طَاقَتَهُ ثُمَّ لَا يَجْعَلُ لِعَلْمِهِ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا فَيُوجِبُ بِهِ عَلَيَّ رَبِّي مُكَافَأَةً بِعَمَلِهِ، لِعَلْمِهِ أَنَّهُ لَوْ طَالَبَهُ بِوَفَاءِ حَقِّ الْعُبُودِيَّةِ لَعَجَزَ. وَ اذْنِي مَقَامُ الْمُخْلِصِ فِي الدُّنْيَا السَّلَامَةُ مِنْ جَمِيعِ الْأَثَامِ وَ فِي الْآخِرَةِ النَّجَاةُ مِنَ النَّارِ وَ الْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ.

ص: ٢٤

[الْإِخْلَاصُ يَجْمَعُ فَوَاضِلَ الْأَعْمَالِ وَهُوَ مَعْنَى مِفْتَاحُهُ الْقَبُولُ وَتَوْقِيعُهُ الرِّضَا فَمَنْ تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ وَرَضِيَ عَنْهُ فَهُوَ الْمُخْلِصُ وَانْ قَلَّ عَمَلُهُ، وَ مَنْ لَا يُتَقَبَّلُ مِنْهُ فَلَيْسَ بِمُخْلِصٍ وَ انْ كَثُرَ عَمَلُهُ اِعْتِبَارًا بِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ائِلَيْسَ. وَ عَلَامَةُ الْقَبُولِ وَجُودُ الْاِسْتِقَامَةِ بِبَدَلِ كُلِّ الْمَحَابِّ مَعَ اِصَابَةِ عِلْمٍ كُلِّ حَرَكَهٍ وَ سَيِّكُونِ. وَ الْمُخْلِصُ ذَائِبٌ رُوحُهُ وَ بَاذِلٌ مُهْجَتُهُ فِي تَقْوِيمِ مَا بِهِ الْعِلْمُ وَ الْأَعْمَالُ وَ الْعَامِلُ وَ الْمُعْمُولُ وَ الْعَمَلُ، لِأَنَّهُ إِذَا اذْرَكَ ذَلِكَ فَقَدْ اذْرَكَ الْكُلَّ وَ إِذَا فَاتَهُ ذَلِكَ فَاتَهُ الْكُلُّ وَ هُوَ تَصْفِيَةٌ مَعَانِي التَّنْزِيهِ فِي التَّوْحِيدِ]

حقیقت اخلاص

در بین حقایق اخلاقی و واقعیت های روحی و عرفانی، حقیقتی به ارزش و اعتبار اخلاص نیست.

در این فصل بسیار مهم وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

اخلاص، همه فضایل اعمال و مکارم اخلاق را در خود جمع کرده که فضیلت هر عمل و کمال هر کار به اخلاص است.

و به عبارت دیگر، انسان اگر کاری را فقط برای خدا و به خاطر جلب رضای حق انجام دهد، آن کار جامع فضایل و حاوی تمام کمالات است.

اخلاص حقیقتی است که به وسیله قبول شدن عمل منکشف و معلوم می گردد و با رضا و خشنودی حق امضا می شود.

کسی که اعمالش به درگاه الهی قبول شود و خداوند متعال از او راضی گردد از مخلصان است گرچه عملش اندک و فعلش قلیل باشد و هرکس عملش قبول نشود از صف مخلصان جداست گرچه عمل او زیاد و کوشش او فوق العاده و چشمگیر باشد.

در این زمینه آدم و ابلیس بارزترین مصداقند، ابلیس را عبادت شش هزار ساله بود ولی مردود حق شد و آدم را لحظه ای توبه خالص ولی قبول حضرت دوست شد!

نشانه قبولی عمل استقامت در راه خداست و استقامت به دست نمی آید، مگر با گذشت کردن از آنچه محبوب اوست در راه دوست و آگاهی و بصیرت و درک صحت و صواب نسبت به هر حرکت و سکون و به تعبیر دیگر نشانه پذیرفته شدن عمل با سه حقیقت معلوم می گردد.

۱- استقامت و پایداری در عمل.

۲- انقطاع از علائق و بذل کل محبوب در راه حق.

۳- آگاهی و اطلاع کامل بر صحت و درستی عمل.

مخلص به اندازه ای مراقب خود و بصیر به حقایق و لطایف و دقایق اعمال و مجاهدات خویش است که پنداری در اثر مجاهدت و ریاضت، نفس خود را گداخته و خون خویش را به راه دوست بذل نموده و در حقیقت از خود گذشته، تا بتواند روح و شعاع علم و عمل و شخصیت عامل و معمول به عمل را از کدورات و اخلاط نفسانیه پاک کند و بازگشت این ترکیه و اخلاص به این حقیقت است که در مقام توحید مراحل تنزیه را پیموده و نفس خود را از غلّ و غش تصفیه می نماید

ص: ۲۶

و معنی اخلاص در حقیقت طیّ مراحل توحید است و چون کسی چنین توفیقی به دست آورد، بدون شک هر گونه خیر و صلاح و نیکویی را به دست آورده و چنانچه از این مراحل محروم گردد، از تمام نیکی ها و حقایق دور مانده است!

ملاً حسن فانی کشمیری در مناجاتی سوزان با حضرت ربّ العزّه، حقایق معنوی را این چنین بیان می کند:

الهی آتش عشقی برافروز** که باشد همچو داغ لاله دل سوز

بر آن آتش زند چون حسن دامان** خلیل آسا شود بر ما گلستان

در آن آتش فتد چون خار هستی** دمد گل از سر دستار هستی

به دلها گر رسد بویی از آن گل** کند هر ناله کار صوت بلبل

طریق عشق بازی پیش گیریم** غم او زاد راه خویش گیریم

در این ره پای از سر می توان کرد** چو کلک این راه را سر می توان کرد

در این راه پا نهادن از ادب نیست** گر اینجا سر نهد سالک عجب نیست

به مژگان گرد این ره می توان رُفت** به مردم قاصد اشک این خبر گفت

چو از خود بگذرد سالک در این راه** شود از منزل مقصود آگاه

کند هر دم طواف کعبه دل** که غیر از دل ندارد یار منزل

بر افتد پرده از چشم و دل او** شود زین هر دو آسان مشکل او

[كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ: هَلَكَ الْعَامِلُونَ إِلَّا الْعَابِدُونَ وَ هَلَكَ الْعَالِمُونَ إِلَّا الصَّادِقُونَ، وَ هَلَكَ الصَّادِقُونَ، إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ هَلَكَ الْمُخْلِصُونَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَّقُونَ إِلَّا الْمُؤَقِنُونَ وَ أَنَّ الْمُؤَقِنِينَ لَفِي خَطَرٍ عَظِيمٍ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: [وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ] [(١)]

هلاکت انسان

امام اوّل حضرت مولی الموحدين عليه السلام فرموده است:

نابود می شوند عمل کنندگان مگر آنان که مشغول به بندگی و عبادتند، زیان می کنند عبادت کنندگان مگر آنان که دانا و آگاهند و هلاکنند دانیان مگر آنان که همراه صدق و حقیقتند و زیان می کنند صادقان و درستکاران مگر آنان که با نیت خالصند و در زیانند مخلصان مگر آنان که اهل تقوایند و زیانکارند اهل تقوی مگر آنان که به درجه یقین رسیدند و اهل یقین باید پیوسته مراقب خود باشند؛ زیرا همیشه در معرض خطرند.

انسان باید با تمام وجود و با همتی عالی در مقام تحصیل صدق و اخلاص و تقوا

ص: ۲۸

و یقین باشد، چنانچه حضرت حق فرمود:

[وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ] (۱).

و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید، بندگی کن.

ص: ۲۹

۱-۱ - حجر (۱۵): ۹۹.

[وَ اذْنِي حَيْدُ الْاِخْلَاصِ يَذُلُّ الْعَبْدَ طَاقَتَهُ ثُمَّ لَا يَجْعَلُ لِعِلْمِهِ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا فَيُوجِبُ بِهِ عَلَيَّ رَبِّي مُكَافَاةً بِعَمَلِهِ، لِعِلْمِهِ أَنَّهُ لَوْ طَالَبَهُ بِوَفَاءِ حَقِّ الْعُبُودِيَّةِ لَعَجَزَ. وَ اذْنِي مَقَامِ الْمُخْلِصِ فِي الدُّنْيَا السَّلَامَةِ مِنْ جَمِيعِ الْآثَامِ وَفِي الْآخِرَةِ النَّجَاةِ مِنَ النَّارِ وَ الْفَوْزِ بِالْجَنَّةِ]

مرز اخلاص

اشاره

کمترین مرتبه اخلاص آن است که به اندازه استطاعت در مقام عبادت و اطاعت برآید و آن گاه برای کوشش خود در نزد حق اجر و ثوابی پیش بینی نکند؛ زیرا اگر بنده ای در اثر انجام عبادات و تکالیف متوقع اجر و مزد باشد، خدای بزرگ می تواند متقابلاً درخواست انجام کلیه وظایف بندگی را نموده و کمترین تخلف و کوتاهی را به حساب تقصیر و عصیان آورد.

عبد باید به مقتضای حقوق بندگی در راه اطاعت و انجام اوامر مولا و عمل به مسؤولیت ها باشد و از این بابت هیچ گونه چشم داشت اجر و جزا از حضرت دوست نداشته باشد و کمترین نتیجه و اثر اخلاص این است که در دنیا از تمام معاصی مصون مانده و در آخرت از عذاب الهی در امان می ماند و از نعمت های بهشتی بهره ور می گردد.

برای شناخت و رسیدن به اخلاص لازم است در مرحلهٔ اول به تمام جوانب ریا آشنایی پیدا کرد که این برنامه در شرح حدیث پنجاهم «مصباح الشریعه» در حد لازم توضیح داده شد و برای رسیدن به این مقام عالی لازم است سه مسئله در تمام شؤون حیات رعایت گردد که با رعایت آن سه مسئله به خواست حق و به توفیق حضرت معبود، اخلاص به دست می آید.

۱- عامل باید از ایمان لازم- که اعتقاد به حق و قیامت و انبیاء و کتب الهی و ملائکه و ولایت است- بهره داشته باشد.

۲- عامل و مکلف در اعمال خود هماهنگ با دستورهای شرع مطهر باشد.

۳- در امور عبادی و الهی نیتش خالص و پاک برای خدا باشد.

حد نهایی اخلاص همان طور که حضرت صادق علیه السلام فرمودند این است که عمل را بدون چشم داشت به اجر و مزد انجام دهد.

البته رسیدن به اخلاص کار ساده و آسانی نیست، چنانچه حکایت می کنند وجود مقدس علامه بحر العلوم که شیخ جعفر کبیر گرد نعلین وی را با تحت الحنک عمامه اش برای خشنودی حق پاک می کرد، بیست و پنج سال دارای چهره مغموم و ناراحت بود، پس از آن مدت طولانی آن جناب را متبسم دیدند، از آن حضرت پرسیدند: خنده امروز شما را علتی مهم است آن چیست؟ فرمود: بیست و پنج سال است با ریا و بقایایش مبارزه می کردم و امروز احساس نمودم به خواست حضرت حق به ترک آن موفق شده ام.

در عین این که رسیدن به مقام اخلاص، یعنی مقامی که آدمی تمام کارهایش را لله انجام دهد بسیار سخت است، ولی هیچ مکلفی نباید از رسیدن به این مقام الهی

که مقام انبیا و اولیاست ناامید باشد که خدای مهربان اجابت کننده خواسته خواستاران و دعای دعاکنندگان است.

اخلاص در قرآن

اشاره

قرآن مجید در سراسر سوره ها و در سراسر آیات نورانی خود به تمام انسان ها درس خلوص و اخلاص می دهد.

بر تمام مسلمانان مکلف از هر صنف و طایفه ای، واجب است در شبانه روز ده بار با کمال توجه و همراه با حقیقت در نمازهای یومیه بگویند:

[إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] (۱).

[پروردگارا!] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم.

اگر انسان همین جمله را در شئون حیات و جوانب زندگی تحقق دهد به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی می رسد و دل از زنگار شرک و ریا پاک کرده و چشم جلب توجه به کسی نخواهد دوخت که چشم جلب توجه تمام محصول عمل را از بیخ و بن می سوزاند.

چه خوب است که انسان در تصفیة نیت و عمل، خود را به جایی برساند که همانند بندگان خالص حق و عباد مخلص پروردگار بتواند به پیشگاه مقدس حضرت ربوبی عرضه بدارد:

[وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ] (۲).

و ما [در ایمان، اعتقاد، طاعت و عبادت] برای او اخلاص می ورزیم.

ص: ۳۲

۱-۱) - فاتحه (۱): ۵.

۲-۲) - بقره (۲): ۱۳۹.

تاریخ روشن و پندآموز اولیای الهی نشان می دهد که کاری را جز برای رضای خدا و جلب خشنودی حق انجام ندادند و در هیچ حرکتی و سکونی جز به عنایت دوست نظر نداشتند، آنان غیر حق را در نیت و عمل منظور نمودند و حتی تمام حوادث و بلاهایی که دیدند به حساب حق گذاشتند و در این راه مال و جان، نثار محبت محبوب و عشق معشوق نمودند، این حقیقت را از لسان وحی درباره امیر المؤمنین علیه السلام بنگرید:

[وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ] (۱).

و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می فروشد [مانند امیر المؤمنین علیه السلام] و خدا به بندگان مهربان است.

دین بهتر و باارزش تر برای کسی است که تمام وجود و هویت خود را و به عبارت دیگر ظاهر و باطن و عمل و اخلاق و اراده و نیت خویش را تسلیم حضرت یار کند و این برای کسی میسر نیست مگر این که هستی را از عینک «لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله»، و لا مؤثر فی الوجود الا الله» ببینید:

[وَ مَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ] (۲).

و دین چه کسی بهتر است از آن که همه وجودش را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است.

توبه از تمام گناهان ظاهر و باطن و اصلاح درون و برون یا به عبارت دیگر اصلاح اخلاق و عمل و تکیه بر حضرت دوست در همه شؤون حیات و خلاصه تصفیة

ص: ۳۳

۱- ۱) - بقره (۲): ۲۰۷.

۲- ۲) - نساء (۳): ۱۲۵.

همه هویت و وجود برای جلب عنایت حق، همه و همه حقایق و واقعیت‌هایی هستند که در جهت مخلص شدن انسان، وجود مقدس حضرت رب از انسان خواسته است و خوشا به حال آن افرادی که این مسیر عالی و این سیر ربانی و سلوک الهی را بیمایند:

[إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ] (۱).

مگر کسانی که [از گناه بزرگ نفاق] توبه کردند، و [مفاسد خود را] اصلاح نمودند، و به خدا تمسک جستند، و عبادتشان را برای خدا خالص ساختند.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله مأمور بود حقیقت اخلاص خود را برای مردم اعلام کند، تا درسی الهی برای آنان باشد و فردای قیامت هیچ عذر و حجتی برای کسی در بارگاه آن جناب نباشد و احدی نگوید که برای من راهی به سوی اخلاص باز نبود و گرنه آن راه را طی می کردم:

[قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ] (۲).

بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است.* او را شریکی نیست، و به این [یگانه پرستی] مأمورم، و نخستین کسی هستم که [در این آیین] تسلیم [فرمان‌ها و احکام] اویم.

در هر صورت از آیات کریمه قرآن استفاده می شود که خالص کردن نیت در امور عبادی واجب است و فردای قیامت جز با عمل اخلاص اجر و ثواب تعلق نمی گیرد و در بازار محشر برای ریاکاران محلی از اعراب نیست.

ص: ۳۴

۱-۱ - نساء (۳): ۱۴۶.

۲-۲ - انعام (۶): ۱۶۱-۱۶۲.

الهی و ربّی و سیدی! طی این مرحله از مشکل ترین و سخت ترین مراحل است، اگر لطف و عنایت تو در این راه پشتیبان انسان نباشد آدمی چگونه و با چه قدرتی می تواند خود را به سرمنزل مقصود که رسیدن به مقام رضا و قرب و وصل حضرت توست برساند؟!

الهی قمشه ای آن عاشق شیدا می گوید:

چون آینه حسنت جانا دل ما کردی***این آینه را عشقت معشوقه نما کردی

از قهر تو بر مهرت بردیم پناه ای دوست***ما را تو خود ای سلطان تعلیم دعا کردی

یک مشکل اگر آسان کردی ز شهنشاهان***صد حاجت مسکینان از لطف روا کردی

مردی کن و کاری کن دل جانب یاری کن***بر دامن عشق آویز چون ترک هوا کردی

صد حیف که در غفلت شد عمر عزیز از کف***زین خواب گران برخیز بنگر که چها کردی

مقام مخلصان در قرآن

آنان که به لطف و عنایت حق و با توجه کامل به مراحل سلوک و با قدم معرفت و عشق راه رسیدن به اخلاص را بپیمایند، از جانب حضرت ربّ العزّه به مقاماتی می رسند که به اهمّ آن مقامات اشاره می شود:

۱- در جهان بعد و در روز ابدی در بهشتی که به خاطر اهل تقوا قرار دادم از نظر مقام و خواسته برای آن حدّ و اندازه ای نیست، هر آنچه را بخواهند مهیاست و افزون تر از آن نزد ما خواهد بود:

[لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ] (۱).

در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است، و نزد ما [نعمت های] بیشتری است.

۲- از نظر اندیشه و فکر و قدرت درک و عقل به جایی برسند که هر حرفی و شکری و وصفی درباره حق ادا کنند صحیح و مطابق واقع است و از این مقام با عظمت تعبیر به مقام کشف و شهود شده، انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیای خاص حضرت دوست به این مقام رسیدند و این جزای اخلاص آنان بود. قرآن مجید از این مقام والا چنین یاد فرموده:

[سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ] (۲).

خدا از آنچه او را به آن توصیف می کنند، منزّه است. * مگر بندگان خالص شده خدا [که او را به آنچه توصیف می کنند شایسته مقام قدس اوست.]

۳- بندگان خدا از هر طایفه و دسته برای پاسخ گویی به آنچه از آنان به عنوان عمل و اخلاق صادر شده در محشر حاضر می شوند مگر بندگان مخلص که آنان را حساب و کتابی نیست، چرا که آن بزرگواران در دنیا با کمال معرفت و دقت و هماهنگی با خواسته های حضرت حق به حساب خود رسیدند:

[فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عَبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ] (۳).

یقیناً آنان از احضار شدگان [در عذاب] خواهند بود، * جز بندگان خالص شده خدا [که از هر کیفری در امانند،]

ص: ۳۶

۱- ۱) - ق (۵۰): ۳۵.

۲- ۲) - صافات (۳۷): ۱۵۹-۱۶۰.

۳- ۳) - صافات (۳۷): ۱۲۷-۱۲۸.

۴-شیطان و شؤون او از این که آنان را از راه خدا دور کنند و چراغ هدایت را در قلبشان خاموش کنند و ایشان را از حق جدا کرده به ضلالت و گمراهی کشند به کلی مأیوس و ناامید شوند:

﴿ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ ﴾ [(۱)]

گفت: به عزت سوگند همه آنان را گمراه می کنم،*مگر بندگان خالص شده ات را.

حکایتی در اخلاص

در این زمینه حکایتی بس عالی نقل می کنند که در آن حکایت مسائلی است که بدون شک به کار بستن آن، آدمی را به مرحله با ارزش اخلاص می رساند:

شخصی اراده سفر داشت به محضر حاتم اصم که از عرفای بزرگ بود رسید و گفت: مرا وصیتی کن، حاتم در پاسخ وی گفت:

اگر یار و رفیق و مصاحب و دوست خواهی خدا تو را بس است.

اگر همراه خواهی تو را کرام الکاتبین بس.

اگر عبرت و پند خواهی تو را دنیا بس.

اگر مونس خواهی تو را قرآن بس.

اگر کار و کوشش خواهی تو را عبادت بس.

اگر وعظ و واعظ خواهی تو را مرگ بس.

و اگر این ها که گفتم تو را بس نیست پس دوزخ تو را بس!

هم از او پرسیدند: نماز چگونه گزاری؟ گفت:

ص: ۳۷

چون وقت آید وضوی ظاهر و باطن انجام دهم، وضوی ظاهر با آب و باطن با توبه.

آن گاه به مسجد آیم و از درون مسجد با کمال بصیرت مسجد الحرام را مشاهده کنم آن گاه مقام ابراهیم آن مقام معنوی و ملکوتی در میان دو ابرو نهم.

بهشت را بر راست و دوزخ را بر چپ و صراط زیر قدم و ملک الموت پشت سر بینم آن وقت دل به خدای سپارم و تکبیر گویم!

اخلاص در روایات

روایات مهمی در کتاب «الکافی» و «بحار الأنوار» در باب اخلاص نقل شده که به گوشه ای از آن روایات توجه کنید:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ كَانَ يَقُولُ:

طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالِدُعَاءَ، وَلَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ، وَلَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ، وَلَمْ يَحْزَنْ صَدْرُهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرُهُ (۱).

حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند: بهشت از آن کسانی است که عبادت و دعایشان محض رضای خداست و در این زمینه به احدی نظر ندارند، آنان که دیده های چشمشان، قلب نورانی و پاکشان را از حق نمی گرداند و زخارف و مشتبهات و ملک و مملکت دنیا ذره ای در دلشان اثر نمی گذارد و آواز و صدای غیر حق و ذکر لذات دنیا و شهوات و شبهات که به گوششان می خورد، زبان و قلبشان از یاد حق باز نمی ماند و آنچه از مال و عیش و خوشی به دیگران عنایت می گردد نسبت به آن حساسیت نداشته و دچار آه و حسرت و حزن و اندوه نمی گردند.

ص: ۳۸

و خلاصه معامله آنان با حضرت جانان در همه شئون و جوانب معامله خالصانه و عاشقانه است و ایشان را در امور حیات نظری و منظوری جز رسیدن به عنایت محبوب و اتصال به دامن لطف معشوق نیست.

در عظمت اخلاص و فواید و نتایج عالی آن روایت مهمی به مضمون زیر از حضرت رضا از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده:

ما اَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا اَلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَيَّ لِسَانِهِ (۱).

چون بنده ای چهل روز تمام امورش را برای حق خالص کند، چشمه های حکمت از دلش بر زبانش جاری شود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَيَّ صُورَتِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به صورت ها و اعمال شما نظر نمی کند و اوست که به حقیقت به دل های شما نظر می نماید که دل از نظرتیت در چه حال است.

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ جِبْرِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ قَالَ: الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ اسْرِرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحْبَبْتُ مِنْ عِبَادِي (۳).

و نیز آن حضرت فرمود: جبرئیل از حق تعالی خبر داد که اخلاص سری از

ص: ۳۹

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا: ۶۹/۲، باب ۳۱، حدیث ۳۲۱؛ بحار الأنوار: ۲۴۲/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۱۰.

۲- ۲) - جامع الأخبار: ۱۰۰، الفصل السادس و الخمسون، فی الإخلاص؛ بحار الأنوار: ۲۴۸/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۲۱.

۳- ۳) - منیه المرید: ۱۳۳؛ بحار الأنوار: ۲۴۹/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۲۴.

اسرار من است، آن را در قلب بنده ای که محبوب من است قرار می دهم.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْجَوَادِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْإِخْلَاصُ (۱).

حضرت جواد علیه السلام فرمود: بالاترین عبادت اخلاص است.

اخلاص در نزد عرفا

بزرگان از عرفا می گویند:

اخلاص عام ترک شرک است که چون از شرک تبرا کردند و به یگانگی وی مقرر آمدند توحید به اخلاص گشت.

باز اخلاص آرد به صفات وی، بدان که هیچ چیز را تشبیه وی نگویید و نه مثل وی به ذات و صفات و فعل.

چون اعتقاد بر این وصف خالص در آمد این مؤمن باشد مخلص، باز هر عملی که بیارد اندر آن عمل ریای خلق و عجب نفس نیارد تا عمل وی از فساد خالص گردد، باز از آن عمل که بیارد مراد وی رضای خداوند باشد نه طمع ثواب و خوف عقاب. كما قال الله تعالى:

[اِتَّبِعَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ] (۲).

و نیز فرمود:

[يُرِيدُونَ وَجْهَهُ] (۳) ای یُرِيدُونَ رِضَاءَهُ.

ص: ۴۰

۱- ۱) - تفسیر الامام العسکری: ۳۲۹، حدیث ۱۸۶؛ بحار الأنوار: ۲۴۵/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۱۹.

۲- ۲) - حدید (۵۷): ۲۷؛ برای طلب خشنودی خدا.

۳- ۳) - انعام (۶): ۵۲؛ خشنودی او را می خواهند.

تا اگر اندر هر دو کون هیچ مکافات نباشد چون رضای حق یافته است بسنده باشد.

باز هرچه کند کرده خویش نبیند، از آن که چنان که وی حق نیست فعل وی هم حق نیست، چون بیند که من چه کردم چیزی که همی بیند غیر حق است اخلاص نیست، پس تا هر دو کون و ما فیها بنده از عمل برنگیرد عمل وی به اخلاص نگردد، اخلاص معاملات بدین صعبی است، اخلاص اعتقاد چگونه بود؟ از این معناست که حق تعالی همه خلق را به اخلاص فرمود:

[وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ] (۱).

در حالی که فرمان نیافته بودند جز آن که خدا را پرستند، و ایمان و عبادت را برای او از هرگونه شرکی خالص کنند.

تا نقش خیال دوست با ماست***ما را همه عمر خود تماشا است

آنجا که وصال دوستان است*** و الله که میان خانه صحراست

و آنجا که مراد دل بر آید*** یک خار به از هزار خرماست (۲).

اخلاص آن است که دیدار خویش از فعل برداری، یعنی چون فعل خویش دیدی خویشتن دیدی و خویشتن بین خدای بین نباشد.

موحد را توحید باید و توحید، یکی دیدن است و مؤمن را اخلاص باید و اخلاص، یگانه بودن است.

اگر خواهید تا موحد و مخلص باشید خویشتن و آن خویشتن مبینید، حق را مطیع باشید و آن طاعت خویش منت حق بینید و از حق بینید که منت نهاد بر تو

ص: ۴۱

۱-۱ - بینه (۹۸): ۵.

۲-۲ - مولوی.

و اندر ازل تو را این قسمت کرد، و چون پدید آمدی اهل گردانید و چون اهل گردانید توفیق داد.

چون نظاره منت وی کردی حق بین باشی، مخلص باشی، آن گاه بر تو شکری نو واجب گردد که تو را توفیق شکر داد، اندر زیر نظاره منت چنان بمانی که به دیدن خویشتن و عمل خویشتن پردازی.

پرسیدند: عمل خالص کدام است؟ گفت: آن که از آفت ها بیرون آید و سلامت یابد، یعنی آفات تباه کننده عمل یا عجب نفس است یا ریای خلق یا طمع عوض است یا دیدن عمل است که هر یکی از این آفات طاعت هر دو کون را ویران گرداند، چون از این آفات بیرون آید آن گاه خالص باشد.

عمل خالص آن باشد که نه ملک بدانند تا بنویسد و نه شیطان بدانند تا آن را تباه کند و نه نفس بدانند تا عجب آرد و آن انقطاع بنده باشد به خدای عزّ و جلّ و رجوع کردن به خدای تعالی از فعل خود.

باب ۷۷ در شناخت جهل

اشاره

ص: ۴۳

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

حَسْبُكَ مِنَ الْجَهْلِ أَنْ تَظْهَرَ لِمَا عَلِمْتَ الْجَهْلُ صَوْرَهُ رُكِبْتَ فِي بَنِي آدَمَ، أَقْبَالُهَا ظُلْمَةٌ وَ اذْبَارُهَا نُورٌ، وَالْعَبْدُ مُتَقَلِّبٌ مَعَهَا كَتَقَلِّبِ الظِّلَّ مَعَ الشَّمْسِ.

الآ تَرَى إِلَى الْإِنْسَانِ تَارَةً تَجِدُهُ جَاهِلًا بِخِصَالِ نَفْسِهِ حَامِدًا لَهَا عَارِفًا بِعَيْنِهَا فِي غَيْرِهِ سَاخِطًا لَهَا، وَ تَارَةً تَجِدُهُ عَالِمًا بِطِبَاعِهِ سَاخِطًا لَهَا حَامِدًا لَهَا فِي غَيْرِهِ فَهُوَ مِنْهُ مُتَقَلِّبٌ بَيْنَ الْعِضْمَةِ وَالْخِذْلَانِ فَإِنْ قَابَلْتَهُ الْعِضْمَةَ أَصَابَ، وَ أَنْ قَابَلَهُ الْخِذْلَانَ أَخْطَأَ.

وَ مِفْتَاحُ الْجَهْلِ الرِّضَا وَ الْإِعْتِقَادُ بِهِ، وَ مِفْتَاحُ الْعِلْمِ الْإِسْتِبْدَالُ مَعَ أَصَابِهِ مُوَافَقَهُ التَّوْفِيقِ.

وَ اذْنِي صِفَةَ الْجَاهِلِ دَعَاؤُهُ بِالْعِلْمِ بِلَا اسْتِحْقَاقٍ وَ أَوْسَطُهُ الْجَهْلُ بِالْجَهْلِ وَ أَفْصَاهُ جُحُودُهُ.

وَ لَيْسَ شَيْءٌ اثْبَاتُهُ حَقِيقَةٌ نَفِيَهُ إِلَّا الْجَهْلُ وَ الدُّنْيَا وَ الْحِرْصُ فَالْكُلُّ مِنْهُمْ كَوَاحِدٍ وَ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ كَالْكُلِّ.

ص: ٤٥

[حَسْبُكَ مِنَ الْجَهْلِ أَنْ تَظْهَرَ لِمَا عَلِمْتَ الْجَهْلُ صُورَةً رُكِبَتْ فِي بَنِي آدَمَ، أَقْبَالُهَا ظُلْمَةٌ وَ اذْبَارُهَا نُورٌ، وَالْعَبْدُ مُتَقَلِّبٌ مَعَهَا كَتَقَلَّبِ الظِّلُّ مَعَ الشَّمْسِ]

شناختن جهل

در جلد اول کتاب معنای علم بیان شد که با مراجعه به آن ضد علم که جهل است روشن خواهد شد.

علم عبارت است از نورانیت قلب که از پی زحمت تحصیل در راه خدا به دست می آید و جهل عبارت است از پوشیده بودن قلب به حجاب های ظلمانی.

در این فصل که اختصاص به بیان جهل داده شده شرح مفصلی را لازم نمی بینم و تنها به ترجمه اصل حدیث اکتفا می کنم.

جهل مسئله ای است که رو آوردنش به انسان موجب ظلمت و کدورت و دور شدنش موجب نور و معرفت است.

انسان همانند روشنایی و تاریکی و سایه آفتاب که تابع آفتاب است، همیشه میان این دو حالت در تغییر و تحول است، چون علم بیاید روشنایی است و چون جهل آید تاریکی و حجاب، چون آفتاب که وقتی بیاید روشنایی به دنبال اوست و چون برود ظلمت و تاریکی می آید.

[الا تَرَى اِلَى الْاِنْسَانِ تَارَةً تَجِدُهُ جَاهِلًا بِخِصَالِ نَفْسِهِ حَامِدًا لَهَا عَارِفًا بِعَيْنِهَا فِي غَيْرِهِ سَاخِطًا لَهَا، وَ تَارَةً تَجِدُهُ عَالِمًا بِطِبَاعِهِ سَاخِطًا لَهَا حَامِدًا لَهَا فِي غَيْرِهِ فَهُوَ مِنْهُ مُنْقَلِبٌ بَيْنَ الْعِصْمَةِ وَ الْخِذْلَانِ فَاِنْ قَابَلْتَهُ الْعِصْمَةُ اَصَابَ، وَ اِنْ قَابَلْتَهُ الْخِذْلَانُ اَخْطَا]

غفلت از عيوب

انسان به وقت حکومت جهل، از عيوب خود غافل است و به همين جهت از خود ستايش مي کند و به عيوب ديگران چشم مي دوزد و از آنان بد مي گويد، در چنين موقعيتي وقت رو آوردن جهل است.

انسان به وقت آراسته بودن به علم و دانش به عيوب و نقايص خود آگاه و از عيب ديگران چشم پوش است، به همين خاطر از خود در سخط و خشم است و نسبت به ديگران مداح و ستايش کننده و اين زمان وقت روي گرداني جهل است.

هميشه احوال و اطوار آدمي حايز اهميت است ميان عصمت و پاكي که عالم بودن اوست به معايب خود و خذلان و ذلت که آن جاهل بودن انسان است به عيب هاي خود.

توجه به عيوب همراه با توجه به حضرت حق، داروي درمان تمام عيوب و غفلت از عيوب همراه بي توجهي نسبت به مولا، بزرگ ترين علت براي ريشه دار

شدن امراض روحی و قلبی است.

نمی بینی که آدمی گاهی به عیوب خود جاهل است و به این علت به ثنا و ستایش خود برخاسته و پی گیر عیب دیگران می شود و گاهی به عکس است، پس آدمی در بین عصمت از خطا و خذلان و آلودگی به خطا منقلب الاحوال است، اگر خدای مهربان پی گیری عیوب نفسش را به او توفیق داد، در راه صواب است و در آخرت اهل نجات و اگر نعوذ باللّه در پی خطوات شیطانی و خطرات نفسانی برآید و در پی اصلاح خود نباشد و به جاسوسی عیوب دیگران برخیزد، از جمله عاصیان است و در آخرت در معرض عذاب و هلاکت.

ص: ۴۸

[وَ مِفْتَاحُ الْجَهْلِ الرِّضَا وَ الْإِعْتِقَادُ بِهِ، وَ مِفْتَاحُ الْعِلْمِ الْإِسْتِئْذَانُ مَعَ إِصَابِهِ مُوَافَقَهُ التَّوْفِيقِ]

کلید جهل و علم

کلید جهل و نادان خودپسندی و از خویش راضی بودن است و کلید علم و دانش ساده گرفتن علم خویش و برای آن قدر و ارزشی قرار ندادن است.

ص: ۴۹

[وَ اذْنٰى صَفِهٖ الْجَاهِلِ دَعْوَاهُ بِالْعِلْمِ بِلَا اِسْتِحْقَاقٍ وَ اَوْسَطُهُ الْجَهْلُ بِالْجَهْلِ وَ اَقْصَاهُ جُحُوْدُهُ. وَ لَيْسَ شَيْءٌ اَثْبَاتُهُ حَقِيْقَةً نَفِيْهُ اِلَّا الْجَهْلُ وَ الدُّنْيَا وَ الْحِرْصُ فَالْكُلُّ مِنْهُمْ كَوَاحِدٍ وَ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ كَالْكُلِّ]

مرز جهالت

پست ترین صفت جاهل در عین جهل ادعای علم داشتن و مرتبهٔ وسط صفت جاهل جهل به جهل است که بدین خاطر ادعای علم ندارد و حدّ نهایی از جهل آن که، هر کجا علمی باشد انکار کند و با اهل فضل و دانش و معرفت و بینش پیوسته دشمنی نموده و از آنان بدگویی کند.

و چیزی نیست که اثبات وجود آن برگشت داشته باشد به نفی و نبودن آن مگر جهل و دنیا و حرص؛ زیرا توجه کردن به جهل خود در حقیقت علم است و هم چنین توجه به زندگی پست مادی و حیات جدای از حق و یا توجه به رذیله هر کجا جهالت حاکم باشد قلب انسان تیره و تار و خود به خود صاحب آن قلب اسیر دنیا و دچار حرص شدید می شود.

ص: ۵۰

باب ۷۸ در بزرگداشت برادر مؤمن

اشاره

ص: ۵۱

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مُصَافِحُهُ أَخْوَانِ الدِّينِ أَصْلُهَا مِنْ تَحِيَّهِ اللّهِ لَهُمْ.

قَالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

مَا تَصَافَحَ أَخْوَانِ فِي اللّهِ إِلَّا تَنَاطَرَتْ ذُنُوبُهُمَا حَتَّى يَعُودَانِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُمَا أُمَّهُمَا.

وَ لَا كَثُرَ حُجُبُهُمَا وَ تَبَجِيلُهُمَا كُلُّ وَاحِدٍ لِصَاحِبِهِ إِلَّا كَانَ لَهُ مَزِيدٌ وَ الْوَاجِبُ عَلَيَّ اعْلَمِيهِمَا بِعَدِينِ اللّهِ تَعَالَى أَنْ يَزِيدَ صَاحِبَهُ مِنْ فُنُونِ الْفَوَائِدِ الَّتِي أَكْرَمَ اللَّهُ بِهَا وَ يُرَشِّدُهُ إِلَى الْأَسْتِقَامَةِ وَ الرِّضَا وَ الْقِنَاعَةِ وَ يُبَشِّرُهُ بِرَحْمَةِ اللّهِ وَ يُخَوِّفُهُ مِنْ عَذَابِهِ، وَ عَلَيَّ الْمَآخِرِ أَنْ يَتَبَارَكَ بِإِهْدَائِهِ وَ يَتَمَسَّكَ بِمَا يَدْعُوهُ إِلَيْهِ وَ يَعِظُهُ بِهِ وَ يَشْتَدِلَّ بِمَا يَدُلُّهُ إِلَيْهِ مُعْتَصِمًا بِاللّهِ وَ مُسْتَعِينًا بِهِ لِتَوْفِيْقِهِ عَلَيَّ ذَلِكِ.

قِيلَ لِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ اصْبَحْتَ أَنْتَ؟ قَالَ: لَا- اْمَلِكُ مَا ارْجُو وَ لَا اسْتَطِيعُ بِمَا احْذِرُ، مَا مُورًا بِالطَّاعَةِ مِنْهَا عَنِ الْمُعْصِيَةِ، فَلَا ارَى فَقِيرًا أَفْقَرَ مِنِّي.

قِيلَ لَأُوَيْسِ الْقَرْنِيِّ: كَيْفَ اصْبَحْتَ؟ قَالَ: كَيْفَ يُصْبِحُ رَجُلٌ إِذَا اصْبَحَ لَا يَدْرِي أَيْمَسِي وَ إِذَا امْسَى لَا يَدْرِي أَيْصْبِحُ!

قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: اصْبَحْتُ اشْكُرُ رَبِّي وَ اشْكُو نَفْسِي.

وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ اصْبَحَ وَ هَمُّهُ غَيْرُ اللّهِ فَقَدْ اصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ الْمُبْعَدِينَ.

مصافحه با برادران دینی

مسئله مراعات برادران مؤمن و بزرگداشت آنان و ادای حق هر مؤمن و مسلمان را در ضمن شرح حدیث پنجاه و پنج باب مؤاخات و حدیث شصت و یک باب حسن خلق و حدیث حرمت مسلمانان باب هفتاد و در طول احادیثی که در مجلدات گذشته به شرح آمد، توضیح داده ام و در این فصل نیازی به توضیح بیشتر دیده نمی شود، تنها به ترجمه حدیث قناعت می کنم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مصافحه با برادران دینی ریشه و منبعش محبت و عنایت پروردگار مهربان است با بندگان خود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دو برادری که در راه خدا با یکدیگر برادرند، مصافحه نمی کنند مگر آن که گناهان آنان ریخته می شود، هم چون روزی که از مادر متولد شده اند. محبت و بزرگداشت یکی از آنان نسبت به دیگری زیاد نمی شود مگر آن که پروردگار متعال مرحمت زیادتری به او بنماید و واجب است بر برادری که آگاه تر است بخواهد که از انواع عنایت حق که به او عطا شده، به برادرش نیز عطا شود و وی را به سوی استقامت داشتن و رضایت از حق و قناعت هدایت نماید و او را در صورت

استقامت به مهربانی و رحمت خداوند مژده دهد و در صورت کوتاهی از وظایف از جریمه خداوندی بترساند.

وظیفه لازم دیگر این است که به سبب ارشاد و راهنمایی شدن از طرف برادرش خوشحال و خرسند باشد و به دقت و به احسن وجه به آنچه برادرش او را به آن هدایت می کند عمل نماید و در عین حال با توجه به لطف پروردگار خود را از آفات و فرار از عمل محفوظ بدارد و از جنابش یاری بطلبد، تا به وی توفیق دهد و او را برای انجام خیر و اعمال نیک و قدم های خداپسندانه هدایت فرماید.

به عیسی بن مریم گفتند: چگونه ای؟ فرمود: آنچه را آرزو دارم مالک نیستم و بر هر چه می ترسم قدرت دفعش را ندارم، در عین حال مأمور به وظایف و تکالیفم و دستور دارم از منهیات حق بپرهیزم، پس کدام نیازمندی از من نیازمندتر است؟!

از او پرسیدند: چگونه ای؟ فرمود: چگونه است حال کسی که وارد صبح می شود نمی داند به شب می رسد یا نه و چون وارد شب شود نمی داند به صبح می رسد یا نه؟!

ابو ذر فرمود: صبح می کنم در حالی که از جناب حق شاکرم و از خود بیزار و شاکم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن کس که صبح کند و همت و فکرش غیر خدا باشد هر آینه از خاسران و از دور شدگان از رحمت خداست.

باب ۷۹ در توبه

اشاره

ص: ۵۷

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

التَّوْبَةُ حَبْلُ اللَّهِ وَ مَدَدُ عِنَايَتِهِ. وَ لَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ مُدَاوَمَةِ التَّوْبَةِ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ.

فَكُلُّ فِرْقَةٍ مِنَ الْعِبَادِ لَهُمْ تَوْبَةٌ، فَتَوْبَةُ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ اضْطِرَابِ السَّرِّ، وَ تَوْبَةُ الْأَوْلِيَاءِ مِنْ تَكْوِينِ الْخَطَرَاتِ، وَ تَوْبَةُ الْأَصْيَفِيَاءِ مِنَ التَّنْفُسِ، وَ تَوْبَةُ الْخَاصِ مِنَ الْأَشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ، وَ تَوْبَةُ الْعَامِّ مِنَ الذُّنُوبِ. وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَعْرِفَةٌ وَ عِلْمٌ فِي أَصْلِ تَوْبَتِهِ وَ مُنْتَهَى أَمْرِهِ، وَ ذَلِكَ يَطُولُ شَرْحُهُ هَاهُنَا.

فَأَمَّا تَوْبَةُ الْعَامِّ فَإِنْ يَغْسِلَ بَاطِنَهُ مِنَ الذُّنُوبِ بِمَاءِ الْحَيَاةِ وَ الْإِعْتِرَافِ بِجِنَايَتِهِ دَائِمًا، وَ اعْتِقَادِ النَّدَمِ عَلَيَّ مَا مَضَى، وَ الْخَوْفِ عَلَيَّ مَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ، وَ لَا يَسْتَصِيحُ غَيْرَ ذُنُوبِهِ فَيَحْمِلُهُ ذَلِكَ إِلَى الْكُسَلِ، وَ يُدِيمُ الْبُكَاءَ وَ الْأَسْفَ عَلَيَّ مَا فَاتَهُ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ، وَ يَحْبِسَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ يَسْتَتِغِيثَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لِيَحْفَظَهُ عَلَيَّ وَ فَاءَ تَوْبَتِهِ وَ يَعِصِمَهُ عَنِ الْعُودِ إِلَيَّ مَا سَلَفَ وَ يَرُوضَ نَفْسَهُ فِي مَيِّدَانِ الْجُهْدِ وَ الْعِبَادَةِ، وَ يَقْضِي عَنِ الْفَوَائِتِ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ يَرُدُّ الْمَظَالِمَ وَ يَعْتَرِلُ قُرْنَآءَ السُّوءِ وَ يَسِيْهَرُ لَيْلَهُ وَ يُظْمِي نَهَارَهُ وَ يَتَفَكَّرُ دَائِمًا فِي عَاقِبَتِهِ وَ يَسْتَتَعِينُ بِاللَّهِ تَعَالَى سَائِلًا مِنْهُ الْأَسَدِيْعَانَ فِي سِرَّائِهِ وَ ضَرَّائِهِ وَ يَثْبِتَ عِنْدَ الْمَحَنِ وَ الْبَلَاءِ كَيْلًا يَسْقُطُ عَنْ دَرَجَةِ التَّوَابِينَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ طَهَارَةً مِنْ ذُنُوبِهِ وَ زِيَادَةً فِي عَمَلِهِ وَ رِفْعَةً فِي دَرَجَاتِهِ، [فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ] (١).

ص: ٥٩

حقیقت توبه

در این فصل نورانی و حقیقت ربّانی، حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به اعظم عبادات و احسن طاعات و معالج کلیه امراض قلبیه و روحیه و ارتقا دهنده انسان به مقام کرامت و رساننده آدمی از ناسوت به لاهوت و تطهیر کننده ظاهر و باطن انسان یعنی توبه و بازگشت به جناب احدیّت اشاره کرده می فرمایند:

توبه، ریسمان با عظمت خداست و نصرت و جذابیت و عنایت و لطف حضرت یار است.

این مسئله به اندازه ای در خور اهمیّت است که باید چند جلد جداگانه در توضیح و تفسیر آن به رشته تحریر کشیده شود، اما این وجیزه که هنوز ابوابی از آن باقی مانده اقتضای آن را ندارد، تنها به دورنمایی از امّهات مسائل توبه در محور آیات شریفه قرآنی و روایات ملکوتیه اهل بیت طهارت علیهم السلام اشاره می کند، باشد که خدای کریم و دادگر مهربان و خالق رحیم و آفریننده محسن، همه ما را برای دست یافتن به این مقام اعلیٰ توفیق کرامت فرماید و از ورطه خطرناک گناه، چه گناه باطنی و چه ظاهری نجات بخشد و ما را به سوی طاعت خالص و قطع رابطه با هر گناهی رهنمون شود.

بدون شک بازگو کردن آثار توبه کار ساده ای نیست که برای توبه حقیقی در قرآن مجید و روایات آثار گرانی ذکر شده است.

از آثار توبه نجات انسان از مهالک و روی آوردن به حقایق و واقعیت ها و قدم گذاردن در دایره سعادت و بیرون رفتن از مرز شقاوت و دنائت و پستی است.

از آثار دیگر توبه حقیقی، محبوبیت نزد حضرت دوست و به دست آوردن ارزش های الهی و یافتن دولت خاص و گنج عزت و مایه شرف است.

از دیگر آثار توبه واقعی، باز شدن هشت در بهشت و بسته شدن هفت در عذاب به روی انسان و خلاصه شیفته شدن جنت و رضوان به تائب و خاموش شدن شعله نار و عذاب جهنم است.

از دیگر آثار توبه جلب بخشش و غفران حق و آمرزیده شدن تمام گناهان گذشته آدمی است.

مقدمه توبه خروج از غفلت و ورود به دیار انتباه و بیداری است و این نیز از آثار بسیار گران توبه است که عبد عاصی به خود آید و در گذشته و آینده خویش فکر کند و به این معنا توجه پیدا نماید که در برابر چه وجودی به عصیان و خلاف برخاسته و با چه محبوبی به ستیز و جنگ آمده است.

پر شدن قلب از ندامت و احساس سنگینی گناهان و عزم بر ترک رابطه با معاصی و جبران گذشته و ساختن آینده دورنمایی از توبه واقعی و بازگشت حقیقی به وجود مقدس حضرت یار است.

کمال توبه به حفظ ورع و پاکدامنی و پارسایی و سپس محاسبه نفس و قطع امیال ظاهر و جبران نقایص نفسی است.

کمال توبه به حفظ و تقویت اراده برای تداوم توبه و عمل صالح و کناره گیری از محرّمات الهی و مشتهیات نفسانی است.

کمال توبه در گرو زهد و صدق و احساس فقر و نیاز نسبت به جناب دوست سپس صبر بر پیشامدها و رضا و اخلاص و اعتماد بر حضرت یار است.

وجوب توبه

فقهای بزرگ شیعه و سنی و مفسران عظیم القدر قرآن و عارفان روشن ضمیر بر اساس آیات و روایات نورانی توبه از گناه را واجب دانسته و ترک و تأخیر آن را حرام می دانند.

استحباب توبه به هیچ وجه معنا ندارد و ترک و یا تأخیر آن باعث شدت امراض روحی و قلبی و عملی است و زمینه سازی برای شدت مرض معنوی از گناهان و بلکه از معاصی کبیره است.

خواجه نصیر الدین طوسی در پایان کتاب پرقیمت «تجرید الاعتقاد» می گویند (۱):

توبه از واجبات است؛ زیرا در بازگشت به سوی حق، دفع ضرر عیبت پیدا می کند و بقای بر ضرر از محرّمات است و نیز پشیمانی از انجام هر قبیح و ترک هر واجب برای هر انسانی لازم است، پس بر مبنای وجوب دفع ضرر و پشیمانی از هر گناه و ترک شدن هر واجب، توبه و بازگشت به سوی محبوب واجب است.

علامه حلّی در توضیح سخن خواجه در مقام اثبات وجوب توبه به معنای ترک هر کبیره و صغیره برآمده و این معنا را با برهان یقینی فرموده است.

ص: ۶۲

انسان گناهکار به هر اندازه که گناه داشته باشد حق ناامید شدن از رحمت و عنایت حضرت محبوب را ندارد که ناامیدی از رحمت بنا به فرموده قرآن کار مردم کافر است:

[إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ] (۱).

زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی شوند.

و پس از این آیه کریمه، داستان معروف بهلول نباش که در تفاسیر قرآن آمده و داستان حمید بن قحطبه که شیخ صدوق در کتاب پرقیمت «عیون أخبار الرضا» نقل کرده که شصت نفر از اولاد زهرا علیها السلام را در یک شب کشته بود و روز ماه رمضان غذا می خورد و می گفت: از رحمت حق ناامیدم و حضرت رضا علیه السلام فرمود:

ناامیدی او از گناه آن شب وی سنگین تر است، برای نشان دادن بار سنگین ناامیدی کافی است (۲).

گناهکار چون به کتاب خدا و آیات مربوط به مغفرت و رحمت نظر کند و هم چنین وقتی به روایات باب توبه و دعاهای عجیب اسلامی مانند کمیل و ابو حمزه و عرفه دقت نماید، به هیچ عنوان جای ناامیدی و یأس برای وی نمی ماند، در این صورت واجب است تمام همت و اراده خود را برای جبران گناهان گذشته و آزادی از دیون مردم و ادای واجبات ترک شده و بنای آینده ای روشن به کار گیرد.

در جلد اول این کتاب به دورنمایی از این واقعیت ها اشاره رفت و نیازی به

ص: ۶۳

۱- ۱) - یوسف (۱۲): ۸۷.

۲- ۲) - عیون اخبار الرضا: ۱/۱۰۸، باب ۹، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۷۶/۴۸، باب ۷، حدیث ۲۰.

بازگویی مجدد نیست، در این زمینه تنها به ذکر پاره ای از آیات و قسمتی از روایات قناعت می شود.

توبه در قرآن

اشاره

[فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ] (۱).

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، قطعاً از زیانکاران بودید.

بدون شک براساس آیات حق و روایات معتبره، از عوامل حتمیه جلب فضل و رحمت دوست، توبه واقعی از گناه و آلودگی است.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] (۲).

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامرزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

[يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّيسَةَ الَّتِي كُنْتُمْ يُكْسِبُونَ وَأَنْ يَبْسُطَ إِلَيْكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهَ كَانَ غَدُورًا] (۳).

خدا می خواهد [احکام و مقرراتش را] برای شما بیان کند و شما را به روش های [پاک و صحیح] کسانی که پیش از شما بودند، راهنمایی نماید و رحمت و مغفرتش را بر شما فرو ریزد؛ و خدا دانا و حکیم است.

ص: ۶۴

۱-۱ - بقره (۲): ۶۴.

۲-۲ - آل عمران (۳): ۳۱.

۳-۳ - نساء (۴): ۲۶.

[فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا] (۱).

پس اینانند که امید است خدا از آنان درگذرد؛ و خدا همواره گذشت کننده و بسیار آمرزنده است.

[وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا] (۲).

و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ] (۳).

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

شأن نزول

در مورد نزول این آیه شریفه گفته اند:

قبل از وقوع واقعه بدر، پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله عبد الله بن جحش را خواست و نامه ای به او داد و حدود هشت نفر از مهاجران را همراه وی نمود و به او دستور داد پس از دو روز راه پیمودن نامه را بگشاید و بر اساس آن عمل کند.

ص: ۶۵

۱- ۱ - نساء (۴): ۹۹.

۲- ۲ - نساء (۴): ۶۴.

۳- ۳ - بقره (۲): ۲۱۸.

عبد الله پس از دو روز راه پیمایی نامه را گشود و چنین یافت: چون نامه را باز کردی تا نخله «زمین بین مکه و طائف» برو و در آنجا اوضاع قریش را زیر نظر بگیر و تمام جریان را به ما گزارش کن.

عبد الله جریان را با دوستانش در میان گذاشت و اضافه کرد: رسول الهی مرا از مجبور ساختن شما در این مسیر منع فرموده، بنابراین هر کس آماده شهادت است با من بیاید و دیگران باز گردند، همه با او حرکت کردند، وقتی که به نخله رسیدند به قافله ای از قریش برخورد کردند که عمرو بن حضرمی در آن بود. چون روز آخر رجب یکی از ماه های حرام بود، در مورد حمله به آن ها به مشورت نشستند.

عده ای گفتند:

اگر امروز دست از آنان برداریم وارد محیط حرم می شوند دیگر نمی توان متعرض آن ها شد، سرانجام شجاعانه به آنان حمله بردند و عمرو بن حضرمی را کشته و قافله او را با دو اسیر به محضر رسول خدا آوردند.

پیامبر الهی به آنان فرمود:

من به شما دستور نداده بودم که در ماه های حرام نبرد نکنید؟

آن گاه از دخالت در غنایم خودداری فرمود، مجاهدان ناراحت شدند و مؤمنان به سرزنش آنان پرداختند، مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد صلی الله علیه و آله جنگ و خونریزی و اسارت را در ماه های حرام حلال شمرده آیه نازل شد که:

از تو درباره جنگ کردن در ماه حرام می پرسند، بگو: جنگ در آن گناه بزرگی است، ولی جلوگیری از راه خدا و گرایش مردم به فرهنگ حق و کفر ورزیدن نسبت به الله و هتک احترام مسجد الحرام و اخراج ساکنان آن در پیشگاه خدا مهم تر از آن است و ایجاد فتنه حتی از قتل بالاتر است. مشرکان پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیین خود برگردانند ولی کسی که از دین حق برگردد و در حال

ص: ۶۶

کفر بمیرد، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت بر باد می رود و آنان اهل جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود (۱).

پس از این که آیه مفصل بالا نازل شد عبد الله بن جحش و همراهانش گفتند: ما برای درک ثواب، در این راه جهاد کرده ایم و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا اجر مجاهدان را دارند یا نه؟ آیه شریفه [إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا] نازل شد (۲).

توبه در روایات

اشاره

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ ادْعُ اللَّهَ لِي فَإِنَّ لِي ذُنُوبًا كَثِيرَةً فَقَالَ: مَهْ يَا أبا عُبَيْدَةَ لَا يَكُونُ الشَّيْطَانُ عَوْنًا عَلَيَّ نَفْسِكَ، إِنَّ عَفْوَ اللَّهِ لَا يُشَبَّهُهُ شَيْءٌ (۳).

ابا عبیده می گوید: به معصوم عرضه داشتیم: برای من دعا کنید که گناهانم زیاد است، فرمود: ای ابا عبیده! آرام باش، شیطان تو را از رحمت و عفو حضرت حق دلسرد و مایوس نکند که عفو او را چیزی برابری نمی کند.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أبا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ بِأَعْمَالِهِمْ فَأَيْنَ عِتْقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ (۴).

ابو بصیر می گوید از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: زمانی که اهل بهشت به

ص: ۶۷

۱- ۱) - (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسِّ جِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا- يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرْدُوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اسْتِطَاعُوا وَ مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)؛ بقره (۲): ۲۱۷.

۲- ۲) - تفسیر نمونه: ۱۱۰/۲ (ذیل آیه ۲۸ سوره بقره).

۳- ۳) - الزهد: ۹۹، باب ۱۸، حدیث ۲۶۷؛ بحار الأنوار: ۵/۶، باب ۱۹، حدیث ۶.

۴- ۴) - الأمالی، شیخ طوسی: ۱۷۹، المجلس السابع، حدیث ۳۰۰؛ بحار الأنوار: ۵/۶، باب ۱۹، حدیث ۵.

سبب اعمالشان به بهشت بروند، پس آزادشدگان حضرت الله از آتش جهنم کجايند ؟ !

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً احْبَبَهُ اللهُ فَسَدَّتْ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. فَقُلْتُ: وَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ: قَالَ:

يُنْسِي مَلَكَئِهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَيُوحِي اِلَى جَوَارِحِهِ: اُكْتُمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ وَيُوحِي اِلَى بِقَاعِ الْعَارِضِ اُكْتُمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ فَيَلْقَى اللهُ حِينَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ (١).

معاويه بن وهب مي گويد: از حضرت صادق عليه السلام شنيدم مي فرمود: به هنگامي كه عبد توبه خالص كند توبه اي كه بر آن استقامت ورزد، محبوب خدا مي شود و در دنيا و آخرت در پوشش حضرت حق قرار مي گيرد، عرضه داشتيم: اين پوشش چگونه است ؟ فرمود: دو ملك نويسنده، گناه را از گناه بنده اش فراموشي مي دهد و به جوارحش فرمان مي دهد معاصي بنده ام را كتمان كنيد و به زمين هايي كه در آن ها معصيت كرده وحى مي كند: گناهان بنده ام را بپوشان، پس وارد قيامت مي شود، در حالي كه شاهدي ندارد بر گناهانش شهادت دهد !!

عَنْ ابي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ: سَمِعْتُ ابا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اِنَّ اللهَ تَعَالَى اشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اضَلَّ راحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلِهِ ظُلْمًا فَوَجَدَهَا فَاللهُ اشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا (٢).

ص: ٦٨

١- ١) -الكافي: ٢/٤٣٠، باب التوبه، حديث ١؛ وسائل الشيعه: ١٦/٧١، باب ٨٦، حديث ٢١٠٠٩.

٢- ٢) -الكافي: ٢/٤٣٥، باب التوبه، حديث ٨؛ بحار الأنوار: ٦/٤٠، باب ٢٠، حديث ٧٣.

ابی عبیده حذا می گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم فرمود: خداوند به توبه بنده اش از مردی که راحله خود را در شب تاریک گم کرده و پس از آن به راحله اش دست یافته خوشحال تر است.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ يُقْبِلُ تَوْبَةَ عَبْدِهِ مَا لَمْ يُعْرِغْهُ، تُوبُوا إِلَى رَبِّكُمْ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الزَّائِكَةِ قَبْلَ أَنْ تَسْتَعْلُوا، وَصَلُوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ بِكَثْرَةٍ ذِكْرُكُمْ إِيَّاهُ (۱).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: تا مرگ فرا نرسیده، خداوند توبه را از بنده اش می پذیرد، قبل از مردن به پروردگار بازگردید، به سوی اعمال پاکیزه شتاب کنید تا گرفتار نشدید، و بین خود و حضرت حق را با کثرت ذکر پیوند دهید.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا شَفِيعَ أَنْجَحَ مِنَ التَّوْبَةِ (۲).

از امیر المؤمنین علیه السلام، روایت شده که فرمود: شفیع رستگار کننده تر از توبه نیست.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَلْزِمُ الْحَقُّ لِأُمَّتِي فِي أَرْبَعٍ: يُحِبُّونَ التَّيَّابَ، وَيَرْحَمُونَ الضَّعِيفَ، وَيُعِينُونَ الْمُحْسِنَ، وَيَسْتَتَفِرُونَ لِلْمُذْنِبِ (۳).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: ائتم در چهار برنامه ملازم حق باشند: توبه کننده را مورد مهر و علاقه قرار دهند، به ضعیف رحمت آورند، به نیکوکار کمک نمایند، و برای گنهکار طلب آمرزش کنند.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَادْخُلُوا فِي مَحَبَّتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

ص: ۶۹

۱-۱) - الدعوات، راوندی: ۲۳۷، حدیث ۶۵۹؛ بحار الأنوار: ۱۹/۶، باب ۲۰، حدیث ۵.

۲-۲) - من لا يحضره الفقيه: ۵۷۴/۳، حدیث ۴۹۶۵.

۳-۳) - بحار الأنوار: ۲۰/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۰.

التَّوَابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ الْمُؤْمِنُ تَوَابٌ (۱).

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا باز گردید و در میدان عشقش داخل شوید که خدا تائبان و شستشو کنندگان ظاهر و باطن را دوست دارد و مؤمن تواب است.

عَنِ الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَ أَنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ (۲).

امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مؤمن در پیشگاه خدا هم چون ملک مقرب است، و هر آینه مؤمن نزد حضرت حق از این هم بالاتر است، و چیزی نزد خداوند محبوب تر از مرد و زن با ایمان تائب نیست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ (۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه نداشته باشد.

عَنْ الشَّعْبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: الْعَجَبُ مِمَّنْ يَقْنُطُ وَ مَعَهُ الْمِمْحَاهُ فَقِيلَ لَهُ وَ مَا الْمِمْحَاهُ قَالَ: الْأَسْتِغْفَارُ (۴).

شعبی می گوید از حضرت مولا علی علیه السلام شنیدم، می فرمود: از کسی که در حال

ص: ۷۰

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۴.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۵.

۳- ۳) - عیون اخبار الرضا: ۷۴/۲، باب ۳۱، حدیث ۳۴۷؛ وسائل الشیعه: ۷۵/۱۶، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۲۲.

۴- ۴) - الأملی، شیخ طوسی: ۸۸، المجلس الثالث، حدیث ۱۳۴؛ بحار الأنوار: ۲۱/۶، باب ۲۰، حدیث ۱۷.

نومیدی است در شگفتم، در حالی که با او پاک کننده هست، عرضه داشتند:

پاک کننده چیست؟ فرمود: استغفار.

از مسائل بسیار مهمی که در باب با عظمت توبه مطرح است، این است که از باب فضل و رحمت و عنایت و کرم حضرت حق باب توبه به روی احدی از بندگان بسته نیست، هر زمان عبد عاصی به وضع ناهنجار خود آگاه شد و در مقام بازگشت حقیقی به سوی مولای مهربانش برآمد، به شرطی که با آثار مرگ و قیامت روبرو نشده باشد توبه برای او صددرصد امکان دارد و بر اساس آیات و روایات می تواند خود را به مغفرت و رحمت حضرت دوست برساند و از عذاب خالد و هلاکت ابدی وجود خویش را برهاند.

به داستان عجیبی که شیخ طوسی نقل می کند عنایت کنید.

توبه یهودی

امام باقر علیه السلام می فرماید:

جوانی بود یهودی که بسیاری از اوقات به محضر مبارک رسول الهی مشرف می شود، به اندازه ای که حضرت او را به کارهای ساده و آسان می گماشت و وی را به دنبال بعضی از امور می فرستاد و چه بسا به وسیله او برای قوم یهود جهت هدایت آنان نامه می فرستاد.

مدتی از آن جوان خبری نشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از حالش جو یا شد، مردی به آن جناب عرضه داشت، تا جایی که اطلاع دارم باید بیش از امروز زنده نماند چون به مرض سختی دچار آمده!

حضرت ختمی مرتبت با عده ای از اصحاب به ملاقات وی رفتند، معنویت

ص: ۷۱

و کرامت و برکت و واقعیت آن جناب چنان بود که با هر کس سخن می گفتند جواب می داد، آن جوان را صدا زدند، دیده گشود و عرضه داشت: «لیبک یا ابا القاسم» حضرت به او فرمود: بگو: «اشْهَدُ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنْنِي رَسُوْلُ اللهِ». جوان به چهره پدرش که یهودی متعصبی بود نگریست و چیزی نگفت، حضرت بار دوم او را صدا زد و شهادتین را به او تلقین کرد باز به پدرش نظر کرد و چیزی نگفت، بار سوم او را صدا زد باز از ترس پدر لب فرو بست، حضرت فرمود: اگر میل داری بگو ورنه ساکت باش، جوان که زمینه حقیقت خواهی در وی تجلی داشت شهادتین را گفت و به عبارت دیگر از تمام گذشته خویش به حضرت محبوب بازگشت و سپس به کام مرگ افتاد، حضرت به پدرش فرمود: به این جوان دست مزین و کاری به او نداشته باش آن گاه به اصحابش فرمود: او را غسل داده و کفن کنید و سپس نزد من آورید تا بروی نماز بگذارم، آن گاه از منزل یهودی درآمد در حالی که می فرمود:

خدای را سپاس گزارم که به وسیله من بنده ای از بندگانش را از آتش نجات داد (۱).

از حضرت رضا علیه السلام در کتب معتبره حدیث روایت شده:

وَ اللهُ مَا اَعْطَى مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْمَاخِرَةِ اِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجَائِهِ لَهٗ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ وَ الْكَفِّ عَنِ اَعْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ اللهُ تَعَالَى لَا يُعَذِّبُ عَبْدًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْاِسْتِغْفَارِ اِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَ تَقْصِيرِهِ فِي رَجَائِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُوءِ خُلُقِهِ وَ اَعْتِيَابِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۲).

ص: ۷۲

۱- ۱) - الأمالی، شیخ طوسی: ۴۳۸، المجلس الخامس، حدیث ۹۸۰؛ بحار الأنوار: ۲۶/۶، باب ۲۰، حدیث ۲۷.

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۲۴۸/۱۱، باب ۱۶، حدیث ۱۲۸۹۸؛ بحار الأنوار: ۲۸/۶، باب ۲۰، حدیث ۲۹؛ فقه الرضا: ۳۶۰.

به خدا قسم! خیر دنیا و آخرت به مؤمن نمی رسد مگر به خوشبینیش به خداوند، و امیدش به حضرت او و خلق خوشش و خودداری از غیبت مردم مؤمن، به خدا قسم بنده ای پس از توبه و استغفار عذاب نمی شود مگر به بدگمانیش به حضرت حق و کوتاه آمدنش در امید به خدا و بداخلاقی و غیبتش از مردم مؤمن.

در کتاب «وسائل الشیعه» آمده (۱):

خداوند به حضرت داود وحی کرد: هنگامی که بنده مؤمنم دچار گناه شد و از آن گناه توبه کرد و آراسته به حیای از من شد او را می آمرزم و گناهش را از یاد حَفَظَه می برم و سیئاتش را بدل به حسنات می کنم و از این امور باک ندارم که من ارحم الراحمینم.

توبه واقعی

شاید باشند در میان مردم افرادی که تصور کنند توبه و بازگشت به حضرت حق با پشیمانی و یا گریه و زاری و یا قرائت کردن جملات دعایی استغفار تحقق پیدا کند، ولی اینان باید بدانند که توبه با سه عنصر، علم و حال و عمل قابل تحقق است و این هر سه واقعیت به طور صریح از آیات کتاب و روایات و اخبار استفاده می شود.

توبه از هر گناه باید متناسب با آن گناه صورت بگیرد، فی المثل توبه کسی که نماز و روزه و حج و زکات و سایر عبادات را در گذشته ترک کرده قضا کردن همه آن هاست و توبه کسی که به هر عنوان مال مردم و حق عباد الهی را برده بازگرداندن

ص: ۷۳

آن مال و آن حق به مردم است و هم چنین است سایر گناهان و اموری که از باب غفلت بر انسان گذشته است.

شرایط توبه

در «نهج البلاغه» شریف است که:

مردی در محضر امیر المؤمنین علیه السلام گفت: «استغفر الله». حضرت فرمودند: مادر به عزایت بنشیند، می دانی استغفار چیست؟ استغفار درجه صاحب مقامات ملکوتی است و آن مرگب از شش حقیقت است.

۱- پشیمانی از گذشته.

۲- اراده و عزم قوی بر ترک گناه در آینده.

۳- ادای حق مردم در حدی که صفحات پرونده در این زمینه کمترین چیزی نداشته باشد.

۴- بجا آوردن فرائضی که در گذشته ترک شده.

۵- آب کردن گوشتی که از معصیت بر بدن روئیده.

۶- چشاندن رنج طاعت بر بدن، چنانچه لذت معصیت را چشید (۱).

در روایتی آمده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می دانید تائب کیست؟ عرضه داشتند: نمی دانیم، فرمود: هر کس توبه کند ولی حقوق مردم را ادا ننماید و در عبادت خود نیفزاید و در لباسش تغییر ندهد و دوستانش را عوض ننماید و مجلسش را تغییر ندهد و فرش و بالشش را مبدل نکند (۲) و اخلاق و نیتش را برنگرداند و به فتح قلب یعنی

ص: ۷۴

(۱- ۱) - نهج البلاغه: حکمت ۴۱۷.

(۲- ۲) - آنچه مربوط به تغییر مال و اثاث خانه است کنایه از بدل کردن حرام به حلال است.

منور شدن دل به نور حقیقت نایل نگردد و دست به انفاق و خدمت مالی نزند و آرزوها کوتاه نکند و زبان از آنچه حرام است نبندد و به تصفیة اموالش اقدام ننماید به حقیقت که توبه نکرده و به حضرت دوست بازنگشته که آراسته به این حقایق در حقیقت تائب است (۱).

ص: ۷۵

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۳۱/۱۲، باب ۸۷، حدیث ۱۳۷۰۹؛ بحار الأنوار: ۳۵/۶، باب ۲۰، حدیث ۵۲؛ جامع الاخبار: ۸۸.

[وَلَا بُدَّ لِلْعَبِيدِ مِنْ مُدَاوَمَةِ التَّوْبَةِ عَلَى كُلِّ حَالٍ. فَكُلَّ فِرْقَةٍ مِنَ الْعِبَادِ لَهُمْ تَوْبَةٌ، فَتَوْبَةُ الْأَنْبِيَاءِ مِنَ اضْطِرَابِ السَّرِّ، وَتَوْبَةُ الْأَوْلِيَاءِ مِنْ تَكْوِينِ الْخَطَرَاتِ، وَتَوْبَةُ الْأَصْيَفِيَاءِ مِنَ التَّنْفُسِ، وَتَوْبَةُ الْخَاصِّ مِنَ الْإِشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ، وَتَوْبَةُ الْعَامِّ مِنَ الذُّنُوبِ. وَلكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَعْرِفَةٌ وَعِلْمٌ فِي أَصْلِ تَوْبَتِهِ وَمُنْتَهَى أَمْرِهِ، وَذَلِكَ يَطُولُ شَرْحُهُ هَاهُنَا]

انواع توبه

عبد را لازم است پیوسته در هر شأنی که هست در حال توبه باشد و برای هر فرقه و طایفه ای توبه خاصی است.

توبه پیامبران از اضطراب باطن است.

توبه اولیا از عوارض رنگارنگ خاطر است.

توبه اصفیا از استراحت و فراغت و غفلت و کدورت است.

توبه خاصان از مشغول بودن به غیر حق است.

توبه عوام و توده مردم از گناهان و معاصی است.

برای هر کدام از این طبقات نسبت به موضوع توبه و نتیجه آن معرفت و دانش مخصوصی است که برای دیگری نیست و اینجا مجال شرح و بسط ندارد، فقط به توبه عوام اشاره می شود.

[فَأَمَّا تَوْبَةُ الْعَامِّ فَإِنَّ يَغْسِلَ بَاطِنَهُ مِنَ الذَّنُوبِ بِمَاءِ الْحَيَاءِ وَالْإِعْتِرَافِ بِجِنَايَتِهِ دَائِمًا، وَاعْتِقَادِ النَّدَمِ عَلَى مَا مَضَى، وَالْخَوْفِ عَلَى مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِهِ، وَلَا يَسْتَصْرِخُ بِذُنُوبِهِ فَيَحْمِلُهُ ذَلِكَ إِلَى الْكَسَلِ، وَيُؤَدِّمُ الْبُكَاءَ وَالْأَسْفَ عَلَى مَا فَاتَهُ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ، وَيَحْسِبُ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَيَسْتَعِيثُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لِيَحْفَظَهُ عَلَى وِفَاءِ تَوْبَتِهِ وَيَعْصِمَهُ عَنِ الْعُودِ إِلَى مَا سَلَفَ وَيَرُوضَ نَفْسَهُ فِي مَيِّدَانِ الْجُهْدِ وَالْعِبَادَةِ، وَيَقْضِي عَنِ الْفَوَائِتِ مِنَ الْفَرَائِضِ وَيُرَدُّ الْمَظَالِمِ وَيَعْتَزِلُ قُرْنَاءَ السُّوءِ وَيُسَبِّحُ لَيْلَهُ وَيُظْمِي نَهَارَهُ وَيَتَفَكَّرُ دَائِمًا فِي عَاقِبَتِهِ وَيَسْتَعِينُ بِاللَّهِ تَعَالَى سَائِلًا مِنْهُ الْأَسَدِ تَعَانَهُ فِي سِرَّائِهِ وَضَرَّائِهِ وَيَثْبُتُ عِنْدَ الْمَحَنِ وَالْبَلَاءِ كَيْلًا يَسْقُطَ عَنْ دَرَجَةِ التَّوَابِينَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ طَهَارَةً مِنْ ذُنُوبِهِ وَزِيَادَةً فِي عَمَلِهِ وَرَفَعَةً فِي دَرَجَاتِهِ، [فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ] (١)

ص: ٧٧

١-١ - عنكبوت (٢٩): ٣.

حقیقت توبه عوام این است که باطن را از معاصی به اشک ندامت بشوید و در همه حال به تقصیر و جنایت اعتراف نماید و از صمیم دل بر اعمال و غفلت گذشته خود پشیمان گردد و پیوسته به آینده اش ترسناک باشد و هرگز معصیت را کوچک شمارد، تا موجب جرأت و بی اعتنایی و کسالت وی گردد.

گریه و اسف را بر عبادات از دست رفته ادامه دهد و نفس خود را از تمایلات و شهوات و خواسته های شیطانی حفظ کند و از وجود مقدس حضرت دوست بخواهد که وی را بر بساط توبه ثابت قدم بدارد و از آلوده شدن به وضع گذشته نگاه دارد.

خود را در میدان کوشش در راه حق تمرین دهد و آنچه از او فوت شده بجای آورد و هرچه از دیگران به ظلم و ستم به دست آورده باز گرداند، از همراهان ناباب کناره جوید و شب را به قیام و روز را به صیام نورانی کند.

در عاقبت خویش اندیشه نماید و از حضرت جانان بخواهد که او را در خوشی و ناخوشی توفیق استقامت دهد و به وقت شدت و ابتلا ثابت قدم مانده تا از درجه توابین سقوط نکند و بیدار باشد که تمام حوادث و پیش آمدها موجب طهارت و بخشودگی گناهان است و سبب مزید درجات و علو مراتب ملکوتی.

خداوند در سوره مبارکه عنکبوت می فرماید:

آیا گمان می کنند که آنان ترک می شوند و تنها اظهار و گفتار برای آن ها کافی است و آزمایش و امتحان نمی شوند؟! و ما آنان را که پیش از آن ها بودند به معرض آزمایش و امتحان گذاشتیم، پس خداوند راستگویان را از دروغگویان باز شناسد (۱).

ص: ۷۸

باب ۸۰ در جهاد و ریاضت نفس

اشاره

ص: ۷۹

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

طُوبَى لِعَبْدٍ جَاهِدَ لِلَّهِ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ، وَمَنْ هَزَمَ جُنْدَ نَفْسِهِ وَهَوَاهُ ظَفِرَ بِرِضَا اللَّهِ، وَمَنْ جَاوَزَ عَقْلَهُ نَفْسَهُ الْأَمَارَةَ بِالسُّوءِ بِالْجَهْدِ وَالْإِسْتِكَانَةِ وَالْخُضُوعِ عَلَيَّ بِسَاطِ خِدْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا.

وَلَا حِجَابَ أَظْلَمَ وَأَوْحَشَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ اللَّهِ مِنَ النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ وَلَيْسَ لِقَاتِلَيْهِمَا وَقَطْعِهِمَا سِوَالِإِخْلَاقِ وَآلِهِ مِثْلُ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ وَالْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ وَالْجُوعِ وَالظَّمَاءِ بِالنَّهَارِ وَالسَّهْرِ بِاللَّيْلِ، فَإِنْ مَاتَ صَاحِبُهُ مَاتَ شَهِيدًا، وَإِنْ عَاشَ وَاسْتَقَامَ أَذَىٰ عَاقِبَتُهُ إِلَى الرَّضْوَانِ الْأَكْبَرِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ] (١).

وَ إِذَا رَأَيْتَ مُجْتَهِدًا ابْلَغَ مِنْكَ فِي الْجَهْدِ فَوَبِّخْ نَفْسَكَ وَ لُمَهَا وَ عَيِّرْهَا تَحْتِثًا عَلَى الْإِزْدِيَادِ عَلَيْهِ وَ اجْعَلْ لَهَا زِمَامًا مِنَ الْأَمْرِ وَ عِنَانًا مِنَ النَّهْيِ، وَ سُقِّهَا كَالرَّائِضِ لِلْفَارِهِ الَّذِي لَا يَذْهَبُ عَلَيْهِ خُطْوَةٌ مِنْ خُطُوتِهَا إِلَّا وَ قَدْ صَحَّحَ أَوَّلَهَا وَ آخِرَهَا.

وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُصَلِّي حَتَّى يَتَوَرَّمَ قَدَمَاهُ وَ يَقُولُ: أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟ أَرَادَ بِهِ أَنْ تَعْتَبَرَ بِهَا أُمَّتُهُ وَ لَا يَغْفُلُوا عَنِ الْجَهْدِ وَ التَّعَبُّدِ

ص: ٨١

وَ الرِّيَاضِ بِحَالٍ.

الـ- وَ أَنَّكَ لَوْ وَجِدْتَ حَلَاوَةَ عِبَادَةِ اللَّهِ وَ رَأَيْتَ بَرَكَاتِهَا وَ اسْتِضَاءَتَ بِنُورِهَا لَمْ تَصْبِرْ عَنْهَا سَاعَةً وَاحِدَةً وَ لَوْ قُطِعَتْ أَرْبَابُ أَرْبَابٍ فَمَا
اعْرَضَ مَنْ اعْرَضَ عَنْهَا إِلَّا بِحِرْمَانِ فَوَائِدِ السَّلَفِ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ التَّوْفِيقِ.

قِيلَ لِرَبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ: مَا لَكَ لَا تَنَامُ بِاللَّيْلِ؟ قَالَ: لِأَنِّي أَخَافُ الْبَيَاتَ.

ص: ٨٢

جهاد با نفس

برنامه بسیار پرمنفعت و با اهمیت جهاد با نفس و به ریاضت آوردن این منبع حسّاس از ابتدای شروع زندگی در بسیط خاک مورد توجّه عاشقان کمال و عاقلان عاقبت اندیش بوده است.

اولین مرتبه ای که قواعد و قوانین جهاد با نفس در زندگی انسان تجلّی کرده از جانب فیاض کریم و وجود اقدس حضرت ربوبی، بوده و سپس انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا و عرفا، هر یک بر مبنای عشق و محبتی که به انسان داشتند وی را در این زمینه راهنمایی کرده و به سوی کمال مطلوب که راه رسیدن به آن جز از طریق ریاضت و جهاد نفسانی میسر نیست هدایت نموده اند.

باید دانست که نفس با کمک مشاعر و احساسات به خصوص چشم و گوش و حسّ ذائقه و لامسه، اثر پذیر عجیبی است، در حدّی که مشهور است هیچ تابلویی در جهان آفرینش اثر پذیرش از نفس بیشتر نیست !!

چون به وسیله چشم ببیند و به وسیله گوش بشنود و به سبب ذائقه بچشد و به کمک پوست لمس کند، با تمام وجود در مقام طلب و خواستن برآید و تمام امیال و غرایز را در این میدان پرخطر به همراه خود بیاورد و در این زمینه از هیچ چیز باک نکند و علاقه به هیچ قاعده و قانون و چهارچوبی نشان ندهد و چون در این صحنه

رها شود بی چون و چرا بخواهد و بی قانون و مقررات بطلبد و جز رسیدن به آنچه خواسته چیزی را قبول نکند و با تمام قدرت به هدف خلقت و رمز آفرینش که مقام با عظمت خلیفه اللهی است پشت پا زند و امیال و غرایز و شهوات را از قید تقوا و فضیلت و کرامت آزاد نماید و دودی غلیظ که به آن هوا نام داده اند بر فضای خویش حاکم کند و عقل و فطرت را مغلوب نموده، صاحبش را به فضاحت و رسوایی و غفلت و شهوت در دنیا گرفتار کرده و در آخرت به عذاب الیم و آتش ابد دچار نماید.

اوضاع اخلاقی و عملی گرفتاران هوا را تجربه تلخ تاریخ نشان داده، گمان نمی رود احتیاج به شرح و بسط داشته باشد، انواع آلودگی های عملی و رذایل اخلاقی و گرفتاری های فردی و خانوادگی و اجتماعی در طول تاریخ برای جامعه انسانی پیش آمده محصول هوای نفس و آزاد گذاشتن این عنصر قوی در میدان حیات و عرصه زندگی است، عنصری که اگر هماهنگ با خواسته های حضرت حق رشد کند سر انسان را از عرش اعلا- بالاتر برده و از وجود آدم منبعی جوشان از خیر و برکت و کرامت و فضیلت به وجود می آید.

پرقیمت ترین کار تربیتی بدون شک تربیت نفس براساس برنامه های ربانی و قواعد ملکوتی است و آن عبارت است از قرار دادن تمام امیال و غرایز در چهارچوب تقوای الهی که قواعد این تقوا و حدود این حقیقت در آیات قرآن و روایات و اخبار تجلی دارد و تحقق این تربیت از طرفی معرفت نسبت به این قواعد لازم دارد و از طرف دیگر با عزمی راسخ و قدمی استوار، عمل عاشقانه بر اساس این قواعد که این راه پرقیمت ملکوتی همان است که قرآن مجید به طور مکرر از آن به صراط مستقیم تعبیر کرده و اعلام نموده، راهرو این راه به مقام قرب و به لذت وصال نایل خواهد شد و دیده دل به دیدار محبوب منور خواهد کرد.

به قول عارف مشتاق، حاج میرزا حبیب خراسانی:

درین تن هر دم آید جان دیگر***وزین در هر دم آید خوان دیگر

درین محفل که نزهتگاه جان است***رسد هر ساعتی مهمان دیگر

به هر یک ذره از ذرات امکان***نهفته عالم امکان دیگر

اگر انسان نکو بیند به هر دم***بیند خویش را انسان دیگر

بین در گلشن خاطر که روید***به هر ساعت گل و ریحان دیگر

غذای تن بود این آب و این نان***غذای روح آب و نان دیگر

دو صد کشتی روان گردد در این بحر***که هر یک راست کشتیان دیگر

بود سرسبز و خرم گلشن جان***ز ابر دیگر و باران دیگر

هزاران یوسف مصری در این راه***که هر یک را چه و زندان دیگر

دو صد یعقوب بینی دیده بر راه***که هر یک را بود کنعان دیگر

با کمال دقت باید مسیر زندگی را پیموده و مواظبت داشت که کشش های غلط درونی و برونی عناصر شخصیت نفس را نکوبد که رسیدن به مقام قرب جانان و به دست آوردن حالات عالی ملکوتی از طریق تهذیب و تربیت و تزکیه نفس میسر است و بس.

بالزاک که یکی از دانشمندان مغرب زمین است می گوید:

وصول به شخصیت عالی امکان پذیر است، به شرط آن که انسان در تماس خود با امور زندگی نگذارد به همان آسانی که گوسپند پشم خود را در خارستان هایی که از آن می گذرد از دست می دهد، روحش پاره پاره شود! اگر نفس را در خواسته ها و امیال و غرایزش رها کنیم در مرحله اول تبدیل به بهیمه سپس حیوانی خطرناک، آن گاه دزنده و در عاقبت شیطانی جامع همه رذایل و مفسد خواهد شد.

نفس را اگر در خواسته های غلطش آزاد بگذاریم، از لذت عبادت محروم و به

تدریج از امور بندگی خارج می گردد و آدمی را به جاده هلاکت انداخته و به عذاب ابد حق گرفتار می کند.

به یکی از عباد شایسته حق گفتند: ما از عبادت و عمل صالح و انجام امور خیر لذت نمی بریم، گفت: دختر شیطان که محبت خارج از حدود به دنیاست در قلب شماست، پدر برای زیارت دختر، ناچار است به خانه دخترش برود و او هر کجا جا خوش کند تولید فساد می کند، پس بین شما و لذت بردن از عبادت و کار خیر، شیطان مانع است و شما را راهی برای نجات از این بلیه جز برگرداندن تمایلات و غرایز به حدود الهی نیست.

راه بهشت

به یکی از بیداران و عارفان عاشق گفتند: راه بهشت کدام است؟ فرمود:

مداومت بر پنج چیز:

۱- بازداشتن نفس از معصیت:

[وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ] (۱).

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است.

۲- به قلیل از دنیا که عبارت از حلال خداست رضایت داده و قناعت کند که در خبر آمده:

ثَمَّنُ الْجَنَّةِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا (۲).

ص: ۸۶

۱- ۱) - نازعات (۷۹): ۴۰.

۲- ۲) - غرر الحکم: ۲۷۶، حدیث ۶۰۹۰.

مسلماً بها و قیمت بهشت اطاعت خدا و ترک دنیا است.

۳- بر بندگی خالصانه و عبادت عاشقانه و سلوک عارفانه حریص باشد:

[تَلِكُمْ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] (۱).

به پاداش اعمال شایسته ای که همواره انجام می دادید، این بهشت را به ارث بردید.

۴- عاشق صالحان و صادقان و بندگان واقعی حق که از معرفت و عمل برخوردارند باشد:

[كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ] (۲).

و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند.]

۵- زیاد در مقام دعا برآید که دعا بهترین نوع رابطه عبد با حضرت حق است و خداوند مهربان استجاب را نتیجه دعا قرار داده است:

[ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ] (۳).

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

بی توجهی به دنیا

عارفی بیدار دل و عاشقی سوخته پیاده به سوی بیت الله در حرکت بود، شتر

ص: ۸۷

۱- ۱) - اعراف (۷): ۴۳.

۲- ۲) - توبه (۹): ۱۱۹.

۳- ۳) - غافر (۴۰): ۶۰.

سواری عرب که دل به دنیا و مال و منال آن داشت به او گفت: کجا؟ جواب داد بیت الله، گفت: پیاده و بی توشه؟ گفت نه، هرگاه مصیبتی به من رسید بر مرکب صبر می نشینم و چون نعمتی بر من آید بر مرکب شکر قرار می گیرم و هرگاه قضای الهی رسد، بر مرکب رضا برآیم و چون هوا و هوس در نفس پدید آید، می دانم که باقی مانده کمتر از گذشته است و دنبال هوا و هوس رفتن صرف ندارد و معامله خسارت باری است. شتر سوار گفت: ای بینای راه و سالک آگاه! تو سواری و من پیاده!

منشأ تمام لغزش ها

بیداران راه دوست با توجه به آیات کتاب فرموده اند تمام بدبختی ها و گناهان مندرج در سه چیز است:

۱- متابعت از هوای نفس که منشأ بدعت، ارتداد، ضلالت، شبهه، طلب شهوات و ترک عبادات است، قرآن مجید می فرماید:

[وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ] (۱)

و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند.

۲- حب دنیا و عشق خارج از حدود الهی به ظاهر زندگی و زر و زینت از دست رفتنی که باعث قتل، ظلم، غصب، غارت، سرقت، ربا، اکل مال یتیم، منع زکات، شهادت زور، حلال کردن حرام و حرام نمودن حلال است، قرآن مجید می فرماید:

ص: ۸۸

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ] (۱).

کسی که زراعت آخرت را بخواهد، بر زراعتش می افزاییم و کسی که زراعت دنیا را بخواهد، اندکی از آن را به او می دهیم، ولی او را در آخرت هیچ بهره و نصیبی نیست.

و در حدیث بسیار مشهور آمده:

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ (۲).

دوستی دنیا ریشه هر لغزش و گناهی است.

۳- دیده دل از خدا برداشتن و دیده سر و دل به غیر بستن، غیری که در راه او نیست و با او نیست، غیری که منشأ شرک، نفاق، ریا، کبر و اسارت است، قرآن کریم می گوید:

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ] (۳).

مسلماً خدا این که به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد.

عبادات ظاهری و باطنی

اشاره

برای تربیت نفس و تزکیه آن و به عبارت دیگر برای قرار دادن نفس در راه رشد و کمال، لازم است او را با قدرت دو نوع عبادت مهار کرد.

۱- عبادت ظاهری که عبارت است از: قرار دادن اعضای بدن در چهارچوب

ص: ۸۹

۱- ۱) - شوری (۴۲): ۲۰.

۲- ۲) - الکافی: ۲/۱۳۰، باب ذم الدنيا و...، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه: ۹/۱۶، باب ۶۱، حدیث ۲۰۸۲۴.

۳- ۳) - نساء (۴): ۴۸.

عمل صالح همراه با نیت خالص و آن عمل صالح تجلی در نماز و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و خمس و زکات و ترک انواع محرّمات دارد.

۲- عبادت باطنی که عبارت است از: تقوای قلب و جان و آن تقوای قلب و جان تجلی در اخلاق حمیده دارد و آن اخلاق حمیده مطلع الفجرش: توبه و صبر و شکر و توکل و توسّل و جود و کرم و سخا و فتوت و جوانمردی و دوری از ملکات رذیله هم چون: کبر و حسد و غرور و غل و غش و عُجب و سایر اوصاف شیطانی است و علمی که عبادات ظاهری را بیان می کند فقه است و دانشی که عبادات باطنی را توضیح می دهد علم سرّ، یا علم اخلاق و عرفان است و برای تفسیر و تشریح هر دو عبادت بهترین کتب فقهی و عرفانی و اخلاقی، به وسیله بزرگ ترین فقها و عرفا و صاحبان اخلاق به رشته تحریر آمده و در آن کتب براساس آیات و روایات ثابت کرده اند که آراسته شدن به هر دو عبادت از واجبات اصیل الهیه است و تمام مرد و زن در روز قیامت نسبت به هر دو عبادت در معرض سؤال و مسئولیت اند.

در اینجا لازم است به بخشی از آیات هر دو فصل اشاره شود، تا این دو مسئله الهی بیش از پیش اهمیت و ارزشش برای ما روشن گردد.

عبادات ظاهری

اما آیاتی که عبادات ظاهری را بیان می کند، عبارت است از:

[أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ] (۱).

نماز را برپا دار و مردم را به کار پسندیده وادار و از کار زشت بازدار.

ص: ۹۰

[وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا] (۱).

و نماز را برپا دارید و زکات پردازید و وام نیکو به خدا بدهید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اشْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ] (۲).

ای اهل ایمان! از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید.

[وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ] (۳).

گناه آشکار و پنهان را رها کنید.

عبادات باطنی

و آیات الهیه ای که عبادات باطنی را واجب می داند عبارت است از:

[وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] (۴).

و [شما] ای مؤمنان! همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] (۵).

ای اهل ایمان! [در برابر حوادث] شکیبایی کنید، و دیگران را هم به شکیبایی وادارید، و با یکدیگر [چه در حال آسایش چه در بلا و گرفتاری] پیوند

ص: ۹۱

۱-۱ - مزمل (۷۳): ۲۰.

۲-۲ - بقره (۲): ۱۵۳.

۳-۳ - انعام (۶): ۱۲۰.

۴-۴ - نور (۲۴): ۳۱.

۵-۵ - آل عمران (۳): ۲۰۰.

و ارتباط برقرار کنید و از خدا پروا نمایید تا رستگار شوید.

[وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] (۱).

و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.

در این آیات و نظایرش که در قرآن مجید فراوان است، عبادات ظاهری و باطنی را راه رشد و کمال و صراط مستقیم حق و رساننده انسان به فلاح و پیروزی در دنیا و آخرت می داند.

آری، از طریق هر دو عبادت، نفس وارسته شده و از آلودگی ها و احوالات شیطانی آزاد می گردد، در آن وقت نور محبت و عشق و معرفت حضرت حق در درون تجلی می کند و از وجود انسان عاشقی بی قرار و دلداده ای واله می سازد که دردش جز با رسیدن به مقام وصال و به دست آوردن نقطه قرب با دارویی دیگر علاج نمی پذیرد.

ملا احمد نراقی آن عاشق شیفته در این زمینه می گوید:

مژده ای دل خیمه بیرون از جهان خواهم زدن***خیمه بر بالای هفتم آسمان خواهم زدن

بارگه بالاتر از کون و مکان خواهم کشید*** پنج نوبت بر فراز لا مکان خواهم زدن

آشیان در شاخسار قدس خواهم ساختن*** قدسیان را هم صغیر از آشیان خواهم زدن

دست همّت بر رخ کون و مکان خواهم فشاند*** پای غیرت بر سر جان و جهان خواهم زدن

ص: ۹۲

مهر از این نامهربانان سر به سر خواهم برید*** دست بر دامان یار مهربان خواهم زدن

نسخه شفا بخش

امراض روحی و معنوی و رذایل و آلودگی های نفسانی، هم چون امراض بدنی قابل معالجه است و راه شفا یافتن برای هرکس که دچار غفلت و خفت نفس و ناپاکی های درونی است، باز می باشد.

از آیات کریمه قرآن استفاده می شود که شفا دارای سه مرحله است:

۱- شفای عام

۲- شفای خاص

۳- شفای خاصّ الخاصّ

اما شفای عام: مربوط به امراض ظاهری است و خداوند مهربان تحقق آن را به وسیله مواد غذایی و دارویی قرار داده است، درباره زنبور عسل که سازنده یکی از بهترین مواد غذایی و دارویی است می فرماید:

[يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ] (۱).

از شکم آن ها [شهدی] نوشیدنی با رنگ های گوناگون بیرون می آید که در آن درمانی برای مردم است.

اما شفای خاص: مربوط به امراض نفسی و روحی است و حضرت حق تحقق آن را در معرفت به قرآن و عمل به آیات آن قرار داده است:

ص: ۹۳

[وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ] (۱).

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایهٔ درمان و رحمت است، نازل می کنیم.

اما شفای خاص الخاص: مربوط به اولیای خاص اوست که با تمام وجود علاقه دارند به مقام قرب نائل شده و شائبه ای از شوائب مادّیت گرچه به اندازهٔ خردل باشد در عمق باطن و سرّ وجودشان نماند که این شائبه را گرچه ما مرض ندانیم آنان مرض به حساب می آوردند و این گونه شفا وسیله اش خود حضرت یار است. به گفتهٔ حضرت ابراهیم که در قرآن آمده عنایت کنید:

[وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ] (۲).

و هنگامی که بیمار می شوم، او شفایم می دهد.

خلاصه: شفای هرکس به اندازهٔ درد و ظرفیت اوست که هر صاحب دردی واجب است در مقام علاج درد خود برآمده و از شفا و رحمت حضرت دوست بهره بجوید.

شفای گنهکاران در توبه و آراسته شدن به ایمان و عمل صالح و نصیب گرفتن از رحمت اوست.

شفای مطیعان با اجرای دستورها و روی آوردن به عبادات ظاهریّه و باطنیه و خدمت به خلق حق است.

شفای عارفان به زیادت قربت و پیمودن راه سلوک و حرکت در راه عشق و محبت است.

شفای واجدان در رسیدن به مقام کشف و سپس روی آوردن به منزلگاه شهود

ص: ۹۴

۱-۱ - اسراء (۱۷): ۸۲.

۲-۲ - شعراء (۲۶): ۸۰.

و روبه رو شدن با وجه محبوب و دیدار آن جناب با چشم دل است.

شفای عاشقان و محبان در رسیدن به لذت مناجات و انس با حضرت جانان است.

گفتاری از صدر المتألهین در تزکیه نفس

فیلسوف بزرگ اسلام جناب ملا صدرا که عمری را در ریاضت و سلوک و سفر در راه عشق به حق و منازل عرفان سپری فرموده با تکیه بر آیات کتاب و روایات وارده، راه مجاهدت با نفس را بدین گونه بیان می فرماید:

مراتب قوه عملیه چهار مرحله است:

۱- تهذیب ظاهر که راهش به کار گرفتن نوامیس و قوانین الهی از قیام و صیام و سایر عبادات حقه است.

۲- تهذیب باطن از ملکات ردیه و اخلاق دنییه است که ریاضت در این مرحله پاکسازی تابلوی نفس برای نقاشی کردن نقوش ملکوتیه و آراستش به صفات حمیده است.

۳- آراسته شدن به صور قدسیه و پا برجا کردن محامد الهیه و صفات حسنه است.

۴- از خود گذشتن و قدم در وادی فنا نهادن و به عبارت روشن تر غفلت کامل از نفس و توجه تام و تمام به جانان و مشغول کردن تمام لحظات به ذکر قلبی و عملی و اخلاقی است.

نتیجه این چهار منزل: ورع، زهد، توکل، تسلیم، رضا، فنا، کشف، شهود و بقای بالله است.

بدون شك منهای طی این مراحل نفس سرکش رام نمی شود و روی به جانب حضرت یار نمی آورد که تنها راه رام کردن این چموش بستن او به بند مجاهدت و ریاضت است.

عاشق عارف، مرحوم نراقی می گوید:

گفتم ز دعای من شب خیز حذر کن***گفتا برو اظهار ورع جای دگر کن
گفتم که قدم در ره عشق تو نهم گفت***بگذار و لیکن قدم خویش ز سر کن
گفتم نظری بر رخ زیبای تو خواهم***گفتا برو از هر دو جهان قطع نظر کن
گفتم که دلم، گفت سراغ ره ما گیر***گفتم که سرم، گفت به فتراک نظر کن
گفتم چکنم ره به سر کوی تو یابم***گفتا که برو خانه خود زیر و زبر کن
گفتم که ز غم ناله کنم گفت پرهیز***گفتم ز ستم شکوه کنم گفت حذر کن
گفتم که صفایی هوس وصل تو دارد***گفتا ز سر خود هوس خام به در کن

مسائل ملکوتی در محور نفس

البته بازگو کردن مطالب بسیار مهمی که در زمینه نفس در آیات و روایات و کتب اخلاقی و عرفانی آمده در این جزوه مختصر نمی گنجد، فقط به ذکر نمونه ای از آن آثار اکتفا می شود.

رسول اسلام، نبی مکرم، پیامبر عظیم القدر صلی الله علیه و آله که تمام مقامات ملکوتی و منازل عرفانی و مراحل سلوک را طی کرده می فرماید:

طوبی لِمَنْ كَانَ عَقْلُهُ امیرًا وَ نَفْسُهُ اسیرًا، وَ وِیْلٌ لِمَنْ اِنْعَكَسَ.

خوشا به حال آن انسانی که عقلش در مملکت وجودش به امارت است و نفسش در اسارت و فرمان آن لطیفه الهی است و وای به حال آن بدبختی که

این واقعه در سرزمین وجودش برعکس است.

آنان که در راه تزکیه نفس بر اثر ریاضت و مجاهدت به مقامات عالی انسانی و مراتب بلند الهی و عرش معنویت و روحانیت می‌رسند، برای دیگران هم چون ابر رحمت و باران مرحمتی هستند که در ابتدای فصل بهار باعث شکوفا شدن تمام نباتاتند. در این زمینه جملات نورانی زیر را که از رحمه للعالمین حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسیده دقت کنید:

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى عِبَادًا أَمْجَادًا مَحَلُّهُمْ كَمَحَلِّ الْمَطَرِ إِنْ وَقَعَ عَلَى الْبُرِّ أَخْرَجَ الْبُرُّ وَ إِنْ وَقَعَ عَلَى الْبُحْرِ أَخْرَجَ الدُّرَّ.

آری، حضرت الله بندگان بلندمرتبه ای است که موقعیت اینان در جامعه همانند موقعیت باران است، بارانی که چون بر بیابان بیارد گندم برویاند و چون بر دریا بریزد دُر و گوهر خارج کند.

اینان چون سایه تربیت بر اهل جسم بیندازند از آنان طاعت و خیرات و مبرات و نیکوکاری سرزند و چون بر اهل دل بیارند دُرهای معرفت و مقام کشف و شهود از آنان به منصفه ظهور آید.

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله، آن سرور کاینات و روح موجودات و سر حقایق در کلامی نورانی و سَرّی سبحانی می‌فرماید:

خداوند مهربان درباره آن کسانی که پشت پا به آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها می‌زنند و با آراستن خویش به محامد اخلاقی و حسنات الهی و عبادات ظاهر و باطن به سوی آن دادرس همیشگی می‌روند فرموده:

مَنْ تَقَدَّمَ إِلَى بَشِيرٍ تَقَدَّمَتْ إِلَيْهِ بِذِرَاعٍ، وَمَنْ تَقَدَّمَ إِلَى بَاعٍ تَقَدَّمَتْ إِلَيْهِ مَاشِيًا تَقَدَّمَتْ إِلَيْهِ هَزْوَلَةً (۱).

آن کس که یک و جب به سویم آید، یک ذراع به سویش می آیم و هرکس یک ذراع به جانبم آید به اندازه طول کشیده شدن دو دست به سویش توجه می کنم و هرکس یک قدم به طرفم آید، هروله کنان به طرفش می آیم.

این گونه افراد به مزد آن همه زحمتی که در راه ریاضت و مجاهدت جهت تربیت نفس می کشند بر سفره ای می نشینند که در تمام آفرینش نظیر ندارد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله، آن معلّم اخلاق و مدبّر امور و مرجع جن و انس و دارای مرتبه قاب قوسین او ادنی در این باره می فرماید:

إِنَّ لِلَّهِ مَائِدَةً... مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ... (۲) برای حضرت الله سفره ای است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلبی خطور کرده است.

آن جناب خطاب به اهل دل فرمود:

اعلموا اخوانی فی التُّقَى وَ اعوانی عَلَى الْهُدَى وَ فَقْنَا اللَّهَ وَ اِيَّاكُمْ لِلتَّرَقَى مِنْ حَضِيضِ الْبَشَرِيَّةِ إِلَى ذُرْوَةِ الْعُبُودِيَّةِ وَ رَزَقْنَا وَ اِيَّاكُمْ التَّخْلِيَّ عَنْ صِفَاتِ النَّاسُوِيَّةِ وَ التَّجَلِّيَّ بِصِفَاتِ الْلاهُوِيَّةِ.

برادرانم در راه تقوی و یارانم در طریق هدایت! به این حقیقت توجه کنید، خداوند ما و شما را از پستی حالات به قلّه عبودیت برساند و پیراسته شدن از

ص: ۹۸

۱- ۱) - کنز العمال ج ۱، حدیث ۱۱۷۵.

۲- ۲) - الأمالی، شیخ صدوق: ۵۳۶، المجلس الثمانون؛ بحار الأنوار: ۲۸/۹۴، باب ۵۵، حدیث ۱.

اوصاف بی ارزش را نصیب ما فرماید و دل و جانمان را به نور صفات لاهوتی منور گرداند.

عارفی شیدا و عاشقی بی قرار اظهار داشته: با همه دست ها در حق را کوبیدم باز نشد مگر با دست نیاز، با همه زبان ها بار خواستم راه ندادند مگر با زبان اندوه، با همه قدم ها رفتم نرسیدم مگر به قدم دل که به منزلگاه قرب راه یافتم.

مردی الهی گفته: نیمه شبی به محضر انورش و بارگاه مقدّسش عرضه داشتم:

كَيْفَ الْوَضْلُ إِلَيْكَ؟

چگونه به تو برسم؟

گویی با گوش جانم از حضرت ربّ العزّه شنیدم:

طَلَّقَ نَفْسَكَ ثَلَاثًا ثُمَّ قِيلَ اللَّهُ.

نفست را سه طلاقه کن آن گاه از ما سخن بگو.

که با سه طلاقه شدن نفس راه رسیدن به مقام وصال و قرب آسان می گردد.

راه رشد و کمال نفس

آنچه از فرمایش ها و راهنمایی این راهنمایان راه استفاده می شود، این است که برای رسیدن به مقامات ملکوتی و خلاصی از غرایز سرکش و امیال شیطانی نفس واجب است از عوامل خطر و عللی که باعث شعله ور شدن حالات حیوانی است گریخت و خود را با تمام وجود از آن علل و عوامل حفظ کرد که جز این راهی برای رسیدن به حضرت دوست نیست و آن علل و عوامل در سه محور تحقیق دارد.

۱- دور شدن از حومه نفوذ دشمن و آن عبارت است از هوای نفس، دوستان

شیطان صفت، غفلت و جهل.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نور عقل که هنگام ایمان و عمل صالح تجلی دارد و ظلمت جهل که معلول دور بودن از حق است می فرماید:

لَوْ صُورَ الْعَقْلُ لَأَظْلَمَ الشَّمْسُ فِي شُعَاعِ نَوْرِهِ، وَ لَوْ صُورَ الْحِمَاةُ لَأَضَاءَ اللَّيْلُ كَالشَّمْسِ فِي مُقَابَلِهِ ظَلَامِهِ (۱).

اگر عقل مجسم شود، آفتاب در پرتو نورش تاریک می شود و اگر حماقت و جهل مجسم گردد، شب در برابر تاریکی اش از آفتاب روشن تر است.

انسان اگر از حومه نفوذ دشمن دور نگردد عاقبتش به تکذیب آیات حق خواهد کشید.

درباره عبد الملک مروان آورده اند که به وقت مرگ دستور داد رختخوابش را به اطاقی در بلندی ساختمان ببرند، به اطرافش نگریست و گفت: الهی! از تمام گذشته ام ناراحتم، علاقه دارم توبه کنم ولی چون از تو خوشم نمی آید توبه نمی کنم، این سان ظالمانه سخن گفت و به قعر جهنم افتاد.

۲- باید از جاذبه دنیای غلط گریخت، دنیایی که انسان را از حق و حقیقت دور می کند، دنیایی که هماهنگی با حلال و حرام حق ندارد و مورث فساد اخلاق است و جز عُجب و غرور و ریا و کبر و متیت محصولی ندارد.

۳- باید از حلقه آفات گریخت، آفاتی چون: امن از مکر الله، حب شهوت بیجا، حب ریاست، حب مال، حب جاه که هر کدام کُشنده روح و قاتل قلب است که هر گاه محبت به اشیا و عناصر هماهنگ با برنامه های الهی نباشد، انسان را به انواع معاصی و گناهان دچار می کند و درهای رحمت حق را به روی انسان می بندد.

ص: ۱۰۰

دریغا که در حیرت آباد دنیا***ز کم مایگی نقش دیوار ماییم

تو ای مرکز فیض کن دستگیری*** که سرگشته مانند پرگار ماییم

به محشر که خواهند اعمال نیکو***تهی دست و وامانده از کار ماییم

صفا چون به آینه دل ندادیم*** به حال دل خویش غمخوار ماییم

چو چشم دل ماست در خواب غفلت*** چه سود از شب تار بیدار ماییم

رفیقان بستند بار قیامت*** همه چاره جستند و ناچار ماییم

طیب دوا بخش خلقیم اما*** اگر بنگری نیک بیمار ماییم

کسانی که در برابر تمام خواسته های غلط نفس، یعنی آن خواسته هایی که خارج از حدود الهی است تسلیمند، در حقیقت به نفس قوت و قدرت بر انجام معصیت می بخشند و با دست خود کاری می کنند که در پایان کار، نفس آنان باعث هلاکت ایشان گردد.

نفس وقتی در برنامه معصیت، قدرتی هم چون سگ هار پیدا کرد، علاج آن کار بسیار مشکلی خواهد شد و گاهی برگرداندنش از گناه شبیه امر محال خواهد بود!

دنیا و لذات آن، زینت و زیور ظاهری، ارزش آن را ندارد که انسان نفس نفیس خود را در معرض خطر معصیت و گناه و نافرمانی از خدا و پایمال کردن حقوق حقّ عباد حضرت حق قرار دهد. این را باید دانست که گناه و معصیت هیچ سودی برای انسان نداشته و نخواهد داشت، گناهکار جز ضرر و زیان از گناه و تخلف ندیده و غیر خزی دنیا و عذاب آخرت چیزی نصیب خود نکرده است.

در مجلدات این کتاب به مناسبت های گوناگون به مسئله نفس و تمام حالات ملکوتی و شیطانی آن اشاره شده، بدین جهت این قسمت با ترجمه اصل روایت به پایان می رسد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

خوشا به حال آن بنده ای که در راه رضای حضرت حق با نفس و تمایلات غلط آن مبارزه کند و ارتش خطرناک و سپاه خونخوار نفسانی را سرکوب نماید و در راه رسیدن به خشنودی جناب دوست و اطاعت از دستورهایش پیروز و موفق باشد.

ص: ۱۰۲

[وَ مَنْ جَاوَزَ عَقْلَهُ نَفْسَهُ الْأَمَارَةَ بِالسُّوءِ بِالْجَهْدِ وَالْإِسْتِكَانَةِ وَالْخُضُوعِ عَلَيَّ بِسَاطِ خِدْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا.

و لا- حِجَابَ اظْلَمَ وَ اَوْحَشَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ اللَّهِ مِنَ النَّفْسِ وَ الْهَوَى وَ لَيْسَ لِقَتْلِهِمَا وَ قَطْعِهِمَا سِلَاحٌ وَ آلَهُ مِثْلُ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ وَ الْخُشُوعِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْجُوعِ وَ الظَّمَاءِ بِالنَّهَارِ وَ السَّهْرِ بِاللَّيْلِ، فَإِنْ مَاتَ صَاحِبُهُ مَاتَ شَهِيدًا، وَ أَنْ عَاشَ وَ اسْتِيقَامَ أَدَى عَاقِبَتِهِ إِلَى الرُّضْوَانِ الْأَكْبَرِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ] (١)

عقل و نفس

بدون تردید کسی که قدرت عقلش در اثر ریاضت و مجاهدت و پایداری و صبر و خضوع در برابر حریم حق بر نفس و خواسته های غلطش مسلط گردد البته رستگار خواهد شد.

بین حق و عبد حجابی تیره تر و وحشتناک تر از نفس و هوا نیست.

در میدان مبارزه و مقاتله به هوای نفس سلاحی مؤثرتر و برنده تر از نشان دادن فقر و نیاز و بندگی نسبت به حضرت حق نیست و کاری ارزنده تر از خضوع در برابر

ص: ۱۰۳

جلال دوست و روزه داری در روز و بیداری در شب نمی باشد.

هرگاه کسی در میدان این مبارزه و مجاهدت کشته شود بدون شک روز محشر در زمره شهداست و اگر زنده بماند و در این راه استقامت کند پایان زندگی او رضوان اکبر است. در قرآن مجید آمده:

آنان که در راه ما مجاهدت می کنند، البته به راه های خود هدایتشان خواهیم کرد و خداوند همیشه با نیکوکاران است (۱).

ص: ۱۰۴

۱-۱) - عنکبوت (۲۹): ۶۹.

[وَ إِذَا رَأَيْتَ مُجْتَهِدًا أَبْلَغَ مِنْكَ فِي الْجَاهِدِ فَوَبِّخْ نَفْسَكَ وَ لُمَهَا وَ عَيِّرْهَا تَحْثِيثًا عَلَى الْإِزْدِيَادِ عَلَيْهِ وَ اجْعَلْ لَهَا زِمَامًا مِنَ الْأَمْرِ وَ عِنَانًا مِنَ النَّهْيِ، وَ سِيَقُهَا كَالرَّائِضِ لِلْفَارِهِ الَّذِي لَا يَذْهَبُ عَلَيْهِ خُطْوَةٌ مِنْ خُطْوَاتِهَا إِلَّا وَ قَدْ صَحَّحَ أَوَّلَهَا وَ آخِرَهَا. وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُصَيِّلِي حَتَّى يَتَوَرَّمَ قَدَمَاهُ وَ يَقُولُ: أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟ إِرَادَ بِهِ أَنْ تَعْتَبَرَ بِهَا أُمَّتُهُ وَ لَا يَغْفُلُوا عَنِ الْجَاهِدِ وَ التَّعَبِدِ وَ الرِّيَاضَةِ بِحَالٍ. أَلَا وَ أَنْكَ لَوْ وَجَدْتَ حَلَاوَةَ عِبَادَةِ اللَّهِ وَ رَأَيْتَ بَرَكَاتِهَا وَ اسْتِضْأَتَ بِنُورِهَا لَمْ تَصْبِرْ عَنْهَا سَاعَةً وَاحِدَةً وَ لَوْ قُطِعَتْ أَرْبَابًا أَرْبَابًا، فَمَا اعْرَضَ مَنْ اعْرَضَ عَنْهَا إِلَّا بِحِرْمَانِ فَوَائِدِ السَّلَفِ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ التَّوْفِيقِ. قِيلَ لِرَبِيعِ بْنِ خُنَيْمٍ: مَا لَكَ لَا تَنَامُ بِاللَّيْلِ ؟ قَالَ: لِأَنِّي أَخَافُ الْبَيَاتَ]

ملامت نفس

چون کسی را دیدی که در مقام ادای تکلیف و انجام وظایف کوشش و اجتهادی بالاتر از تو دارد، نفس خود را توبیخ کن و وی را در معرض ملامت و سرزنش قرار بده، تا برای ریاضت و مجاهدت بیشتر آماده شود و بیش از پیش رغبت به خیر و عبادت و مبارزه با هوا پیدا کند و بر نفس خود زمامی از اوامر الهی قرار ده، تا بدین سبب به پیشرفت در امور معنوی نایل آیی و دهنه بندی از نواهی حضرت یار بر او

ص: ۱۰۵

بزن تا از تعدی و تخلف و عصیان و معصیت باز ایستد، نفس خود را که هم چون مرکبی به زیر پای زندگی است چنان حرکت بده که گویا استادی ماهر و تجربه دیده ای که گامی و قدمی نمی روی مگر آن که ابتدا و انتهایش تصحیح شود.

رسول حق آن اندازه عبادت می کرد که پاهای آن جناب متورم می شد، آن گاه می فرمود:

آیا من بنده سپاس گزار نباشم (۱)؟!!

منظور آن حضرت این بود که امت و پیروان آن جناب بیدار باشند و از مجاهدت و ریاضت و کوشش در امور عبادی و پیراستن نفس کمترین تسامح و غفلی نوزند و در تمام حالات مواظب خود باشند.

این معنی را نیز باید توجه داشت که اگر کسی حلاوت و لذت مناجات با حضرت قاضی الحاجات را درک کند و از انوار و برکات آن بهره مند شود هرگز در این مقام کوتاهی و سستی نکرده و ساعتی به ترک و اعراض از آن راضی نخواهد شد، گرچه در این راه قطعه قطعه شود، بنابراین از مجاهدت و عبادت و ریاضت و مبارزه با هوای نفس، کسی دست بر نمی دارد، مگر آن کس که از فواید و آثار و انوار آن محروم باشد و از خصوصیات عالی زندگی گذشتگان بی خبر به سر برد.

عده ای از گذشتگان به بسیاری از حقایق این معانی آگاه بوده و بر اثر توفیقات الهی و حفظ و حراست دین، پیوسته در این مسیر مراقب و کوشا بودند.

به ربیع بن خثیم گفتند: برای چه شب ها استراحت و خواب نداری؟ گفت:

می ترسم در حالت غفلت و خواب دشمن بر من شیخون زند و مرا مقهور وضع خود گرداند.

ص: ۱۰۶

باب ۸۱ در فساد

اشاره

ص: ۱۰۷

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فَسَادَ الظَّاهِرُ مِنْ فِسَادِ الْبَاطِنِ، وَمَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عِلَاتِيَّتَهُ، وَمَنْ خَانَ اللَّهَ فِي السِّرِّ هَتَكَ اللَّهُ عِلَاتِيَّتَهُ.

وَاعْظُمُ الْفَسَادُ أَنْ يَرْضَى الْعَبِيدُ بِالْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى، هَذَا الْفَسَادُ يَتَوَلَّدُ مِنْ طَوْلِ الْأَمَلِ وَالْحِرْصِ وَالْكَبْرِ كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ قَارُونَ فِي قَوْلِهِ:

[وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ] (١)، وَكَانَتْ هَذِهِ الْخِصَالُ مِنْ صُنْعِ قَارُونَ وَاعْتِقَادِهِ، وَاصْلُهَا مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا وَجَمْعِهَا وَتَتَابَعِ النَّفْسِ وَهَوَاهَا وَاقَامَةِ شَهَوَاتِهَا وَحُبِّ الْمَحْمَدِ وَمُؤَافَقَةِ الشَّيْطَانِ وَاتِّبَاعِ خُطُوَاتِهِ. وَكُلُّ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ بِحَسَبِ الْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ وَنِسْيَانِ مَنَنِهِ.

وَإِعْلَاجُ ذَلِكَ الْفِرَارُ مِنَ النَّاسِ وَرَفْضُ الدُّنْيَا وَطَلَاقُ الرَّاحَةِ وَالْإِنْقِطَاعُ عَنِ الْعَادَاتِ وَقَطْعُ عُرُوقِ مَنَابِتِ الشَّهَوَاتِ بِدَوَامِ ذِكْرِ اللَّهِ وَتُرُومِ الطَّاعَةِ لَهُ وَاحْتِمَالِ جَفَاءِ الْخَلْقِ وَمَلَامَةِ الْقُرْبَى وَشِمَاتِهِ الْعِيدِ مِنَ الْأَهْلِ وَالْوَالِدِ وَالْقَرَابَةِ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ فَتَحْتَ عَلَيْكَ بَابَ عَطْفِ اللَّهِ وَحُسْنِ نَظَرِهِ إِلَيْكَ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَخَرَجْتَ مِنْ جُمَّلِهِ الْغَافِلِينَ وَفَكَكْتَ قَلْبَكَ مِنْ اسِيرِ الشَّيْطَانِ وَقَدِمْتَ بَابَ اللَّهِ فِي مَعْشَرِ الْوَارِدِينَ إِلَيْهِ وَسَلَكْتَ مَسْلَكًا رَجَوْتَ

ص: ١٠٩

الْإِذْنَ بِالذُّخُولِ عَلَى الْمَلِكِ الْكَرِيمِ الْجَوَادِ الرَّحِيمِ وَاسْتِيطَاءِ بِسَاطِهِ عَلَى شَرْطِ الْإِذْنِ وَمَنْ وَطِئَ بِسَاطِ الْمَلِكِ عَلَى شَرْطِ الْإِذْنِ لَا يُحْرَمُ سَلَامَتُهُ وَكَرَامَتُهُ لِأَنَّهُ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ وَالْجَوَادُ الرَّحِيمُ.

ص: ١١٠

[فَسَادُ الظَّاهِرِ مِنْ فَسَادِ البَاطِنِ، وَ مَنْ اضِلَّ سَرِيرَتَهُ اصْلَحَ اللهُ عَلَانِيَتَهُ، وَ مَنْ خَانَ اللهَ فِي السِّرِّ هَتَكَ اللهُ عَلَانِيَتَهُ وَ اعْظُمَ الفَسَادُ اِنْ يَرْضَى العَبْدُ بِالْغَفْلَةِ عَنِ اللهِ تَعَالَى]

فساد ظاهر و باطن

در این فصل، وجود مقدس امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام به مسئله خطرناک فساد و علل آن و راه معالجه این درد خسارت بار اشاره می فرمایند.

در ابتدای روایت به یک نکته بسیار با اهمیت توجه می دهند و آن این است که:

فساد ظاهر، یعنی فساد چشم و گوش و دست و پا و شکم و شهوت، فساد فکر و زبان و فساد اخلاق و عمل در ارتباط با فساد باطن است.

قلب که مرکز اسرار و محل انوار و آئینه انعکاس اسما و صفات حق و کارگردان تمام موجودیت و هویت انسان است وقتی دچار غفلت گردد و روی از حضرت ذوالجلال بگرداند و به تربیت و تصفیة آن توجه نشود و برایش جز حرکت مادی ظاهر چیزی نماند و کارش همان کار قلب حیوانات باشد البته صاحبش در تمام شؤون و در جمیع امور دچار فساد می گردد.

تقوای قلب، توجه به حق، اعتقاد صحیح، سوزش دل، رحمت و مرحمت، محبت و لطف، عشق به حضرت یار و انبیا و ائمه، پیوند معنوی با قرآن واقعیت هایی هستند که باعث ظهور خیرات و میرات و اخلاق حسنه و اعمال

صالحه از انسانند.

اگر حرکت قلب، حرکت الهی و فعالیت معنوی دل فعالیت انسانی باشد، تمام اعضای وجود آدمی به متابعت از قلب دارای حرکت مثبت و فعالیت صحیح خواهند بود.

مصرع پر مغز «از کوزه همان برون تراود که در اوست» و مثل پرمعنای «هر کسی آب قلبش را می خورد» نشان دهنده همان واقعیتی است که در ابتدای روایت بیان شده است.

برای آراستن باطن و پیراستن سر، راهی جز کسب معرفت از طریق معارف الهیه که در قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام تجلی دارد نیست.

دقت در حقایق و توجه به معارف باعث تزکیه نفس و نورانیت قلب و در نتیجه:

علت بروز و ظهور اعمال صالحه و اخلاق حسنه است.

چه کارستان که داری اندرین دل***چه بتها می نگاری اندرین دل

بهار آمد زمان کشت آمد*** که داند تا چه کاری اندرین دل

حجاب عزت ار بستی ز بیرون*** به غایت آشکاری اندرین دل

در آب و گل فرو شد پای طالب*** سرش را می بخاری اندرین دل

دل از افلاک اگر افزون نبودی*** نکردی مه سواری اندرین دل

اگر دل نیستی شهر معظم*** نکردی شهر یاری اندرین دل

عجایب بیشه ای آمد دل از جان*** که تو میر شکاری اندرین دل

ز بحر دل هزاران موج خیزد*** چو جوهرها بیاری اندرین دل

خمش کردم که در فکرت نگنجد*** چو وصف دل شماری اندرین دل (۱)

ص: ۱۱۲

[لَهُذَا الْفَسَادُ يَتَوَلَّدُ مِنْ طَوْلِ الْأَمَلِ وَالْحِرْصِ وَالْكِبْرِ كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ قَارُونَ فِي قَوْلِهِ: [وَلَا تَنْعِجِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ] (١)، وَكَانَتْ هَذِهِ الْخِصَالُ مِنْ صُنْعِ قَارُونَ وَاعْتِقَادِهِ]

منشأ فساد

امام صادق علیه السلام در متن روایت می فرمایند که منشأ فساد سه چیز است، چه فساد در فکر، چه فساد در اخلاق و چه فساد در عمل:

۱- آرزوهای بلند

۲- حرص

۳- کبر

چنانچه در قرآن از داستان قارون که دچار رذایل اخلاقی شد و به هرگونه فساد مبتلا گشت خبر می دهد و سپس به همه سفارش می نماید تباهکاری و بیدادگری و تکبر و فساد را دنبال نکنید و در پی این امور قدم برندارید که خداوند مفسدان را دوست ندارد.

منشأ تمام صفاتی که در قارون جمع بود و باعث سیه روزی و تباهی وی گشت،

ص: ۱۱۳

آری، وقتی انسان دچار آرزوهای عجیب و غریب و آمال و امیال دور و دراز می‌گردد و می‌بیند برای رسیدن به آن آرزوها راه حقی وجود ندارد و از آن آمال و آرزوها هم نمی‌تواند دل بردارد به راه فساد و افساد می‌رود تا به آرزوهایش برسد و در این سیر و سفر آن هم در راه باطل و مسیر شیطانی از هیچ چیز باک نکرده و از پایمال کردن هیچ حقی حتی حق حیات دیگران پروا نخواهد کرد.

چنین انسانی خود به خود نسبت به تمام امور مادی و شئون دنیایی اعم از مال و شهوت و مقام دچار حرص خواهد شد و چیزی جلودارش نخواهد بود و همین حالت شیطانی وی را به هر کار کثیف و عمل نابابی مبتلا خواهد کرد.

بدون شک انسانی که دچار آمال دور و دراز و آلوده به صفت حرص است، از قبول حق سرباز می‌زند و در برابر حقیقت کبر می‌ورزد و برای او آراسته شدن به حقایق کار بسیار سنگینی خواهد بود. کبر و تکبر زمینه‌ای بسیار مستعد برای ظهور هر نوع فساد است، تا جایی که رسول اسلام صلی الله علیه و آله کبر را از اصول کفر به شمار آورده اند.

[وَاضْيَالُهَا مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا وَجَمْعِهَا وَتَابِعِ النَّفْسِ وَهَوَاهَا وَاقَامَةِ شَهَوَاتِهَا وَحُبِّ الْمَحْمَدِ وَمُؤَافَقَةِ الشَّيْطَانِ وَاتِّبَاعِ خُطُوَاتِهِ. وَكُلُّ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ بِحَسَبِ الْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ وَنِسْيَانِ مِنْهُ]

غفلت از خدا

امام علیه السلام در دنباله روایت می فرمایند:

ریشه این خصال و اوصاف در پنج چیز است:

۱- عشق به دنیا و جمع کردن زر و زیور و مال آن.

۲- پیروی از هوای نفس و خواهش های غلط.

۳- عشق به برپا داشتن شهوات و لذات.

۴- علاقه به تعریف و تمجید مردم از خویش.

۵- موافقت با شیطان و قدم بجای او گذاشتن.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ریشه تمام این صفات رذیله و خصال ذمیمه در مرض بسیار خطرناک غفلت است.

وقتی انسان خود را در محضر حق نبیند و توجه به تمام امورش نداشته باشد و از زحمات انبیا و اولیا و ائمه علیهم السلام و

معارف کتب سماویه و اندیشه در عاقبت کار

غفلت داشته باشد، البته دچار این رذایل و آلودگیها می شود و پس از دچار گشتن به این پلیدیها به هر فسادی دست زده و نظام زندگی فطری و دینی خویش و دیگران را برهم خواهد زد و به فرموده حضرت حق دچار برنامه های زیر خواهد شد:

۱- فساد در زمین بعد از آن که به زحمت اهل الله اصلاح شده است.

۲- قطع آنچه خداوند به وصلش دستور داده.

۳- هلاک کردن نسل.

۴- از بین بردن زراعت.

۵- برتری جویی.

۶- تفرقه اندازی بین مردم و به هم زدن وحدت جامعه.

۷- کشتن مردم و از بین بردن نفوس محترمه.

۸- شایع کردن گناه و معصیت در بین مردم.

راستی، غفلت چه مایه خطرناکی است و بی توجهی به حق چه طریق خسارت باری است و علاج این مرض چه کار پرسود و چه عمل با منفعتی است، عملی که کلید نجات و علت خیر دنیا و آخرت و مایه سعادت و خوشبختی در این جهان و جهان آخرت است.

خطر فساد باطن

خطر فساد باطن را دانشمند بزرگ اسلامی محمد قطب در کتاب پرارزش «جاهلیت قرن بیستم» در چند جمله زیر خلاصه کرده:

جاهلیت نوین هیچ یک از جوانب تصور بشر را بدون فساد باقی نگذاشته است زیرا کلیه تصورات و علایق انسان را، از علاقه به خالق گرفته تا علاقه به جهان هستی و زندگی و علاقه به ابناء نوع، همگی را فاسد و تباه ساخته و به یک سلسله از

انحرافات تبدیل کرده است:

انحراف اصلی و اساسی در تصوّر حقیقت الهی و علاقه انسان به خدا.

انحراف در تصوّر جهان هستی و علاقه آن به خدا و علاقه انسان به جهان و علاقه جهان به انسان.

انحراف در تصوّر حیات و پیوستگی ها و اهداف آن.

انحراف در تصوّر نفس بشری و روابط انسان با انسان و فرد با اجتماع و همسر با همسر و به طور خلاصه انحراف در کلیه جوانب و شؤون حیات.

فساد، آتش خطرناک و سوزنده ای است که چون شعله کشد، تر و خشک را سوزانده و امتیّت و آرامش را به هم زده و سلامت باطن و ظاهر همگان را در معرض خطر و نابودی قرار خواهد داد.

قدردانی از نعمت وجود مبارک انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا و سپاس نعمتی هم چون قرآن مجید و شکر واقعیّاتی هم چون زحمات پاکان و شهادت شهیدان و حکمت حکیمان و صدق صدیقان و تعلیمات معلّمان و عرفان عارفان به این است که همه ما با تمام وجود از هر نوع فسادی خود را برکنار بدانیم.

فساد، مانع رسیدن انسان به لذّت های واقعی است، فساد بهترین شکارگاه شیطان برای به دام انداختن انسان است، فساد بر خرمن عبادت و بندگی شعله سوزان می زند و آدمی را تا حبط شدن تمام خوبی ها و اعمال صالحه اش گرفتار می کند.

فساد، در روابط انسان ها با یکدیگر سخت ترین مشکلات را ایجاد می نماید و در بین جامعه ایجاد دوئیت، نفرت، دشمنی، کینه، سوءظن نموده و به خوشی های طبیعی خاتمه می دهد و ملت و مملکتی را به مرز نابودی برده و وسایل هلاکت و تیره بختی فرزندان آدم را فراهم کرده و زحمات تمام پاکان عالم را معطل می نماید.

ص: ۱۱۷

چه نیکوست همه ما خود را براساس معارف الهیه تبدیل به منبع خیر و کرامت کنیم و در بین جامعه به عنوان انسانی مشکل گشا و طبیعی شفافبخش و گره گشایی عاشق جلوه کنیم که پشیمانی بعد از فساد سودی ندارد و غم روز فقر و نداری را پایان نیست.

نظر ملا صدرا در صلاح و فساد انسان

این حکیم بزرگ در کتاب با ارزش «مفاتیح الغیب» می گوید:

انسان از میان تمامی موجودات اختصاص به یک ویژگی خاص دارد که آن قدرت سیرش در حالات مختلف و گردیدنش به گونه های گوناگون و صورت پذیرش به تمام صورت ها و خواها است، برعکس دیگر موجودات؛ زیرا موجودات دیگر هر یک را به اندازه ای و مرزی معین و مرتبه و مقامی مخصوص فرا گرفته است و هر کس به حال انسان از نخستین مراحل پدید آمدنش، تا همین جایی که مردمان در آن مقام دارند توجه نماید، می یابد که انتقالات و دگرگونی های بسیاری داشته است.

نخست آن که مدت زمانی بر او گذشت که چیز قابل ذکری نبود و آن پست ترین حالات و پایین ترین مراتب است؛ زیرا پست تر از نبودن و عدم چیزی نیست و این مرتبه هیولایی بودن اوست که قوه خالص و پوشیدگی محض او بوده است، سپس کمی از این مقام فراتر رفته و نخستین صورتی که بر او پوشیده شده و عریانی او را می پوشاند، صورت مقداری و بعد از آن صورت عنصری، سپس صورت جمادی است که همان صورت منی و نطفگی بوده که از جهت سستی و ضعف پست ترین خلق خداست، سپس به سوی نباتی و بعد از آن حیوانی بالا می رود، به آن خداوند در آیات متعددی اشاره کرده و می فرماید: او را شنوا و بینا گردانیدیم و آن نخستین

چیزی است که به توسط ولادت جسمانی حاصل گشته و اولین مقام از مقامات نفس و به منزله هیولا می باشد که اولین مقام از مقامات جسم است و او هم مانند دیگر حیوانات جز خوردن و آشامیدن و خوابیدن چیز دیگری نمی داند، بعد از آن ترقی نموده، دیگر صفات نفس یکی پس از دیگری در وی ظاهر می گردد، مانند شهوت و خشم و آز و خست و فریب و نیرنگ و نخوت و خدعه و جور و دیگر از این صفات که نتیجه پوشیدگی و حجاب و دوری از عوالم الهی است و او در این مقام به تمام وجود، حیوانی است که کارهای گوناگون مطابق خواسته های مختلف جوراجور درونی و اندیشه ها و مقاصد گوناگون از او صادر و ظاهر می گردد، لذا او در دریای ظلمات و تاریکی ها غرق و در دست هوس و شهوت اسیر و در بند است، گاه او را شهوت کشیده و دیگر هنگامه اهریمن او را لغزش می دهد؛ زیرا او در گورستان جهل و نادانی بوده و از جهان وحدت و یگانگی در خواب غفلت و بی خبری است.

ولی اگر درخششی از انوار رحمت الهی او را فرا گیرد از خواب نادانی بیدار و از رؤیای طبیعت بیزار و به این راز پی می برد که در ورای این محسوسات جهانی دیگر و برتر از خوشی های حیوانی لذات دیگری است.

در این هنگام است که از پرداختن به چیزهای بیهوده و مزخرف روی گردانده، برای رهایی از این اموری که در شرع از آن نهی شده به سوی پروردگار زاری و بازگشت می نماید.

اکنون آغاز به تدبّر و تفکر در آیات الهی و شنیدن پند و موعظ او نموده و اندیشه در احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و عمل مطابق شریعت او می نماید و شروع به رها نمودن زواید دنیوی از جاه و مال و دیگر چیزها نموده و برای به دست آوردن کمالات اخروی اراده قوی می نماید که اگر عنایت الهی شامل حالش شود گوشه گیری از

تمام مسائل شیطانی و شیطان صفتان نموده و از دنیا بریده به خدا می پیوندند و به توسط سلوک از مقام نفس و هوا طی مقامات کرده و به خدا می رسد. در این هنگام پرتو انوار ملکوت بر وی ظاهر و در بهای غیب گشوده و تابش های انوار جهان قدس یکی بعد از دیگری بر وی هویدا و آشکار می گردد، لذا امور پنهانی را در صورت های برزخی مشاهده می نماید و چون کمی از آن چشید میل به خلوت و تنهایی و گوشه گیری از مردمان و شوق به ذکر الهی به طور مداوم و همیشگی پیدا می نماید و دل از مشغولیات حسی آسوده و باطنش بتمامه متوجه خداوند تعالی می گردد.

در این حال علوم لدنی و موهبتی و رازهای الهی بر او افاضه یافته و انوار معنوی گاه بر او آشکار و گاه دیگر پنهان و در استتار گشته، تا آن که از مرتبه تلوین رها و به مرتبه تکوین و پابرجایی استوار گردیده و بر او سکینه و آرامش روحی فرود آمده و داخل عوالم جبروت گشته و عقول مفارقه را مشاهده و به انوار آن عقول، متحقق و پابرجا و از باطن آن عقول نورپذیر و منور می گردد و در این حال سلطنت احدیت بر وی هویدا و درخشش انوار عظمت و کبریای الهی بر وی نور فزا و کوه اتیت و خودیت او شکافته و چون غباری پراکنده و منتشر می سازد. در این حال در برابر حضرت او به سجده می افتد و این مقام جمع و توحید است. در این مقام در نظر او هر چه جز خداست محو و نابود گشته و ندای پادشاهی از کیست؟ خالص، خدای یگانه قهار است را می شنود.

در هر صورت وقتی روی دل از حق برگشت و پرده غفلت تمام موجودیت و هویت قلب را گرفت، آدمی در اخلاق و عمل و رفتار و گفتار از چهارچوب قواعد شرع و قوانین حق بیرون می رود و در تمام جوانب حیات و شؤون زندگی دچار فساد می شود و تمام حرکات خود را براساس هوای نفس و اغوای شیاطین جنی و انسی انجام می دهد و از هر جهت منبع و مولد فساد و افساد می گردد که فساد انجام کار و ظهور دادن حال بر خلاف برنامه های الهی و دستورهای انبیا و ائمه علیهم السلام است.

[وَعَلَّاجُ ذَلِكَ الْفِرَارُ مِنَ النَّاسِ وَرَفْضُ الدُّنْيَا وَطَلَاقُ الرَّاحَةِ وَالْإِنْقِطَاعُ عَنِ الْعَادَاتِ وَقَطْعُ عُرُوقِ مَنَابِتِ الشَّهَوَاتِ بِدَوَامِ ذِكْرِ اللَّهِ وَتُرُومِ الطَّاعَةِ لَهُ وَاحْتِمَالِ جَفَاءِ الْخَلْقِ وَمَلَامَةِ الْقُرْبَىٰ وَشِمَاتِهِ الْعَدُوِّ مِنَ الْأَهْلِ وَالْوَالِدِ وَالْقَرَابَةِ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ فَتَحْتَ عَلَيْكَ بَابَ عَطْفِ اللَّهِ وَحُسْنِ نَظَرِهِ إِلَيْكَ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَخَرَجْتَ مِنْ جُمَّلِهِ الْغَافِلِينَ وَفَكَكْتَ قَلْبَكَ مِنْ اسِيرِ الشَّيْطَانِ وَقَدِمْتَ بَابَ اللَّهِ فِي مَعْشَرِ الْوَارِدِينَ إِلَيْهِ وَسَيَلَكْتَ مَسِيلًا رَجُوتَ الْإِذْنَ بِالذُّخُولِ عَلَى الْمَلِكِ الْكَرِيمِ الْجَوَادِ الرَّحِيمِ وَاسْتِيطَاءِ بِسَاطِهِ عَلَى شَرْطِ الْإِذْنِ وَمَنْ وَطِئَ بِسَاطِ الْمَلِكِ عَلَى شَرْطِ الْإِذْنِ لَا يُحْرَمُ سَلَامَتَهُ وَكَرَامَتَهُ لِأَنَّهُ الْمَلِكُ الْكَرِيمُ وَالْجَوَادُ الرَّحِيمُ]

راه های نجات از فساد

علاج تمام این رذایل منوط به امور زیر است:

- ۱- فرار از شرار ناس و جدایی از مردم بی تربیت و شیطان صفت.
- ۲- رها کردن دنیایی که مخرب آخرت و جداکننده آدمی از حق است.
- ۳- راحتی و عافیت و تن پروری را کنار گذاشتن و در مدار کوشش و جهاد در آمدن.

۴- عادات غلط را با ریاضت و مجاهدت از خود دور کردن.

۵- منشأ شهوات و امیال و غرائز شیطانی و حیوانی را از بیخ و بن برکندن.

۶- تداوم ذکر خدا قلباً و اخلاقاً و عملاً.

۷- ملازمت و مواظبت و مداومت بر عبادت حق که عبارت است از ادای فرائض و ترک محرمات.

۸- تحمّل کم ظرفیتی مردم و آزار و ایدای آنان که منشأ بی جز حسد و کبر و بی خبری ندارد.

۹- باک نداشتن از ملامت مردم و خویشان.

۱۰- آسان گرفتن شماتت دشمنان و اقربا.

چون این امور دهگانه را توجه کردی و این حقایق الهیه را تحمّل نمودی، به یقین دری از عطوفت و شفقت الهی را به روی خود گشوده و منظور نظر رحمت رحیم گشته و از سلک غافلان بیرون آمده و در فرقه بیداران وارد شده ای و قلب و دل را از بند شیطان خلاص نموده و به گروه روندگان به سوی دوست ملحق شده و به راهی آمده ای که رونده آن با تمام سرعت، اذن ورود به بهشت نصیبش می شود و برای قدم گذاشتن به بساط مالک الملوک دارای رخصت می گردد و هر که قدم بر آن بساط گذارد از سلامت از عقاب و عذاب بهره مند گشته و به کرامت الهیه آراسته می گردد.

باب ۸۲ در تقوی

اشاره

ص: ۱۲۳

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

التَّقْوَى عَلَى ثَلَاثَةٍ أَوْجُهٍ: تَقْوَى بِاللَّهِ فِي اللَّهِ وَهُوَ تَزْكُ الْحَلَالَ فَضْلًا عَنِ الشُّبْهَةِ وَهُوَ تَقْوَى خَاصَّ الْخَاصِّ.

وَ تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَهُوَ تَزْكُ الشُّبْهَاتِ فَضْلًا عَنِ الْحَرَامِ وَهُوَ تَقْوَى الْخَاصِّ.

وَ تَقْوَى مِنْ خَوْفِ النَّارِ وَالْعِقَابِ وَهُوَ تَزْكُ الْحَرَامِ وَهُوَ تَقْوَى الْعَامِّ.

وَ مَثَلُ التَّقْوَى كَمَا يَجْرَى فِي نَهْرٍ وَ مَثَلُ هَذِهِ الطَّبَقَاتِ الثَّلَاثِ فِي مَعْنَى التَّقْوَى كَأَشْجَارٍ مَغْرُوسَةٍ عَلَى حَافَةِ ذَلِكَ النَّهْرِ مِنْ كُلِّ لَوْنٍ وَ جِنْسٍ، وَ كُلُّ شَجَرٍ مِنْهَا يَشْتِمُصُّ مِنْ ذَلِكَ النَّهْرِ عَلَى قَمَدَرِ جَوْهَرِهِ وَ طَعْمِهِ وَ لَطَافَتِهِ وَ كَشَافَتِهِ، ثُمَّ مَنَافِعِ الْخَلْقِ مِنْ تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَ الثَّمَارِ عَلَى قَدْرِهَا وَ قِيَمَتِهَا.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [صِيَوَانٌ وَ غَيْرُ صِيَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفِضَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ] (١).

فَالتَّقْوَى لِلطَّاعَاتِ كَالْمَاءِ لِلْأَشْجَارِ وَ مَثَلُ طَبَايِعِ الْأَشْجَارِ وَ الثَّمَارِ فِي لَوْنِهَا وَ طَعْمِهَا مَثَلُ مَقَادِيرِ الْإِيمَانِ، فَمَنْ كَانَ أَعْلَى دَرَجَةٍ فِي الْإِيمَانِ وَ أَصْفَى جَوْهَرًا بِالرُّوحِ كَانَ أَتْقَى، وَ مَنْ كَانَ أَتْقَى كَانَ عِبَادَتُهُ أَخْلَصَ وَ أَطَهَرَ، وَ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ مِنَ اللَّهِ أَقْرَبَ، وَ كُلُّ عِبَادَةٍ غَيْرُ مَوْسَسَةٍ عَلَى التَّقْوَى فَهِيَ هَبَاءٌ مَنثورٌ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

ص: ١٢٥

[أَفَمَنْ أُسِّسَ بُيُوتَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُيُوتَهُ عَلَىٰ شِقَا جُرْفٍ لَّهَارٍ] (١).

وَ تَفْسِيرُ التَّقْوَىٰ تَزَكُّ مَا لَيْسَ بِأَخِيذِهِ بِيَأْسٍ حَيْذَرًا عَمَّا بِهِ بِيَأْسٍ وَ هُوَ فِي الْحَقِيقَةِ طَاعَةٌ بِإِذْنِ نَسِيَانٍ وَ ذِكْرٌ بِإِذْنِ نَسِيَانٍ وَ عِلْمٌ بِإِذْنِ جَهْلٍ، مَقْبُولٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ.

ص: ١٢٦

١ - ١) - توبه (٩): ١٠٩.

[التقوى على ثلاثة اوجه: تقوى بالله في الله و هو ترك الحلال فضلا عن الشبهه و هو تقوى خاص الخاص.

و تقوى من الله و هو ترك الشبهات فضلا عن الحرام و هو تقوى الخاص.

و تقوى من خوف النار و العقاب و هو ترك الحرام و هو تقوى العام]

تقوا يا عالی ترین حقیقت

در این فصل نورانی، حضرت صادق علیه السلام با ارزش ترین اصل و سازنده ترین واقعیت و نورانی ترین چراغ و مایه خیر دنیا و آخرت و ریشه تمام سعادات و حقیقت همه حقایق و روح همه واقعیت ها یعنی تقوا را مورد توجه قرار داده و می فرمایند.

تقوا بر سه گونه است:

۱- تقوای بالله فی الله، یعنی در راه خدا برای خدا و به عبارت دیگر از غیر گذشتن و به محبوب پیوستن که در این مرتبه حلال را اهل تقوا جز به اندازه ضرورت ترک نمی کنند چه رسد به شبهه و این مرتبه اعلاى تقواست و آن را تقوای خاص الخاص گویند و زمینه اش در میان مردم بسیار کم است که این مرحله از تقوا کار انبیا و ائمه بزرگوار علیهم السلام و اولیای خاص خداست.

۲- تقوای من الله، و این گذشتن از شبهه است به واسطه خوف از حرام و این

ص: ۱۲۷

تقوای خاص است.

۳- تقوای متحقق از خوف از عذاب جهنم که باعث ترک حرام است چه حرام مالی و چه حرام عملی و این تقوای عام است.

در میان مسائلی که از ابتدای حیات تاکنون برای انسان مطرح شده، مسئله ای را به قیمت و ارزش تقوا نمی توان یافت.

تقوا سفارش اکید حضرت حق و انبیا و امامان و عرفا و حکما و صلحا و اولیا و اندیشمندان و دلسوزان به انسان است.

تقوا حافظ کاخ شخصیت، پرورش دهنده خطوط انسانی، نوربخش به جان آدمیت، اعتبار دهنده به حیثیت، جلوه دهنده هویت، ترکیه کننده نفس از رذیلت، نشان دهنده چهره حقیقت، بروز دهنده آثار واقعیت در انسان است.

تقوا چراغ راه، فروغ دل آگاه، نشانه امان الله، نجات دهنده از هموم جانکاه و مایه با ارزش سفر به سوی الله و گرمی سینه پر آه و منجی آدمی از شرّ ظواهر حشمت و جاه است.

بدون تقوا به دست آوردن خیر دنیا و آخرت محال است، منهای تقوا ره سپردن به سوی دوست از سخت ترین مشکلات است، بدون تقوا رهایی از بند شیطان و دنیا و رذایل اخلاقی غیر ممکن است.

توشه قیامت تقواست، کلید نجات در دنیا و آخرت تقواست، سبب قرب به حق تقواست، مایه رشد و کمال تقواست، علت کسب آبرو و کرامت تقواست، آن که تقوا ندارد معرفت و علم ندارد، آن که تقوا ندارد بینایی و نور ندارد، آن که تقوا ندارد راهی به سوی محبوب ندارد، بی تقوا اسیر و محکوم نفس است، بی تقوا هیمه و هیزم جهنم است، بی تقوا از تمام فیوضات ربانیه محروم است، بی تقوا در پیشگاه او ملعون است، بی تقوا را به بهشت راه نیست و برای موجود به دور از تقوا

ص: ۱۲۸

رحمت و مرحمت و لطف و شفقت حضرت دوست مهیا نیست.

چون تقوا نباشد دل اسیر شهوات گردد و مغز از کار بیفتد و عقل معطل ماند و زندگی به فساد و تباهی کشد و روی معشوق از انسان برگردد و حرکات معنوی متوقف شود و جز خور و خواب و شهوت، آن هم به ظلم و معصیت چیزی برای انسان نماند.

آن کس که بی تقواست از آفات در امان نیست، تقوا محکم ترین حصار برای مصون ماندن انسان از خطرات و شرور دنیا و آخرت است. مردم بی تقوا فقیرترین و بدبخت ترین و سیه روزگارترین مردم جهانند !!

تقوا حالتی است روحی و حقیقتی است نفسی که با تکرار ترک گناه و مداومت بر طاعات و استقامت بر حسنات اخلاقی به دست می آید.

حفظ اندیشه از افکار آلوده و مصون داشتن نفس از رذایل و خودداری و خودنگاهداشتن از اعمال سوء تقوای الهی است.

فرد و خانواده و جامعه به نحو و خوب نیازمند به تقوا هستند و ضرورت تحقق تقوا در تمام شؤون حیات بر کسی پوشیده نیست.

فرد وقتی آراسته به تقوا باشد، در تشکیل خانواده مشکلی ایجاد نمی کند و در کسب و کار حقوق اقتصادی را رعایت می نماید.

خانواده وقتی تقوا داشته باشد فرزندان صالح و شایسته تحویل می دهد و برای جامعه منبع لطف و برکت خواهد شد.

جامعه وقتی همراه با تقوا باشد جامعه برتر و ملتی برین و قومی باارزش و باقدرت و اسوه و سرمشق برای جوامع دیگر تجلی خواهد کرد.

قوة مقلنه وقتی آراسته به تقوا باشد در قانون گذاری جز حفظ حقوق مستضعفان و محرومان و رشد و کمال جامعه و خیر دنیا و آخرت مردم راهی نخواهد پیمود.

قوة مجریه وقتی در لباس تقوا باشد، با تمام وجود به اجرای قانون در جهت حفظ شؤون انسانی جامعه بر خواهد خواست.

قوة قضائیه وقتی اهل تقوا باشد، حق احدی از اهالی مملکت پایمال نخواهد شد و امیر و رعیت را در برابر قانون یکسان خواهد دانست.

نیروی نظامی و انتظامی زمانی که در کنار حقیقت تقوا به سر برد، مملکت و مردم و فرهنگ و دین از خطر اجانب و استعمارگران در امان خواهد ماند.

اندیشمندان و دانشمندان، عالمان و فقیهان وقتی با تقوا و با ورع باشند، حرمت انسان و انسانیت محفوظ خواهد ماند و جامعه در سایه آنان جامعه ای حکیم و جامعه ای رشید و آگاه خواهد ماند.

آن امتیت و آرامش و صلح و صفا و محبت و وفا و یگانگی و یکرنگی که از طریق قرآن و روایات به عنوان اوصاف اهل بهشت شنیده اید، می توان در زندگی همین دنیا به وسیله تقوای الهی تحقق داد که چون تقوا بر کل جامعه و بر تمام افراد حاکم گردد، از گناه و معصیت خبری نخواهد ماند و از طاعت و خیر و عبادت و فضیلت چیزی فوت نخواهد شد، در آن صورت به افسانه افسار گسیختگی و دیوانگی و قتل و غارت و پایمال شدن حقوق و ظلم و ستم و گناه و معصیت، حد اقل در محدوده جامعه اسلامی آن هم در داخل مرزهایی که سایه لطف تقوا بر سر همگان افتاده، پایان داده خواهد شد و تمام شؤون حیاتش برای تمام ملت ها درس زندگی و رمز پایداری به حساب خواهد آمد.

تقوا در انبیا و امامان معصوم علیهم السلام

پیامبران خدا و ائمه هدی علیهم السلام در عین این که در ابتدای نبوت و امامت دچار مصایب سخت و شکنجه های طاقت فرسا و طوفان های بنیان کن بودند و پس از

استقرار در برنامه ها همه چیز برای آنان در حدّ نهایی میسر بود، ولی نه در وقت بلا یک قدم از اجرای وظیفه بازماندند و نه در وقت استقرار به اندازه یک ارزن آلوده به مکروه شدند چه رسد به حرام، آن بزرگواران از تقوای الهی در حدّ نهایی برخوردار بودند و از تقوای شدید و عظیم خود برای جهانیان تا صبح قیامت روشن ترین و بهترین درس را به یادگار گذاشته و در این زمینه به تمام مردم تاریخ حجت الهی را تمام کردند.

در این جهت به روایتی مهم که صدوق بزرگوار در «معانی الاخبار» نقل کرده توجه کنید:

محمد بن ابی عمیر می گوید: نشنیدم و استفاده نکردم در طول معاشرت من از هشام بن حکم درباره عصمت امام کلامی بهتر از این.

روزی از وی پرسیدم: امام معصوم است؟ گفت: آری، گفتم: عصمت در امام چگونه شناخته می شود؟

گفت: تمام گناهان در چهار منبع است و پنجمی ندارد.

۱- حرص.

۲- حسد.

۳- غضب.

۴- شهوت.

این چهار خصلت از وجود امام به طور کامل دور است و هیچ یک از این چهار برنامه در امام نیست.

امّا تمام دنیا انگار زیر نگین انگشتر اوست و وی خازن مسلمانان است در این صورت به کدام عنصر و بر چه شیئی از اشیا حرص بورزد؟

هرگز جایز نیست امام حسد بورزد که حسد همیشه نسبت به ما فوق است

ص: ۱۳۱

و کدام انسان تا روز قیامت ما فوق امام است؟ که امام ما فوق همه در تمام جهات معنوی و امور انسانی است و حسد از وی به هیچ وجه معنا ندارد.

امام را جایز نیست بر کسی و چیزی غضب کند که روح امام از آسمان ها گسترده تر و حلم و حوصله و صبرش از تمام جهانیان بیشتر است.

بر امام جایز نیست از شهوت پیروی کند که پیروی از شهوت مقدم داشتن دنیا بر آخرت و باطل بر حضرت حق است و این برنامه از وجود امام جداً به دور است (۱).

چه خوب است ما هم به انبیا و ائمه علیهم السلام اقتدا کرده، با به تمرین گذاشتن حالات معنوی از حرص و حسد و غضب و شهوت پرهیز کرده و به مقام امن الهی وارد شده و خویش را از هر شرّ و خطری حفظ نماییم.

از تورات زمان حضرت موسی نقل شده:

قَنَعَ ابْنُ آدَمَ فَاسْتَعْنَى، اَعْتَزَلَ النَّاسَ فَسَلِمَ، تَرَكَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرّاً، تَرَكَ الْحَسَدَ فَظَهَرَتْ مُرُوَّتُهُ، صَبَرَ قَلِيلاً فَتَمَتَّعَ طَوِيلاً (۲).

فرزند آدم از حرام به حلال قناعت کرد بی نیاز شد، از نابکاران کناره گرفت در سلامت آمد. شهوات را ترک کرد، به آزادی رسید. حسد را از خود دور داشت، مردانگی اش آشکار شد. مدت اندکی صبر کرد، به بهره طولانی دست یافت.

به قول عارف شیدا و عاشق بینا، فیض کاشانی:

عرصه لامکان سرای من است*** این کهن خاکدان چه جای من است

دلم از غصه خون شدی گر نه*** مونس جان من خدای من است

ص: ۱۳۲

۱-۱) - معانی الأخبار: ۱۳۳، حدیث ۳؛ الخصال: ۲۱۵/۱، حدیث ۳۶.

۲-۲) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۳۹/۱۰.

آن که او خسته داردم شب و روز***خود هم او مرهم و شفای من است

هر که زو بوی درد می آید*** صحبتش مایه دوی من است

هر که او از دو کون بیگانه است*** در ره دوست آشنای من است

نصیحت گنهکار

در کتاب ارزشمند «مجموعه وزّام» آمده:

مردی به محضر حضرت مسیح عرضه داشت: یا روح الله! بر اثر اغوای شیطان و پیروی از هوای نفس دچار زنا شده ام مرا پاک کن.

عیسی علیه السلام فرمود: فریاد بزنید کسی نماند، مگر این که برای تطهیر این مرد بیاید، وقتی همه جمع شدند، آن مرد گفت: هر کس حدّی به گردن دارد از حدّ زدن من خودداری کند، تنها کسانی که علاقه دارم در حدّ زدن من شرکت داشته باشند مردم طاهر و پاکیزه و باتقوایند.

مردم چون این سخن شنیدند پراکنده شدند، تنها حضرت عیسی و یحیی برای حد زدن ایستادند، قبل از شروع سنگسار حضرت یحیی به آن گناهکار فرمود: مرا موعظه کن، گنهکار سه جمله عالی و سه کلمه جالب گفت:

۱- بین نفس و هوا خلوت مکن که تو را دچار گناه می کند و موجودیت و هویتت را به گناه می اندازد.

۲- هرگز به سرزنش گناهکار اقدام مکن که اهل معصیت احتیاج به هدایت و پاکی از آلودگی دارند.

۳- در برابر کسی غضب مکن و فضای با منفعت حلم و بردباری را از دست مده (۱).

ص: ۱۳۳

شما اگر با دقت به این سه جمله بنگرید، می یابید که آراسته شدن به آن واقعیت ها فقط با قدرت تقوا و خویشتن داری و خود نگهداری میسر است.

منافع تقوا

آنان که براساس معرفت به حقایق الهیه و معارف ملکوتیه، در این چند روزه حیات دنیا، نسبت به هر گناه و عصیانی، چه در امر مال چه در مرحله اخلاق، چه در زمینه عمل و چه در محور روابط خانوادگی و اجتماعی، اهل تقوای الهی و خویشتن داری هستند منافع بی شماری نصیب آنان می گردد که در دنیا و آخرت از آن منافع بهره کامل و حظ وافر می برند.

علامه جعفری به قسمتی از آن منافع به شرح زیر اشاره کرده، می گوید (۱):

بنا بر مفاد آیات، مردم با تقوا که توانسته اند شخصیت انسانی خود را از دستبرد عوامل انحراف و پلیدی ها محفوظ بدارند و نجات بدهند، دارای اوصاف زیر می باشند.

۱- فهم و آگاهی های عالی که عامل تمیز حق از باطل و تحصیل معارف عالی هستی می باشد:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا] (۲).

ای اهل ایمان! اگر [در همه امورتان] از خدا پروا کنید، برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد.

۲- نگرش عالی در تحولات و کائنات آسمانی و زمینی و شناخت برین درباره

ص: ۱۳۴

۱- ۱) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه: ۲۵۹/۳، تفسیر خطبه شانزدهم.

۲- ۲) - انفال (۸): ۲۹.

آن موجودات که آیات الهی بودن را نشان می دهد و این نگرش از معلومات رسمی ساخته نیست:

[وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ] (۱).

و از خدا پروا کنید و خدا [احکامش را] به شما می آموزد.

۳- اراده و تصمیم منطقی در برابر رویدادهای زندگی مادی و معنوی.

اگر چه این صفت تقوا با نظر سطحی ناچیز می نماید ولی با اندک دقت و تأمل جدی روشن می گردد که اصل مبنای زندگی آدمی به اراده و تصمیم او بستگی دارد؛ زیرا اراده های اشخاص در زندگی اغلب اوقات متعدد و متنوع بوده با نظر به دگرگونی موضع گیری ها در برابر رویدادها و واقعیت هایی که دائماً در حال تحوّلند، چگونگی اراده و تصمیم، حساس ترین و حیاتی ترین نقش را به عهده دارند به طوری که وضع روانی و هدف گیری ها و چگونگی استعدادهای یک انسان را می توان از چگونگی اراده و تصمیم های او به خوبی کشف کرد:

[وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] (۲).

و اگر [در برابر آزار اینان] شکیبایی ورزید و [از تجاوز از حدود الهی] پرهیزید [سزاوارتر است]. این اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

۴- ایمان به خدا و معاد و فرشتگان و کتاب آسمانی که قاطعانه ترین نسخه درمان دردهای بشری و پیامبران است. این عقاید که از اوصاف متقیان است، به اضافه این که عدالت و نظم واقعی حیات بدون آن ها امکان پذیر نیست،

ص: ۱۳۵

۱- ۱) - بقره (۲): ۲۸۲.

۲- ۲) - آل عمران (۳): ۱۸۶.

پرورش دهنده استعدادها و عظمت های روحی و عامل منحصر رهایی از پوچ گرایی در زندگی می باشد.

۵- استفاده از اندوخته ها در راه ریشه کن شدن فقر و آزادی بردگان.

خلاصه این صفت متقیان تنظیم مسائل اقتصادی است که هیچ فرد و جامعه ای بدون آن نمی تواند ادعای حیات داشته باشد.

۶- برپا داشتن نماز که به قول «ویکتور هوگو» در تماس نهادن بی نهایت کوچک «انسان» با بی نهایت بزرگ «خداوند» در حال معرفت می باشد.

۷- پرداخت مالیات به عنوان زکات.

نکته بسیار مهمی که در آیه مورد تقسیم (۱) وجود دارد این است که به اضافه بیان لزوم پرداخت هایی که فقر را در اشکال مختلفش ریشه کن می سازد، زکات را مستقلاً از اوصاف متقیان قرار می دهد، معلوم می شود حقوقی که باید پرداخت شود یک کمیت معین قاطعانه به نام زکات و غیره ندارد، بلکه مقدار پرداخت بایستی برای مرتفع ساختن احتیاجات مادی جامعه کافی باشد.

۸- عمل به تعهد و پیمان.

۹- شکیبایی در برابر ناگواری ها و مشقت ها و عوامل وحشت و ترس که پیرامون زندگی بشری را فرا گرفته است.

۱۰- عدالت:

ص: ۱۳۶

۱- ۱) - «لَيْسَ الْجَبْرَ أَنْ تُؤْتُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ بقره (۲): ۱۷۷.

[اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى] (۱).

عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است.

۱۱- رهبری سرنوشت نهایی زندگی انسان ها در کره زمین با متقیان خواهد بود:

[إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ] (۲).

یقیناً زمین در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می بخشد، و سرانجام نیک، برای پرهیزکاران است.

۱۲- دوری از برتری طلبی و فساد کردن در روی زمین:

[تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ] (۳).

آن سرای [پرازش] آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

اگر این اوصاف نتوانند مدینه فاضله را در روی زمین ایجاد کنند، کدامین فکر بازی ها و حيله گری ها و چپاول گری ها و دروغ ها و ستمکاری ها این مدینه آرمانی را به وجود خواهند آورد؟!!

خیزید عاشقان که سوی آسمان رویم*** دیدیم این جهان را تا آن جهان رویم

ص: ۱۳۷

۱-۱) - مائده (۸): ۸.

۲-۲) - اعراف (۷): ۱۲۸.

۳-۳) - قصص (۲۸): ۸۳.

نی نی که این دو باغ اگر چه خوش است و خوب***زین هر دو بگذریم و بدان باغبان رویم

سجده کنان رویم سوی بحر همچو سیل***بر روی بحر زان پس ما کفزنان رویم

زین کوی تعزیت به عروسی سفر کنیم***زین روی زعفران به رخ ارغوان رویم

راهی پر از بلاست ولی عشق پیشواست***تعلیممان دهد که در و بر چه سان رویم

هر چند سایه کرم شاه حافظ است***در ره همان به است که با کاروان رویم

جان آینه کنیم به سودای یوسفی***پیش جمال یوسف با ارمغان رویم(۱)

تقوا از دیدگاه عارفان

اهل دل، عاشقان حق، آراستگان به حقیقت، عارفان آگاه در معنای تقوا این چنین فرموده اند:

انْ يُطَاعَ وَ لَا يَعْصَى وَ يَذُكَّرَ وَ لَا يَنْسَى وَ يَشْكُرَ وَ لَا يَكْفُرَ (۲).

خداوند را به حقیقت فرمان برد و از عصیان در هر برنامه ای بپرهیزد، دایم به یاد محبوب باشد و به هیچ عنوان نگذارد فراموشی بر او عارض شود، نسبت به تمام نعمت های الهی چه ظاهری چه باطنی در مقام شکر برآید، یعنی هر نعمتی را در همان راهی که دستور داده اند

ص: ۱۳۸

۱-۱- مولوی.

۲-۲- روضه الواعظین: ۲/۴۳۰.

خرج کند و از کفر و ناسپاسی جداً پرهیزد.

اصل تقوا بر دو معناست:

یکی ترسیدن و دیگر پرهیز کردن و تقوای بنده از خدای تعالی بر دو معنی باشد: یا خوف عقاب باشد یا خوف فراق و نشان خوف عقاب آن است که حکم اوامر و نواهی حق تعالی را خلاف نکند و حقوق و حدود صحبت نگاه دارد تا مستوجب عقاب نگردد و اگر خوف فراق باشد، از دون حق تعالی پرهیز کند و با غیر وی نیارآمد تا از حق جدا نماند.

تقوا، یعنی چندان که توانی از خویشتن همه فقر و فاقه ظاهر کن، از آن که صفت بنده فقر و فاقه است و هر کسی را آن باید عرضه کردن که دارد.

تقوا، ترک غیر خدای کردن است و معنای این نه آن است که جز خدای را نداند که انبیا غیر خدایند و تا به ایشان ایمان نیارد متقی نباشد و لکن معنا آن است که رغبت و رهبت از دون حق تعالی بردارد، از آن که بنده با هر چه صحبت کند یا به رغبت کند یا به رهبت، چون هر دو برخاست همه نزدیک وی متروک شد و چون ترک ما دون الله پدید آمد تقوا درست شد.

تقوا، بیزاری ستدن است و این اخلاص است، یعنی بیزاری ستاند از خویشتن و از آنچه دارد و هر چند تبّری بیشتر اخلاص درست تر، تا عبد از خلق و از نفس تبّرا نکند اخلاص وی درست نگردد.

تقوا و پرهیزکاری از نهی کناره گرفتن است و از نفس جدا گشتن و بدان مقدار که بنده از حظ نفس جدا گردد یقین بیاید.

یعنی از بهر آن که یقین اندر غیب افتد و نفس را سکون با شاهد افتد، چو حظوظ نفس حاضر گشت با شاهد آرام گرفت، غایب فایت گردد و یقین برخیزد، باز چون حظ نفس اندر شاهد فایت گردد با غایب آرام نماید، غایب یقین گردد، دلیل بر این

خبر حارثه است که چون نفس را از دنیا، خوردن و خفتن و زر و سیم می بایست، چون نفس را از این غایب کرد، غایب حاضر گشت تا یقین درست گشت و نیز حظوظ نفس طلب کردن دلیل است که مرا خویشتن به کار است و دوست به کار نیست و حظوظ نفس بجای ماندن دلیل است که مرا از دوست جز دوست به کار نیست.

محمد بن محمد دارابی که در توضیح لطایف عرفانی دست قوی دارد، عمق تقوا را در ضمن توضیح بیتی از یک غزل حافظ به مضمون زیر بیان می کند:

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی*** خرقة جایی گرو باده و دفتر جایی

مقصود از این بیت این است که سالک در راه طلب باید هیچ چیز را سدّ راه مطلوب نسازد، به هر چه از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا. به تخصیص محب روحانی که عبارت از مراتب فضل و کمالات ظاهر است و خودی و خودستایی به طریق اولی قید است به هر طریق که باشد، زنجیر اگر طلا بود هم قید است، چه آدمی را در راه طلب هیچ حجابی بزرگ تر از هستی نیست و هیچ سدّی بدتر از خودپرستی نیست، ساغر عشرت به جز به دست بی خودان ندهند و افسر جز بر سر بی سران ننهند.

هر سری را در خور همت کلاهی داده اند*** افسر دیوانگان باشد به هامون آفتاب (۱)

مراد از دیر مغان در اصطلاح عرفا اولین مقام طلب است و شیدایی عبارت از مقام وله و حیرت است، چه در اول وهله سالک نمی داند که مآل کارش به کجا خواهد کشید و خرقة عبارت از زهد و ستر است که ظاهرپرستان معایب درویشی به آن می پوشند که در دیده ظاهرینان در مراتب سیر و سلوک، خود را در کمال رتبه

ص: ۱۴۰

وانمایند و موجب استجلاب اغراض فاسده خود سازند و دفتر کنایه از علوم رسمی و دکان خودفروشی و مراتب ملایی و علم ظاهری است که حجاب روحانی است و اشد از حجاب جسمانی و ظلمانی است.

مغرور فضیلت از خدا باشد دور*** زنجیر گر از طلا بود هم قید است

عرفا در این که رفع حجاب روحانی اشد از حجاب ظلمانی است تشبیهی به این روش کرده اند که:

هرگاه باغی در نهایت لطافت مشحون به انواع گل و ریاحین و ازهار بوده باشد و دیواری آلوده به کثافات سد راه مشاهده چنین باغی باشد به خاطر هرکس می رسد که این سد را باید از پیش برداشت تا این چنین مکان دلگشا همیشه در نظر باشد، اما اگر دیواری مطلقاً و مریض که خطوط بسیار خوش بر آن نوشته باشند و سال های بسیار استادان بدایع نگار و هنرمندان فضایل شعار، هنر خود را در آن دیوار به کار برده، در این باب ید و بیضا نموده باشند که به حسب مثال مانند فضایل ظاهری است، حجاب باشد. هرکس از سر آن نمی تواند گذشت و چنانچه دیوار کثیف مانع از مشاهده چنین باغ دلگشاست، این دیوار مریض نیز مانع مشاهده و باعث حرمان است.

اما همتی باید که از تکلفات ظاهریه چشم پوشیده در تخریب آن کوشید تا بتوان تمام مراتب سیر و سلوک را طی کرد و به مقام قرب و وصال نایل آمد و از لمس مقامات معنوی و مراتب روحانی لذت برد که بر سر این سفره آنچه از رزق معنوی و شراب روحانی و درک معانی بخواهند آماده و حاضر است و کسی را از آن منع نمی کنند.

شیخ عزیز نسفی در جزوهٔ پرارزش «مقصد اقصی» در بیان حقیقت تقوا و راه آراسته شدن به آن می گوید:

می دانی که غرض از شریعت و طریقت و حقیقت چیست؟ غرض کلی آن است که آدمیان راست گفتار و راست کردار و نیک اخلاق شوند و اگر این عبارت را فهم نمی کنی به عبارتی دیگر بگویم:

عمل اهل شریعت

بدان غرض سه چیز است:

اول: آن که تا مردم هم چون حیوانات دیگر نباشند، امر و نهی از پیامبر قبول کنند و مأمور و منهی باشند.

دوم: آن که تا به عمل و تقوا آراسته شوند و در سعی و کوشش می باشند در صحبت دانا تا آن گاه که به یقین بدانند که خدا یکی است.

سیم: آن که تا بعد از شناخت خدای تمام حکمت های جواهر اشیا را کماهی بدانند و ببینند. چون این مراتب را تمام کردند، به مقام تمام رسیدند و به شریعت و طریقت و حقیقت آراسته گشتند.

ای درویش! چون دانستی که غرض از شریعت و طریقت و حقیقت چیست، اکنون از گفتگوی در گذر و کار کن تا به جایی برسی که گفت بی عمل و صورت بی معنی به کار نیاید، عمل است که سالکان را به مقامات عالی می رساند «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ».

و عمل اهل طریقت ده چیز است:

اوّل: طلب خدای.

دوم: طلب داناست که بی دلیل راه نتوان کردن.

سیم: ارادت است به دانا. باید سالک مرید و محب دانا باشد که ارادت مرکب سالک است، هر چند که ارادت قوی تر بود مرکب قوی تر باشد.

چهارم: فرمان بردن است، باید که سالک مرید و مطیع و فرمانبر دانا باشد و هر کاری که کند دنیوی یا اخروی به دستور دانا کند.

الْوَلَايَةُ مَحَبَّةُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ اتِّبَاعُهُمْ فِي الدِّينِ وَ امْتِثَالُ أَوْامِرِهِمْ وَ نَوَاهِيهِمْ وَ التَّأْسِي بِهَيْمِ فِي الْأَعْمَالِ وَ الْأَخْلَاقِ (۱).

ارادت به اهل بیت که دانایان راهند عشق به آنان است و فرمان بردن از ایشان در دین و عمل به اوامر و نواهی آن بزرگواران و در اعمال و اخلاق رنگ گرفتن از ایشان.

پنجم: ترک است، باید که به اشارت دانا ترک فضولات کند.

ششم: تقواست، باید که متقی و پرهیزکار باشد و راست کردار و راست گفتار و حلال خوار بود و شریعت را عزیز دارد و به یقین بداند که هر گشایش که سالک را پیدا آید از متابعت پیامبر و آل پیدا آید.

هفتم: کم گفتن است.

هشتم: کم خفتن است.

ص: ۱۴۳

نهم: کم خوردن است.

دهم: عزلت از شرار خلق است و از آنان که حاضر به قبول حق نیستند و مجاهده و مبارزه با آنان که سدّ راه حقند.

این است عمل اهل طریقت و این ده چیز اثرهای قوی دارد در سلوک.

سالک چون در خدمت دانا بر این ده چیز مواظبت نماید و ثبات کند که کار ثبات دار عاقبت به جایی برسد، حقیقت روی نماید و اگر یکی از ده کم باشد سلوک میسر نشود و سالک به جایی نرسد.

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم***همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم

حرام دارم با مردمان سخن گفتن*** و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم

هزار گونه بلنگم به هر رهم که برند*** رهی که آن به سوی توست ترک تاز کنم

اگر به دست من آید چو خضر آب حیات*** ز خاک کوی تو آن آب را طراز کنم(۱)

عمل اهل حقیقت

ای درویش! عمل اهل حقیقت هم ده چیز است:

اول: آن که به خدای رسیده باشد و خدای را شناخته بود و بعد از شناخت خدای تمامت جواهر اشیا را کماهی دانسته و دیده بود.

دوم: صلح است با همه مؤمنان و مسلمانان و علامت آن که سالک به خدای رسیده آن است که با خلق به یک بار صلح کند و از اعتراض و انکار «در صورتی که شرعاً جای اعتراض و انکار نیست.» آزاد آید و هیچ کس را دشمن ندارد، بلکه همه کس را دوست دارد.

ص: ۱۴۴

سیم: شفقت کردن است بر همه کس و شفقت کردن آن باشد که با مردم چیزی گویند و چیزی کنند که مردم چون به آن کار کنند در دنیا و آخرت سود برند و اهل شفقت نصیحت و ادب کنند و اهل علم نصیحت کنند و اهل قدرت ادب کنند تا مردم از یکدیگر ایمن باشند.

چهارم: تواضع است با همه کس، مردم را عزیز دارد و به چشم حرمت و عزت در همه کس نگاه کند.

پنجم: رضا و تسلیم و آزادی و فراغت است.

ششم: توکل و صبر است و تحمل.

هفتم: بی طمعی است که طمع امّ الخبایث است.

هشتم: قناعت است که قناعت و فراغت است که سالک را بجایی رساند.

نهم: آزار نارسانیدن است و راحت رسانیدن به همه کس.

دهم: تمکین است. ای درویش! کار، تمکین و استقامت و ثبات دارد.

این است علامات اهل حقیقت و این است عمل اهل حقیقت، هر که دارد مبارکش باد، سالک تا در علم و حکمت به کمال نرسد و سیر الی الله و سیر فی الله را تمام نکند این علامات و این صفات و این اخلاق در وی پیدا نیاید.

تشنه خویش کن مده آبم***عاشق خویش کن ببر خوابم

تا شب و روز در نماز آیم***ای خیال خوش تو محرابم

گر خیال تو در فنا یابم***در زمان سوی مرگ بشتابم

رحمتی آر و پادشاهی کن***کاین فراق تو بر نمی تابم(۱)

من علاقه داشتم در این فصل به آیات قرآن مجید که در باب تقوا نازل شده اشاره

ص: ۱۴۵

کنم و فصلی هم از روایات مربوطه ذکر کنم، ولی وقتی به کتاب خدا مراجعه کردم دیدم صفحه ای از قرآن نیست مگر این که سخنی از تقوا به میان آمده و بابتی از روایات نیست مگر این که در آن ذکری از تقوا شده، به این نتیجه رسیدم که تمام آیات و روایات نتیجه اش به مسئله تقوا برمی گردد، پس بهتر این است که خوانندگان این جزوه برای توجه به مسئله تقوا در درجه اول به قرآن، سپس به کتاب هایی چون «الکافی» جلد دوم و «بحار الأنوار» جلد شصت و هفت و «مجموعه ورام» و «تحف العقول» و «ثواب الاعمال» و «محججه البیضاء» و هر کتابی که در محور حدیث است مراجعه نمایند. در این جا از باب تیمن و تبرک به آیات و احادیث پرقیمت این محور اشاره می شود، باشد که وجود مقدس حضرت دوست با لطف و عنایتش از ما دستگیری کرده و از باب رحمت و مرحمتش ما را به تقوای الهی در همه شؤون آراسته فرماید.

تقوا در قرآن مجید

تقوایی که علت فلاح و رستگاری و فتح و پیروزی در دنیا و آخرت است:

□
[وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] (۱).

و از خدا پروا کنید تا رستگار شوید.

تقوایی که اگر در فکر و عمل و اخلاق حاصل شود در حقیقت مقام شکر به دست آمده و بر اثر آن هر نعمتی در جای خودش خرج شده و سپاس هر نعمتی ادا گشته است:

ص: ۱۴۶

[فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] (۱).

بنابراین از خدا پروا کنید، باشد که سپاس گزاری نمایید.

تقوایی که با به دست آوردنش چهرهٔ معیت الله رو به انسان می کند و وجود مقدس حق انیس و مونس و تکیه گاه همیشگی انسان می شود:

[وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ] (۲).

و بدانید که خدا با پروا پیشگان است.

تقوایی که اگر به دست آید، آدمی در دنیا و آخرت محبوب حق می گردد و حصاری از عشق یار سراسر وجود انسان را فرا می گیرد:

[فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ] (۳).

یقیناً خدا تقوا پیشگان را دوست دارد.

تقوایی که علت سرعت حساب در روز قیامت است و نمی گذارد آدمی در آن صحرای پرغوغا، در میان آن همه رنج و غم و وحشت و اضطراب معطل بماند:

[وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ] (۴).

و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا حسابرسی سریع است.

تقوایی که بهترین و با منفعت ترین زاد و توشه برای دنیا و آخرت انسان است و بدون آن راهی بر نجات نخواهد بود:

ص: ۱۴۷

۱-۱) - آل عمران (۳): ۱۲۳.

۲-۲) - بقره (۲): ۱۹۴.

۳-۳) - آل عمران (۳): ۷۶.

۴-۴) - مائده (۵): ۴.

[تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ] (۱).

و به نفع خود توشه برگیرید که بهترین توشه، پرهیزکاری است و ای صاحبانِ خرد! از من پروا کنید.

تقوایی که برای هرکس حاصل شود از کید مکاران و خدعه خادعان و کینه دشمنان و حسد حاسدان و جنایت جانیان محفوظ خواهد ماند:

[وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا لَّا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا] (۲).

و اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید، نیرنگشان هیچ زیانی به شما نمی رساند.

تقوایی که باعث رساندن انسان به بهشتی است که عرض آن سماوات و ارض است و در آن جایگاه ملکوتی هرچه انسان بخواهد، برایش فراهم است:

[وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ] (۳).

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعتِ] آسمان ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.

تقوایی که در تمام شؤون حیات و اطوار زندگی مورث عدالت است و از وجود انسان در رابطه با حقوق همه انسانها منبعی از عدالت خواهی و عدالت گستری و کرامت به وجود می آورد:

ص: ۱۴۸

۱-۱ - بقره (۲): ۱۹۷.

۲-۲ - آل عمران (۳): ۱۲۰.

۳-۳ - آل عمران (۳): ۱۳۳.

[اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ] (۱).

عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است. و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

تقوایی که جداً باعث قبولی عمل و ارزش و اعتبار کار انسان در پیشگاه حضرت محبوب است:

[إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ] (۲).

خدا فقط از پرهیزکاران می پذیرد.

تقوایی که باعث گشایش در برکات سماوات و ارض به سوی انسان است، برکاتی که تا یوم محشر و در بهشت آثارش ادامه داشته و در آنجا حالتی ابدی و جاودانه دارد:

[وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ] (۳).

و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.

تقوایی که در وجود انسان همانند اسلحه ای کشنده و قوت و قدرتی دفع کننده علیه شیاطین و وساوس آنان است:

[إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ]

ص: ۱۴۹

۱-۱ - مائده (۵): ۸.

۲-۲ - مائده (۵): ۲۷.

۳-۳ - اعراف (۷): ۹۶.

مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هرگاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه هایش نجات یابند.]

تقوایی که چون حاصل شود، باعث آمرزش و رحمت و کفاره گناهان گذشته آدمی است:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ] [(۲)]

ای اهل ایمان! اگر [در همه امورتان] از خدا پروا کنید، برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد، و گناهانتان را محو می کند، و شما را می آمرزد.

تقوایی که اگر نباشد آدمی از عقاب شدید قیامت در امان نخواهد ماند:

[وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ] [(۳)]

و از خدا پروا کنید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

آری، این است گوشه ای از نتایج تقوا که در کتاب با عظمت الهی مطرح است، تقوایی که سفارش حق و انبیا و امامان و مصلحان و عارفان به تمام انسان هاست.

ندا آمد به جان از چرخ پروین *** که بالا رو چو دردی پست منشین

ص: ۱۵۰

۱-۱) - اعراف (۷): ۲۰۱.

۲-۲) - انفال (۸): ۲۹.

۳-۳) - بقره (۲): ۱۹۶.

کسی اندر سفر چندین نماند***جدا از شهر و از یاران پیشین
ندای ارجعی آخر شنیدی*** از آن سلطان و شاهنشاه شیرین
در این ویرانه جغداند ساکن*** چه مسکن ساختی ای باز مسکین
چه آساید بهر پهلو که گردد*** کسی کز خار سازد او نهالین
چه پیوندی کند صراف و قلاب*** چه نسبت زاغ را با باز و شاهین
چه آرایبی به گچ ویرانه ای را*** که بالا نقش دارد زیر سجین
خدایا در رسان جان را به جان ها*** بدان راهی که رفتند آل یاسین
دعای ما و ایشان را در آمیز*** چنان کز ما دعا وز تو تحسین(۱)

تقوا در روایات

در روایات عالی کتب شیعه آمده:

انَّ لِلْمُؤْمِنِ فِي نَفْسِهِ شُغْلًا وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحِهِ، اِذَا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ فَرَشَ وَجْهَهُ وَ سَجَدَ لِلَّهِ بِمَكَارِمِ يَدَيْهِ يُنَاجِي الَّذِي خَلَقَهُ فِي فَكَاكٍ رَقَبَتِهِ. اَلَا فَهَكَذَا فَكُونُوا (۲).

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: به حقیقت مؤمن در محور وجود خودش در زحمت است، او را شغلی چون عبادت و خدمت به خلق است، از این جهت مردم از پاکی و خدمت او در بهره و راحتند، چون شب تار فرا رسد صورت به خاک حریم دوست نهد و با اعضای باقیمتش بر حضرت ربّ العزّه سجده آرد، مناجاتش با خداوند این است که وی را از عذاب جهنم آزاد سازد، من به شما هشدار می دهم که این گونه باشید.

ص: ۱۵۱

(۱-۱) - مولوی.

(۲-۲) - تفسیر العیاشی: ۲/۲۱۳، حدیث ۵۰؛ بحار الأنوار: ۶۷/۲۸۲، باب ۵۶، حدیث ۲.

رُويَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: خَصَلَهُ مَنْ لَزِمَهَا اطَاعَتُهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ وَرَبِحَ الْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ. قِيلَ: وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: التَّقْوَى (١).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: یک خصلت است هر کس ملازم آن باشد دنیا و آخرت در اختیارش قرار می گیرند و سود سرشاری چون بهشت نصیب او می گردد، عرضه داشتند: چیست؟ فرمود: تقوا.

سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَفْسِيرِ التَّقْوَى فَقَالَ: أَنْ لَا يَفْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ (٢).

تفسیر تقوی را از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند فرمود: این است که خداوند تو را در ترک طاعت و آلوده به معصیت نبیند.

در کتاب با ارزش «مشکاه الأنوار» آمده:

سال فتح مکه رسول الهی صلی الله علیه و آله وارد بیت شد. اسامه بن زید و فضل بن عباس در معیت حضرت بودند، پس از خروج از بیت حلقه در خانه را گرفت و فرمود:

حمد می کنم خدایی را که وعده اش به بنده اش صادقانه بود و به پیمانش در جهت پیروزی بنده اش وفا کرد و وی را بر تمام احزاب پیروز گردانید، تکبر و نخوتی که عرب با تکیه بر پدرانیش داشت شکست، تمام انسان ها نسل آدمند و آدم از خاک است و گرامی ترین مردم نزد حضرت حق پرهیزکارترین آن هاست (٣).

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: اتَّقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ

ص: ١٥٢

١- ١) - كنز الفوائد: ١٠/٢؛ بحار الأنوار: ٢٨٥/٦٧، باب ٥٦، حديث ٧.

٢- ٢) - عده الداعي: ٣٠٣؛ بحار الأنوار: ٢٨٥/٦٧، باب ٥٦، حديث ٨.

٣- ٣) - مشکاه الأنوار: ٥٩، الفصل الأول في ذكر صفات الشيعة؛ بحار الأنوار: ٢٨٧/٦٧، باب ٥٦، حديث ١٠.

امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: پرهیزکارترین مردم کسی است که حق گو باشد چه به سودش تمام شود چه به ضررش.

سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ عَمَلٍ أَفْضَلُ؟ قَالَ: التَّقْوَى (۲).

از آن حضرت پرسیدند: بالاترین عمل کدام است؟ فرمود: پرهیزکاری.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْقِيَامَةُ عُرْسُ الْمُتَّقِينَ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: قیامت روز عروسی پرهیزکاران و بهترین وقت شادی آنان است.

فِي وَصِيَّتِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِأَبِي ذَرٍّ: عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهُ رَأْسُ الْأَمْرِ كُلِّهِ (۴).

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفارشش به ابی ذر فرمود: بر تو باد به پرهیزکاری که پرهیز و تقوا ریشه همه امور است.

شیخ مفید از کلینی روایت می کند:

جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در جلسه ای که با هم نشسته بودند به حسب و نسب افتخار می کردند، سلمان در آن جلسه شرکت داشت، عمر به او گفت: نسب تو چیست و اصل و ریشه ات کدام است؟

گفت: من سلمان پسر بنده خدایم، گمراه بودم وجود مقدس حق به برکت

ص: ۱۵۳

۱-۱) -الأمالی، شیخ صدوق: ۲۰، المجلس السادس، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۲۸۸/۶۷، باب ۵۶، حدیث ۱۵.

۲-۲) -بحار الأنوار: ۲۸۸/۶۷، باب ۵۶، حدیث ۱۶.

۳-۳) -الخصال: ۱۳/۱، حدیث ۴۶؛ بحار الأنوار: ۲۸۸/۶۷، باب ۵۶، حدیث ۱۸.

۴-۴) -بحار الأنوار: ۲۸۹/۶۷، باب ۵۶، حدیث ۲۱.

رسول الهی صلی الله علیه و آله مرا هدایت کرد، فقیر بودم به وسیله محمد صلی الله علیه و آله غنی شدم، برده بودم، به وسیله آن جناب آزاد شدم، ای عمر! این است حسب و نسب من.

سلمان پس از آن جلسه گفتگوی بین خود و عمر را برای رسول اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به مردم کرد و فرمود: ای جمعیت قریش! حسب مرد دین اوست، اخلاق حسنه مردانگی اوست، عقل ریشه اوست، خداوند فرموده: ما شما را از مرد و زن آفریده و برای آشنایی با یکدیگر قبیله قبیله قرارتان داده ایم، گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست، سپس رو به سلمان کرد فرمود:

هیچ یک از اینان بر تو جز به تقوا برتری ندارند، اگر از آنان پرهیزکارتری پس تو برتری (۱).

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُ كُنْتَ، وَخَالِقِ النَّاسِ بِخُلُقِ حَسَنٍ وَإِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَأَعْمَلْ حَسَنَةً يَمْحُوهَا (۲).

رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود: هر کجا هستی تقوا را رعایت کن، با تمام مردم با اخلاق حسنه رفتار کن، چون به معصیت آلوده شدی در عوضش نیکی بجای آر، تا آن گناه از پرونده ات محو شود.

فیض با کرامت می گوید:

کبیره ای است که خود را گمان کنم*** هستم گناه دیگر آن کز می خودی مستم

ص: ۱۵۴

۱-۱) - الکافی: ۱۸۱/۸، خطبه لأمیر المؤمنین علیه السلام، حدیث ۲۰۳؛ بحار الأنوار: ۲۸۹/۶۷، باب ۵۶، حدیث ۲۳.

۲-۲) - الأملی، شیخ طوسی: ۱۸۶، المجلس السابع، حدیث ۳۱۲؛ بحار الأنوار: ۲۹۰/۶۷، باب ۵۶، حدیث ۲۴.

گناه خویش خودم دوزخ هم خود*** اگر ز خویش برستم ز هول پل رستم

به روی من ز سوی حق گشود چندین در*** ز سوی خویش دری چون به روی خود بستم

ز خود اگر نکنم خویش را رسم به خدا*** به وصل او نرسم تا به خویش پابستم

مگیر بر من مسکین اگر بدی کردم*** که تو کریمی و من از خرد تهی هستم

با توجه به آیات و روایاتی که گذشت گمان نمی رود، در تمام هستی سرمایه ای برای انسان پرسودتر و ثمربخش تر از تقوا باشد.

اولیا و عاشقان، همیشه دنبال این بودند که در سیر و سلوک خود و در سفر به سوی جناب دوست به قلّه با عظمت تقوا برسند.

تقوا حصن حصینی است که هر کس به آن راه پیدا کند از تمام خطرات دنیا و آخرت برهد و خشنودی حضرت ربّ العالمین را به آن وسیله به دست آورد.

زندگی بدون تقوا در معرض انواع خطرات و بلاهاست و بدون قوه و قدرت پرهیزکاری رهیدن از آن خطرات کاری محال است.

این چند روزه دنیا را با گناه سپری نکنید و عمر گرانمایه را با شیطان و هوا معامله ننمایید که سراسر خسارت است.

[وَ مَثَلُ التَّقْوَى كَمَا يَجْرِي فِي نَهْرٍ وَ مَثَلُ هَذِهِ الطَّبَقَاتِ الثَّلَاثِ فِي مَعْنَى التَّقْوَى كَأَشْجَارٍ مَغْرُوسَةٍ عَلَيَّ حَافَهُ ذَلِكَ النَّهْرُ مِنْ كُلِّ لَوْنٍ وَ جِنْسٍ، وَ كُلُّ شَجَرٍ مِنْهَا يَشْتَمِصُ مِنْ ذَلِكَ النَّهْرِ عَلَيَّ قَدْرَ جَوْهَرِهِ وَ طَعْمِهِ وَ لَطَافَتِهِ وَ كَثَافَتِهِ، ثُمَّ مَنَافِعُ الْخَلْقِ مِنْ تِلْكَ الْأَشْجَارِ وَ الثَّمَارِ عَلَيَّ قَدْرَهَا وَ قِيَمَتِهَا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [صِهْرٌ يَتَّقِي بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفْضٌ بَعْضُهَا عَلَيَّ بَعْضٌ فِي الْأُكْلِ] (١)

مثل تقوی

تقوا و پرهیزکاری مانند آبی است که در نهری روان باشد و این سه مرحله تقوا مانند درختانی است که بر لب آن نهر کاشته باشند، چنان که هر کدام از این درختان به قدر قدرت و جوهر و نیروی جذب و لطافت و کثافت خود از آن جدول و لبه نهر آب می کشند و خلایق از این درختان به اختلافی که در آن اشجار هست منتفع می شوند، هم چنین هر کس به اندازه طهارت و نزاهت نفس و به قدر ریاضت و مجاهدت با نفس به مرتبه ای از مراتب تقوا می رسد و به همان اندازه که در توان اوست از این شجره طیبه بهره مند می شود.

ص: ۱۵۶

خداوند می فرماید: صنوان: یعنی شاخه های متعدد از یک ریشه و غیر صنوان:

یعنی شاخه هایی که هر یک برای خود ریشه ای دارند در روی زمین از یک آب استفاده می کنند ولی در عین این اتحاد در منبع از نظر شکل و رنگ و طعم میوه هایشان فرق دارد، تقوا هم یک حقیقت است و آن روح پرهیز از گناه است ولی مردم به حسب اختلاف در ظرفیت و پاکی و ایمان و خلوص از آن حقیقت واحده بهره می گیرند، کسی که ایمان و معرفتش کامل تر است از تقوای اعلا- برخوردار است و متوسط الايمان از تقوای متوسط و آن که در مرتبه ادنای ایمان است از تقوای ضعیف بهره مند است.

ص: ۱۵۷

[فَالتَّقْوَى لِلطَّاعَاتِ كَالْمَاءِ لِلأَشْجَارِ وَ مِثْلُ طَبَائِعِ الأَشْجَارِ وَ الثَّمَارِ فِي لَوْنِهَا وَ طَعْمِهَا مِثْلُ مَقَادِيرِ الأَيْمَانِ، فَمَنْ كَانَ أَعْلَى دَرَجَةً فِي الأَيْمَانِ وَ اصْبَغَ فِي جَوْهَرًا بِالرُّوحِ كَانَ اتَّقَى، وَ مَنْ كَانَ اتَّقَى كَانَ عِبَادَتُهُ اخْلَاصَ وَ اطْهَرَ، وَ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ كَانَ مِنَ اللّهِ أَقْرَبَ، وَ كُلُّ عِبَادَةٍ غَيْرُ مُؤَسَّسَةٍ عَلَى التَّقْوَى فَهِيَ هَبَاءٌ مَّنْثُورٌ. قَالَ اللّهُ تَعَالَى:

[أَمَنْ أُسِّسَ بُيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللّهِ وَ رِضْوَانِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُيَانُهُ عَلَى شِفَا جُرْفٍ هَارٍ] (١). وَ تَفْسِيرُ التَّقْوَى تَزَكُّ مَا لَيْسَ بِأَخْذِهِ بِأَسٍّ حَذَرًا عَمَّا بِهِ بِأَسٍّ وَ هُوَ فِي الْحَقِيقَةِ طَاعَةٌ بِلا عِصْيَانٍ وَ ذِكْرٌ بِلا نِسْيَانٍ وَ عِلْمٌ بِلا جَهْلِ، مَقْبُولٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ]

تقوا در عبادات

تقوا از برای طاعات و عبادات همچو آب است برای درختان، چنان که اختلاف درختان در طبیعت و میوه و طعم به حسب اختلاف ظرفیت آن هاست، هم چنین اختلاف طبقات ایمان سبب اختلاف در مراتب تقواست، یعنی هر کس درجه

ص: ۱۵۸

ایمانش برتر است و جوهر روحش صاف تر است بیشتر به تقوا و ترک محرمات میل دارد و هر که از تقوای بیشتر برخوردار است عبادتش خالص تر است و هر که عبادتش خالص تر است قریب به حضرت دوست بیشتر است و هر عبادتی که اساس آن بر تقوا نیست آن عبادت مثل غباریست که در روی هوا پهن است، یعنی برای آن عبادت قدر و اعتبار نیست، چنان که حضرت حق می فرماید:

آیا کسی که بنای دین خود را بر تقوا بنا کرد بهترست یا آن که اساس دینش را بر کنار رودی گذاشت که زیر آن رود به مرور زمان بر اثر سیل تهی شده و جز ظاهری سست از آن نمانده است.

حقیقت تقوا طاعت بدون عصیان و ذکر بدون نسیان و علم منهای جهل و قبول غیر ردّ است.

اگر تو عاشقی غم را رها کن***عروسی بین و ماتم را رها کن

تو دریا باش و کشتی را برانداز*** تو عالم باش و عالم را رها کن

چو آدم توبه کن وارد به جنت*** چه و زندان آدم را رها کن

بر آ بر چرخ چون عیسی مریم*** خر عیسی مریم را رها کن

و گر در عشق یوسف کف بریدی*** هم او را گیر و مرهم را رها کن

و گر بیدار کردت زلف درهم*** خیال و خواب درهم را رها کن

نفخت فیه من روحی رسیده ست*** غم بیش و غم کم را رها کن

مسلم کن دل از هستی مسلم*** امید نامسلم را رها کن

بگیر ای شیرزاده خوی شیران*** سگان نامعلم را رها کن(۱)

ص: ۱۵۹

باب ۸۳ در مسئله مرگ

اشاره

ص: ۱۶۱

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَ يَقَطِّعُ مَنَابِتَ الْغَفْلَةِ وَ يَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ يُرِقُّ الطَّبْعَ وَ يَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى وَ يُطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ وَ يُحَقِّقُ الدُّنْيَا.

وَ هُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: فَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ مَا يَحُلُّ أَطْنَابَ خِيَامِ الدُّنْيَا وَ يَشُدُّهَا فِي الْآخِرَةِ.

وَ لَا يَشُكُّ بِنُزُولِ الرَّحْمَةِ عَلَيَّ ذِكْرُ الْمَوْتِ بِهَذِهِ الصِّفَةِ وَ مَنْ لَا يَعْتَبِرُ بِالْمَوْتِ وَ قَلَّ حِيلَتُهُ وَ كَثُرَ عَجْزُهُ وَ طَوَّلَ مُقَامَهُ فِي الْقَبْرِ وَ تَحَيَّرَ فِي الْقِيَامَةِ فَلَا خَيْرَ فِيهِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: أَكْثَرُوا ذِكْرَ هَادِمِ اللَّذَاتِ، قِيلَ: وَ مَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ الْمَوْتُ.

فَمَا ذَكَرَهُ عَبْدٌ عَلَيَّ الْحَقِيقَةَ فِي سَعَةِ الْأَضَاقَتِ عَلَيَّ الدُّنْيَا وَ لَا فِي شِدَّةِ الْأَتَّسَعَتِ عَلَيَّ. وَ الْمَوْتُ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ وَ آخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الدُّنْيَا فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ أَكْرَمَ عِنْدَ التُّزُولِ بِأَوْلِيَّهَا، وَ طُوبَى لِمَنْ أَحْسَنَ مُشَايَعَتَهُ فِي آخِرِهَا.

وَ الْمَوْتُ أَقْرَبُ الْأَشْيَاءِ مِنْ وُلْدِ آدَمَ وَ هُوَ يَعُدُّهُ ابْعَدَ فَمَا اجْرَأَ الْإِنْسَانُ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَ مَا اضْعَفَهُ مِنْ خَلْقٍ!

ص: ١٦٣

وَفِي الْمَوْتِ نَجَاةُ الْمُخْلِصِينَ وَهَلَاكُ الْمُجْرِمِينَ وَلِذَلِكَ اشْتَقَّ مِنْ اشْتَقَّ إِلَى الْمَوْتِ وَكَرِهَ مَنْ كَرِهَ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ.

ص: ١٦٤

حقیقت مرگ

مرگ که براساس آیات کتب آسمانی و گفته های حکیمان و صادقانه انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام، نقطه انتقال از این جهان به جهان آخرت است، حقیقتی است که هیچ موجود زنده ای علی الخصوص انسان، هرچند پیچیده به نیرومندترین برنامه ها و مسلح به قوی ترین اسلحه ها و برخوردار از بهترین مراحل سلامتی باشد، از افتادن در کام آن چاره ای ندارد.

گره مرگ، گرهی است که با هیچ سرپنجه ای قابل گشودن نیست و واقعیتی است که بر گردن همه امری ثابت و پایدار است.

از جرم حضيض خاک تا اوج زحل***کردم همه مشکلات گردون را حل

بیرون جستم ز بند هر مکر و حیل*** هر بند گشاده شد مگر بند اجل(۱)

مرگ، حقیقتی است که طبّ طیبیان و حکمت حکیمان و قدرت قدرتمندان در برابر آن باطل می شود و آن کس که در مرز مرگ است بازگرداندن او امری محال و کاری غیر ممکن است، مرگ ضعیف و قوی، پیر و جوان، شاه و گدا، فقیر و غنی، عالم و جاهل، سپید و سیاه، شهری و دهاتی، عروس و داماد،

ص: ۱۶۵

نمی شناسد چون وقتش فرا رسد، بر وجود انسان حاکم گشته و وی را از عالم فانی به جهان باقی خواهد برد.

کاخ های بسیار محکم بتونی، برج های بسیار سخت سنگی، ساختمان هایی که هزاران سال تاب مقاومت در برابر حوادث دارند، هیچ کدام چاره مرگ نیستند.

[أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ] (۱).

هر کجا باشید هر چند در قلعه های مرتفع و استوار، مرگ شما را درمی یابد.

[كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ] (۲).

هر جاننداری چشنده مرگ خواهد بود، سپس به سوی ما بازگردانده می شوید.

[قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ] (۳).

بگو: بی تردید مرگی را که از آن می گریزید با شما دیدار خواهد کرد، سپس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید.

مرگ پایان زندگی دنیا و ابتدای حیات آخرت است و زنده شدن پس از مرگ بنا بر آیات و اعلام انبیا و ائمه علیهم السلام امری حتمی و جدی است، چرا که اگر حیات بعد از مرگ نباشد جزای نیکان و عقاب بدان متوقف می گردد و زندگی در دنیا حرکتی پوچ و عبث به حساب می آید و جز این که تمام حقایق را با انکار حیات پس از مرگ وارونه کنیم راهی نمی ماند.

برای توضیح جملات بالا باید چنین گفت:

ص: ۱۶۶

۱-۱ - نساء (۴): ۷۸.

۲-۲ - عنکبوت (۲۹): ۵۷.

۳-۳ - جمعه (۶۲): ۸.

اگر مرگ پایان راه باشد و پس از آن زندگی و حیاتی نباشد، پس باید گفت: قوم ستمکار نوح برنده شدند و نوح با آن همه زحمت و رنج و مشقت بدون دریافت اجر بازنده شد، نمرود و نمرودیان بردند و ابراهیم و آل ابراهیم باختند، فرعون و فرعونیان بردند و موسی و موسویان باختند، عیسی و حواریون باختند و قوم یهود ستمکار بردند، ابو سفیان و ابو لهب و عتبه و شیبه و تمام سران کفر و جنایت و خیانت و ظلم در مکه و مدینه بردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن همه صدمات و یاسر و سمیه و عبد الله مسعود و سلمان و ابو ذر و... باختند، معاویه و نخست وزیر ظالم و خاینش عمرو عاص پس از سال ها جنایت و آلودگی و دزدی و غارت و آدم کشی بردند و علی علیه السلام و یاران با کرامتش پس از سال ها عبادت و اطاعت و پاکی و فضیلت و کرامت باختند، یزید و دار و دسته شرابخوار و سگ باز و میمون بازش همراه با آن همه جنایت در سراسر مملکت و ضربه های مهلک به فرهنگ الهی و به خصوص کشتار بی رحمانه و بی نظیرش در کربلا و مدینه و مکه بردند و حضرت سیدالشهدا آن آزادمرد تاریخ و منبع کرامت با یاران بی نظیرش همراه با آن حماسه جاودان باختند و...

آیا وارونه کردن حقایق به نظر عقل سلیم صحیح است و هیچ وجدانی در تاریخ بشریت چنین چیزی را می پذیرد که خوبان عالم و نیکان جهان که تا مرز مرگ برای کمال خود و هدایت بشر آن همه مصیبت و بلا و رنج و زحمت دیدند و در برابر آن هیچ پاداشی در این دنیا نگرفتند مرگ پایان کارشان باشد و ناپاکانی چون قایل و فرعون و نمرود و شداد و نرون، هیتلر... با آن همه جنایتشان که تا وقت مرگ ادامه داشت و هیچ مجازاتی در برابر آن همه عیاشی آن هم به قیمت پایمال شدن حقوق مردم و آن همه دزدی و قتل و غارت ندیدند نیز مرگ پایان کارشان باشد؟!!

به آنچه در این سطور خواندید بیشتر دقت کنید، سپس به عقل و وجدان،

آن گاه به معارف الهیه مراجعه کنید تا حتمیت جهان بعد برای شما روشن شود.

فیض کاشانی آن عارف حمیده خصال به آنان که بر اثر دریوزگی از شکم و شهوت از همه جا و از همه چیز و حتی از خود بی خبر مانده اند، خطاب می کند:

تو های و هوی مستان را چه دانی***تو شور می پرستان را چه دانی

در آ در بحر عشق ای قطره گم شو***تویی تا قطره عمان را چه دانی

به گوشت می رسد زان لب حدیثی***تو آن سرچشمه جان را چه دانی

تو را چون بهره ای از معرفت نیست***رموز اهل عرفان را چه دانی

به دربانان نداری آشنایی***تو لطف و قهر سلطان را چه دانی

چو از هجران جانانت خبر نیست***تو قدر وصل جانان را چه دانی

تو را صبح وطن چون رفت از یاد***غم شام غریبان را چه دانی

شراری در دلت از عشق چون نیست***تو آتش های پنهان را چه دانی

یکی سنگی فتاده بر لب جو***تو قدر آب حیوان را چه دانی

به غیر عشق تن عیشی نکردی***نعیم عالم جان را چه دانی

زنده شدن مردگان

برای بشر از دورترین ادوار، قبول زنده شدن مردگان مسئله مشکلی بود، ولی آیات کتب آسمانی به خصوص قرآن مجید و گفته های پر قیمت انبیا این مشکل را به آسان ترین وجه حل کرد و بعد از حلّ این مشکل، انکار منکران انکاری است عنادی و عدم پذیرش آنان دلیلی بر تکبر سخت آنان نسبت به حق و حقیقت است.

قواعد حکیمانه وحی و انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام با یک جمله این مشکل را آسان نمود و آن این که به روزگاری که نبودید، سپس خداوند قادر به اراده و حکمتش شما را آفرید توجه کنید، به همین گونه وقتی مریدید و به خاک که روزگار اول شما

بود برگشتید دوباره به همان قدرت و اراده شما را زنده می کند و برای رسیدن به جزای اعمال آماده می نماید، اکنون همین یک جمله را در آیات شریفه قرآن دقت نمایید:

[مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ] (۱).

آفریدن شما و برانگیختن [برای ما] جز مانند [آفریدن و برانگیختن] یک تن نیست؛ یقیناً خدا شنوا و بیناست.

[كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] (۲).

چگونه به خدا کفر می ورزید در حالی که [پیش از دمیده شدن روح به کالبدتان ترکیبی از عناصر] مرده بودید، پس شما را حیات بخشید، سپس شما را می میراند، آن گاه دوباره زنده می کند، سپس به سوی او بازگردانده می شوید.

بینید استدلال و برهان و حجّتی که آیه بالا- دارد چقدر طبیعی و قابل فهم و محکم و متین است. به نظر من بهترین راه برای باور کردن مسئله زنده شدن مردگان دقت در همین گونه آیات است.

با توجه به این که حضرت حق وجود خود انسان را که روزی نبود و سپس به وجود آمد دلیل بر زنده شدن مردگان گرفته، چه جای تعجب از زنده شدن مردگان در روز قیامت و یوم حساب است، این تعجب، تعجّبی احمقانه و دور از منطق و خلاف حکمت و مخالف استدلال و برهان عقلی و طبیعی است.

در این زمینه به آیات عجیب اوایل سوره حج دقت کنید که هیچ راهی برای انکار

ص: ۱۶۹

۱-۱) - لقمان (۳۱): ۲۸.

۲-۲) - بقره (۲): ۲۸.

منکر و کبر متکبر باقی نگذاشته است.

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَا كُنتُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّتَبَيَّنَ لَكُمُ وَتَقْرَأُوا فِي الْآرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلِيمٌ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ] (١).

ای مردم! اگر دربارهٔ برانگیخته شدن [پس از مرگ] در تردید هستید، پس [به این واقعیت توجه کنید که] ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، سپس از علقه، سپس از پاره گوشتی با آفرینشی کامل یا غیر کامل آفریدیم تا برای شما روشن کنیم [که ما به برانگیختن مردگان تواناییم]؛ و آنچه را می خواهیم تا مدتی معین در رحم ها مستقر می کنیم؛ آن گاه شما را به صورت کودک [از رحم مادر] بیرون می آوریم تا آن که به قدرت فکری و نیرومندی جسمی خود برسید. و برخی از شما [پیش از فوتی] قبض روح می شود، و برخی از شما را به پست ترین دورهٔ عمر [که ایام پیری است] برمی گردانند تا در نتیجه از دانشی که داشتند چیزی ندانند. و [از نشانه های دیگر قدرت ما این که] زمین را [در زمستان] خشک و افسرده می بینی، پس چون آب [باران] را بر آن نازل می کنیم، می جنبد و برمی آید و از هر نوع گیاه تر و تازه و بهجت انگیزی می رویاند.* [همهٔ] این [امور] برای این است که [بدانید]

ص: ۱۷۰

خدا همان حق است، و این که او مردگان را زنده می کند، و این که او بر هر کاری تواناست. *و این که قیامت آمدنی است، هیچ شکی در آن نیست، و این که خدا کسانی را که در گورهایند، برمی انگیزد.

در آیات ۷۷ تا ۸۱ سوره مبارکه یس نظیر همین مسائل و پاره ای مسائل دیگر برای قبولاندن مسئله به اهل انکار آمده که می توانید به آن آیات و تفسیرش در تفاسیر معتبر مراجعه کنید.

با توجه به این آیات و هم چنین با توجه به استدلالات محکم عقلی، معلوم می شود که مرگ دروازه ورود به جهان دیگر است و مرزی است که بدان و ناپاکان با جزای اعمال ننگین خود روبرو و خوبان و نیکان به نتایج اعمال شایسته خود رسیده و به مقام با عظمت لقا و وصال نایل می آیند.

زاد و توشه آخرت در قرآن مجید

از آنجا که جهان دیگر جهان ابدی است و زندگی و حیات در آنجا در حدی که انسان به آن رضایت داشته باشد و به فرموده قرآن کریم دارای «عیشه راضیه» باشد احتیاج به زاد و توشه و به تعبیر دیگر نیاز به وسایل مربوط به آن جهان دارد و باید آن زاد و توشه و وسایل را از این جهان برای آن جهان تهیه کرد و این دنیا را برای آن دنیا به فرموده رسول الهی صلی الله علیه و آله مزرعه قرار داد. لازم است با تکیه بر قرآن و روایات به موضوع زاد و توشه آخرت اشاره شود که بسی لازم است و دانستن آن برای آنان که عاشق خیر دنیا و آخرت و آبادی آن جهان هستند واجب است.

ریشه و اصل این مسئله به فرموده قرآن مجید در ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه است.

ایمان و اخلاق و عمل که تجسمش در قیامت رضایت حق و بهشت عنبر سرشت است، زاد و توشه آخرت است و وسیله زندگی راحت در جهان دیگر.

قرآن مجید و انبیا و ائمه علیهم السلام وقتی مردم را به برداشتن زاد و توشه سفارش می کنند، زاد و توشه همان واقعیات الهیه است که در دنیا باعث حیات طیبه و در آخرت موجب اجر احسن و اجر عظیم و اجر غیر ممنون و اجر به غیر حساب است.

[مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] (۱).

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می دهیم.

[وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا] (۲).

مؤمنان به خدا و روز قیامت، به آنچه بر تو و [بر پیامبران] پیش از تو نازل شده ایمان واقعی می آورند آنان هستند که یقیناً پاداش بزرگی به ایشان عطا خواهیم کرد.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ] (۳).

بی تردید کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، برای آنان پاداشی همیشگی است.

ص: ۱۷۲

۱-۱) -نحل (۱۶): ۹۷.

۲-۲) -نساء (۴): ۱۶۲.

۳-۳) -فصلت (۴۱): ۸.

[إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ] (۱).

فقط شکیبایان پاداششان را کامل و بدون حساب دریافت خواهند کرد.

زاد و توشه آخرت در روایات

این جزوه گنجایش توضیح ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه را ندارد، توضیح این سه مسئله تمام تفاسیر و کلیه کتب احادیث است، ولی برای نمونه به مسائلی در این زمینه اشاره می شود، باشد که مفید و مؤثر افتد.

۱- شهادت قلبی و زبانی به یگانگی حق و رسالت انبیاء و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام.

۲- شکر و سپاس زبانی و عملی نسبت به تمام نعمت های مادی و معنوی الهی.

۳- دائم در حال وضو و طهارت بودن.

۴- شستشوی دهان و مسواک دندان.

۵- با وضو به بستر خواب رفتن.

۶- فرو بستن چشم از نامحرمان.

۷- نیکو نماز بجا آوردن و ادای زکات.

۸- گام برداشتن به سوی مساجد جهت عبادت و آموزش حلال و حرام.

۹- قرائت قرآن و فهم آیات الهی و عمل بر وفق آن.

۱۰- ادای نمازهای نافله و مستحبی به خصوص نماز شب.

۱۱- خواندن نماز در مسجد الاقصی.

ص: ۱۷۳

- ۱۲- اذان گفتن برای خدا.
- ۱۳- طول قنوت و رکوع و سجود.
- ۱۴- صلوات در رکوع و سجود.
- ۱۵- بجا آوردن سجده شکر.
- ۱۶- مراعات نماز اول وقت.
- ۱۷- خواندن نماز جمعه.
- ۱۸- نماز جعفر طیار.
- ۱۹- شب زنده داری با قرائت قرآن.
- ۲۰- تعقیبات نمازهای یومیه.
- ۲۱- بجا آوردن حج.
- ۲۲- روزه ماه رمضان.
- ۲۳- گرفتن روزه های مستحبی در ماه رجب و شعبان.
- ۲۴- زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام به خصوص حضرت سیدالشهداء..
- ۲۵- احسان به دوستان اهل بیت علیهم السلام.
- ۲۶- زیارت حضرت معصومه و حضرت عبد العظیم الحسنی.
- ۲۷- ختم قرآن در مکه و در جوانی.
- ۲۸- پرهیز از گناهان کبیره.
- ۲۹- توبه همراه با شرمساری و حیای از خدا.
- ۳۰- آموختن خوبی به مردم.
- ۳۱- طلب دانش و علم به خصوص علم دین.

۳۲-همنشینی با دینداران.

ص: ۱۷۴

- ۳۳- گفتن کلام درست و عمل به آن.
- ۳۴- عمل نیکی را به یادگار گذاشتن.
- ۳۵- عمل به آنچه به آن معرفت دارد.
- ۳۶- تفقّد حال یتیم و ضعیف و نیکی به ارحام.
- ۳۷- خودداری از تعرّض به آبروی دیگران.
- ۳۸- عدالت در پیشوایی، راستگویی در کسب، پارسایی در پیری.
- ۳۹- حفظ کردن چهل حدیث.
- ۴۰- خوشحال کردن مردم مؤمن یا به زیارت آنان یا گره گشائی از کارشان.
- ۴۱- ورع و زهد و حضور قلب در نماز.
- ۴۲- سیر و سیراب کردن و پوشاندن مؤمن.
- ۴۳- اطعام مؤمن.
- ۴۴- آزاد ساختن مسلمان.
- ۴۵- قرض الحسنه دادن.
- ۴۶- صدقه دادن در پنهانی.
- ۴۷- صدقه دادن در آشکار.
- ۴۸- مهلت دادن به بدهکار تهی دست.
- ۴۹- بخشیدن بدهی مؤمن فقیر.
- ۵۰- حفظ آبروی مؤمن.
- ۵۱- ادای حاجت مؤمن.
- ۵۲- زیارت مؤمن و مصافحه و معانقه با او.

۵۳- یاری دادن به مؤمن.

۵۴- به داد مسلمان رسیدن.

ص: ۱۷۵

- ۵۵-احترام به مؤمن.
- ۵۶-رفع پریشانی مؤمن.
- ۵۷-برطرف ساختن اندوه مؤمن.
- ۵۸-خوشحال کردن مؤمن.
- ۵۹-خوشحال کردن خانواده مؤمن.
- ۶۰-انتخاب دوست در راه خدا.
- ۶۱-مهرورزی با یکدیگر.
- ۶۲-دعا در حق دیگران.
- ۶۳-به بیابان رفتن برای دعا و یاد خدا.
- ۶۴-دعا به حالت اجتماع.
- ۶۵-دعا وقت سحر.
- ۶۶-زهد و پارسائی.
- ۶۷-شبانه روز به فکر آخرت بودن.
- ۶۸-دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان حق.
- ۶۹-سلام به مردم مؤمن برای خدا.
- ۷۰-مهربانی، وقار، نرمخو بودن، شکیبایی.
- ۷۱-حسن ظن به حق.
- ۷۲-اخلاص در عمل.
- ۷۳-تواضع و فروتنی.
- ۷۴-گریستن بر مبنای خشیت.

۷۵- تعمیر مسجد.

۷۶- با عبرت نظر کردن.

ص: ۱۷۶

۷۷- خاموشی و سکوت از قول ناحق.

۷۸- دوختن جامه و کفش و لباس خود.

۷۹- راستگویی.

۸۰- صبر بر آنچه که نمی تواند تهیه کند برای این که به حرام نیفتد.

۸۱- کسب حلال و مشروع.

۸۲- جهاد در راه خدا همراه با امام عادل.

۸۳- احترام به سالخوردگان.

۸۴- صبر بر تب و بیماری.

۸۵- صبر بر بیماری کودک و فرزند.

۸۶- عیادت بیمار.

۸۷- تشییع جنازه و غسل مردگان.

۸۸- گفتن کلمه استرجاع به وقت مصیبت.

۸۹- تسلیت دادن به مصیبت دیده.

۹۰- محبت به فرزند.

۹۱- تحفه برای عیال خود بردن.

۹۲- تحمل برداشتن چند دختر.

۹۳- گمراه را هدایت کردن.

۹۴- جاده مسلمانان را از مانع پاک کردن.

۹۵- از مال و منال در راه جهاد دادن.

۹۶- نیکی و احسان به پدر و مادر.

۹۷-زیارت علماء و دانشمندان.

۹۸-پرسیدن برای یاد گرفتن.

ص: ۱۷۷

و هم چنین امور دیگری که در قرآن مجید و روایات پس از ایمان به خدا و روز جزا به عنوان عمل صالح و اخلاق حسنه ذکر شده که تمام این‌ها در صورت انجام گرفتنش در دنیا زاد و توشه آخرت و مولد رضای دوست و به وجود آورنده نعمت‌های ابدی بهشت برای انسان است!!

و ضد این اعمال و حالات، خراب کننده زندگی دنیا و ایجاد مزاحمت برای دیگران و مورث سخت‌ترین عذاب در جهان دیگر برای آلودگان است.

آنان که آراسته به ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه هستند، همراه با مرگی شیرین و برزخی عاشقانه و قیامت بسیار عالی هستند.

مرگ عباد شایسته

اشاره

در این باب به دو آیه از آیات کتاب الهی و چند روایت از مهم‌ترین روایات این باب که توضیحی بر آن دو آیه است اشاره می‌شود.

[يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتٍ] (۱).

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو.

سدیر صیرفی می‌گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: آیا مؤمن نسبت به جان دادنش ناراحت

ص: ۱۷۸

است؟ فرمود: نه و الله، زمانی که ملک الموت برای قبض روحش می آید، به جزع برمی خیزد، ملک الموت به او می گوید: ای ولی خدا و یار حق! ناراحت نباش، به آن خدایی که محمد را به رسالت فرستاد، من به تو از پدر مهربان اگر در کنارت حاضر بود مهربان تر و مشفق ترم، دیده باز کن و ببین، حضرت فرمود: چون دیده بگشاید می بیند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و حسن و حسین و ائمه بعد از حسین علیهم السلام در برابر او قرار دارند، پس به او گفته می شود، این است رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام که رفقا و دوستان تو در جهان بعدند، پس دیده باز می کند و می نگرد که یک منادی از جانب رب العزه فریاد می کند:

[يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي] (۱).

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو.

یعنی در جمع محمد و آل محمد و سپس داخل بهشت شو. در این هنگام چیزی برای او شیرین تر و محبوب تر از جان دادن و ملحق شدن به اولیایش و ورود به بهشت نیست (۲).

پشت بر روزگار باید کرد *** روی در روی یار باید کرد

ص: ۱۷۹

۱- ۱) - فجر (۸۹): ۲۷-۲۹.

۲- ۲) - الکافی: ۱۲۷/۲؛ باب أن المؤمن لا يكره على قبض روحه، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۱۹۶/۶، باب ۷، حدیث ۴۹؛ تفسیر نور الثقلین: ۵۷۷/۵.

چون ز رخسار پرده برگیرد*** در دَمَش جان نثار باید کرد

پیش شمع رخس چو پروانه*** سوختن اختیار باید کرد

از پی یک نظاره بر در او*** سال ها انتظار باید کرد

تا کند یار روی در رویت*** دلت آینه وار باید کرد

تا نهد بر سرت عزیزی پای*** خویش چون خاک خوار باید کرد

ور تو خود را ز خاک به دانی*** خود تو را سنگسار باید کرد

تا دهی بوسه بر کف پایش*** خویشتن را غبار باید کرد

چون عراقی ز دست خود فریاد*** هر دمت صد هزار باید کرد(۱)

[إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ] (۲).

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند:] مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد.

* ما در زندگی دنیا و آخرت، یاران و دوستان شما هستیم، آنچه دلتان بخواهد، در بهشت برای شما فراهم است، و در آن هر چه را بخواهید، برای شما موجود است. * رزق آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است.

آری، این نتیجه ایمان محکم و عمل براساس آن ایمان است، هستند مردمی که

ص: ۱۸۰

۱-۱) - فخرالدین عراقی.

۲-۲) - فصلت (۴۱): ۳۰-۳۲.

دم از عشق حق می زنند ولی در عمل استقامت ندارند، وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می گیرند با ایمان وداع کرده و در عمل مشرک می شوند و هنگامی که منافعشان به خطر می افتد همان ایمان مختصر را از دست می دهند.

حضرت علی علیه السلام در یکی از سخنرانی هایش پس از تلاوت این آیه فرمود: شما گفتید پروردگار ما الله است، اکنون بر سر این سخن پایمردی کنید، بر انجام دستورهای کتاب او و در راهی که فرمان داده و در طریق پرستش شایسته او استقامت به خرج دهید، از دایره فرمانش خارج نشوید و در آیین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گروهی این سخن را گفتند. سپس اکثر آن ها کافر شدند، اما کسی که این سخن را بگوید: «ربنا الله» و هم چنان به آن تداوم دهد تا مرگش فرا رسد او از کسانی است که بر آن استقامت کرده است.

از حضرت رضا علیه السلام تفسیر استقامت را پرسیدند فرمود:

همان روشی است که شما شیعیان حقیقی دارید.

در حقیقت به معنای پذیرش رهبری ائمه اهل بیت علیهم السلام است که ضامن بقای خط توحید و روش اصیل اسلام و ادامه عمل صالح است.

آری، کار انسان به جایی می رسد که در پرتو ایمان و استقامت فرشتگان بر او نازل می شوند و پیام الهی را که سراسر لطف و مرحمت است به او اعلام می دارند (۲).

اعلام به این که نرسید و محزون نباشید، اعلام به این که بهشت وعده داده شده برای شماست، خبر به این که ما ملایکه در دنیا و آخرت یار و مددکار شمایم،

ص: ۱۸۱

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۶؛ بحار الأنوار: ۱۹۰/۶۸، باب ۶۴، حدیث ۵۶.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۶، باب ۶.

اخبار به این که در بهشت هر چه بخواهید برای شما مهیاست و اعلام به این که نعمت های مادی بهشت در اختیار شماست، بلکه آنچه از مواهب معنوی بخواهید برای شما هست و بالاخره در آخرین پیام می گویند: همه این نعمت ها به عنوان پذیرایی یک میزبان از یک میهمان گرامی از سوی خدای غفور و رحیم به شما ارزانی داشته می شود (۱):

[نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ] (۲).

رزق آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است.

در هر صورت این است تجسم ایمان و عمل و اخلاق مردم مؤمن که زاد و توشه ابدی آن ها در جهان آخرت است و راستی به فرموده قرآن مجید: خوشا به حال آنان که به چنین مقامات و حالات و عاقبتی برخورد می کنند.

[الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُمْ] (۳).

کسانی که ایمان آوردند، و کارهای شایسته انجام دادند، برای آنان زندگی خوش و با سعادت و بازگشتی نیک است.

احتضار مؤمن

در کیفیت مرگ مؤمن در روایات بسیار عالی و پر اهمیت ائمه معصومین علیهم السلام آمده:

خداوند به ملک الموت می فرماید: مثل عبدی که در برابر مولایش حاضر

ص: ۱۸۲

۱-۱ - تفسیر نمونه: ۲۰/۲۶۹.

۲-۲ - فصلت (۴۱): ۳۲.

۳-۳ - رعد (۱۳): ۲۹.

می شود در برابر بندهٔ محتضر من حاضر شو و از جانب من به او سلام برسان و بگو:

حضرت احدیت در انتظار ملاقات با روح توست، اگر عیدم به مرگ راضی شد او را قبض روح کن ورنه وی را رها کن تا به وسیلهٔ دیگر رضایت او را فراهم کنم.

چون ملک الموت به بالین محتضر آید و سلام محبوب را به وی ابلاغ نماید و از او اجازهٔ قبض روح خواهد، می گوید: من میل دارم در دنیا بمانم و به عبادت حضرت دوست مشغول باشم، ملک الموت خواستهٔ عبد را به حضرت رب عرضه می دارد، خدای مهربان می فرماید:

از جای وی در بهشت دسته گلی به دستش بده و پرده از نظر او برگیر تا جایش را ببیند، اگر به بوی گل بهشتی و دیدن جایگاهش راضی به آمدن شد وی را قبض روح کن ورنه دست از او بردار تا وسیلهٔ دیگر برایش فراهم آورم !!

چون ملک الهی به دستورهای حضرت دوست عمل کرد و باز مؤمن اجازهٔ قبض روح نداد و ملک الموت بجای خویش برگشت، خطاب می رسد این بار به بالین بنده ام برو که در این نوبت با تمام وجود به مرگ خود راضی است.

چون ملک الموت به بالین محتضر می آید می بیند خاتم انبیا در دست راست و علی مرتضی در طرف چپ و حسن و حسین از دو طرف پای محتضر و فاطمه علیها السلام و سایر ائمه علیهم السلام بلکه اصحاب مانند سلمان و ابو ذر و امثال آنان به دور محتضر صف زده اند، ملک الموت می گوید: خوشا به حال تو ای مؤمن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوصیای او به دیدنت آمده اند، اگر اجازه دهی تو را قبض روح کنم که با آن ها در بهشت برین قدم گذاری، محتضر می گوید: زود مرا قبض روح نما؛ زیرا با تشریف فرمایی موالیان عزیزم موت بر من گواراست، پس ملک الموت در کمال

سهولت و آسانی وی را قبض روح می کند (۱)!!

ای وصل تو آب زندگانی***تدبیر خلاص ما تو دانی

از دیده برون مشو که نوری***وز سینه جدا مشو که جانی

آن دم که نهان شوی ز چشم***می نالد جان من نهانی

من خود چه کسم که وصل جویم***از لطف توام همی کشانی

پرسید یکی که عاشقی چیست***گفتم که مپرس از این معانی

آن گه که چو من شوی بینی***آنکه که بخواندت بخوانی

مؤمن در عالم برزخ

وجود عالم برزخ، یعنی جهانی بین دنیا و آخرت به طور صریح از آیات قرآن مجید استفاده می شود و در توضیح آن آیات، روایاتی از ائمه معصومین علیهم السلام در معتبرترین کتب اسلامی رسیده است.

[وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ] (۲).

و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

[النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ] (۳).

[عذابشان] آتش است که صبح و شام بر آن عرضه می شوند، و روزی که

ص: ۱۸۴

۱-۱ - اسرار معراج: ۱۱۴.

۲-۳ - مؤمنون (۲۳): ۱۰۰.

۳-۴ - غافر (۴۰): ۴۶.

قیامت برپا شود [ندا رسد:] فرعونیان را در سخت ترین عذاب در آورید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برزخ هر کس یا باغی از باغ های بهشت یا گودالی از گودال های جهنم است.

كَانَ يَقُولُ فِي آخِرِ صَلَاتِهِ: وَاعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه در پایان نمازهایش به پیشگاه حضرت حق عرضه می داشت: از عذاب قبر به تو پناه می برم.

حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه عرضه می دارد:

گریه می کنم برای روز جان دادن، گریه می کنم برای تاریکی قبر، گریه می کنم برای تنگی لحد، گریه می کنم برای وقت سؤال نکیر و منکر...

امیر المؤمنین علیه السلام در نامه ای به محمد بن ابو بکر نوشت:

يَا عِبَادَ اللَّهِ مَا بَعَدَ الْمَوْتِ لِمَنْ لَا يُعْفَرُ لَهُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ (۳).

ای بندگان خدا! پس از مردن برای کسی که به آمرزش حق نرسد، خیلی سخت تر از اصل مرگ است.

در هر صورت عالم برزخ بنا بر آیات قرآن و روایات حقیقتی است مسلم و جزء ضروریات مذهب است که انکار آن مساوی با کفر به جناب حق است.

آیات و روایات برزخ مؤمن را برزخی خوش و وضع او را در آن عالم وضعی بسیار عالی توصیف می کنند، برای نمونه به چند آیه و روایت اشاره می شود.

ص: ۱۸۵

۱- ۱) - ارشاد القلوب: ۷۴/۱، الباب الثامن عشر؛ بحار الأنوار: ۲۰۵/۶، باب ۸.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۰۵/۶، باب ۸.

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۲۱۸/۶، باب ۸، حدیث ۱۳؛ الامالی، شیخ طوسی: ۲۷؛ الامالی، شیخ مفید: ۲۶۴.

[وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلِهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ] (۱).

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.* در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند [و سرانجام به شرف شهادت نایل می شوند] شادی می کنند که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.* [شهیدان] به نعمت و فضلی از سوی خدا و این که خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی کند، شادمان و مسرورند.

مضمون و محتوای آیات بالا تعمیم دارد و شامل تمام شهدای راه حق است.

علت نزول این آیات را چنین نوشته اند:

ابن مسعود از رسول الهی صلی الله علیه و آله نقل می کند که خداوند به ارواح شهیدان احد خطاب کرد و از آن ها پرسید: چه آرزویی دارید؟ آن ها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می توانیم داشته باشیم که غرق نعمت های جاویدان توایم و در سایه عرش مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و مجدداً در راه تو شهید شویم، خداوند فرمود: فرمان غیر قابل تغییر من است که کسی به دنیا برنگردد، عرض کردند: حالا که چنین می باشد تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر برسانی و به بازماندگانمان حال ما را بگویی و از وضع ما به آن ها

ص: ۱۸۶

بشارت دهی که هیچ گونه نگران نباشند، در این هنگام آیات فوق نازل شد.

چنین به نظر می‌رسد که جمعی از افراد سست ایمان بعد از حادثه احد می‌نشستند و بر دوستان و بستگان خود که در احد شهید شده بودند تأسف می‌خوردند که چرا آن‌ها مردند و نابود شدند، مخصوصاً هنگامی که به نعمتی می‌رسیدند و جای آن‌ها را خالی می‌دیدند بیشتر ناراحت می‌شدند، با خود می‌گفتند: ما این چنین در ناز و نعمتیم اما برادران و فرزندان ما در قبرها خوابیده‌اند و دستشان از همه جا کوتاه است.

این گونه افکار و سخنان علاوه بر این که نادرست بود و با واقعیت تطبیق نمی‌کرد، در تضعیف روحیه بازماندگان بی‌اثر نبود.

آیات فوق خط بطلان بر این گونه افکار کشیده و مقام شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده است.

ای پیامبر! هرگز گمان مبر آن‌ها که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان منتعمند.

منظور از حیات و زندگی در اینجا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند، نه زندگی جسمانی و مادی، گرچه زندگی برزخی اختصاصی به شهیدان ندارد، بسیاری دیگر از مردم نیز دارای حیات برزخی هستند، ولی از آنجا که حیات شهیدان یک حیات فوق العاده عالی و آمیخته با انواع نعمت‌های معنوی است و به علاوه چون موضوع سخن در آیه آن‌ها هستند تنها نام از آن‌ها برده شده است، آن‌ها به قدری غرق مواهب حیات معنوی هستند که گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آن‌ها چیزی نیست.

آن‌ها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آن‌ها بخشیده است خوشحالند، یکی دیگر از خوشحالی آن‌ها به خاطر برادران مجاهد آن‌هاست

که در میدان جنگ شربت شهادت ننوشیده اند و به آن ها ملحق نشده اند؛ زیرا مقامات و پاداش های آن ها را در آن جهان به خوبی می بینند و از این جهت شاد می شوند.

شهیدان در عالم برزخ احساس می کنند که برادران مجاهد آن ها، پس از مرگ هیچ گونه اندوهی نسبت به آنچه در دنیا گذرانده اند ندارند و نه هیچ گونه ترسی از روز رستاخیز و حوادث وحشتناک آن.

آن ها می بینند که خدا پاداش مؤمنان و شهیدان و مجاهدان راستینی را که شربت شهادت ننوشیدند ضایع نمی کند (۱).

امام صادق از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که:

عیسی بن مریم به قبری گذشت در حالی که صاحبش معذب به عذاب برزخی بود، پس از مدتی به آن قبر گذشت صاحبش را آزاد از عذاب دید. عرضه داشت:

خدایا! سال گذشته بر این قبر گذشتم صاحبش را در عذاب دیدم، امسال او را راحت می بینم، خطاب رسید: ای روح الله! او را فرزندی شایسته بود که راهی را برای رفت و آمد مردم ساخت و یتیمی را سرپرستی کرد، به خاطر عمل فرزندش او را آمرزیدم (۲).

موسی بن جعفر علیهما السلام از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که:

چون مؤمن بمیرد هفتاد هزار ملک او را تا قبرش مشایعت می کنند، چون در قبر قرار گیرد نکیر و منکر می آیند و از وی درباره خدا و رسول و دینش سؤال می کنند او همه را به درستی جواب می دهد، پس قبرش را تا چشم کار می کند وسیع می نمایند

ص: ۱۸۸

۱-۱) -تفسیر نمونه: ۳/۱۹۵ (ذیل آیه ۱۶۹ سوره آل عمران).

۲-۲) -الکافی: ۳/۶، باب فضل الولد، حدیث ۱۲؛ بحار الأنوار: ۶/۲۲۰، باب ۸، حدیث ۱۵.

و برایش از بهشت طعام می آورند و رُوح و ریحان بر او عرضه می کنند (۱).

چون مؤمن را در قبر گذاردند و روی او را بپوشانند و تشییع کنندگان برگردند و مؤمن تنها ماند ذات حق به او خطاب کند:

عَبْدِي بَقِيَتْ وَحِيداً فَرِيداً وَ تَرَكَكَ فِي ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَ قَدْ عَصَيْتَنِي لِأَجْلِهِمْ أَرْحَمَكَ رَحْمَةً يَتَعَجَّبُ مِنْهَا الْخَلَائِقُ وَ أَنَا أَشْفَقُ عَلَيْكَ مِنْ الْوَالِدَةِ بَوْلِدِهَا (۲).

بنده من تنهای تنها شدی و [دوستانت] تو را در تاریکی قبر ترک کردند و در حالی که تو به خاطر ایشان معصیت من می کردی، رحم می کنم به تو رحمی که مخلوقات حیرت زده شوند و من مهربان تر به تو هستم از مادر به فرزند.

سپس خداوند به ملائکه خطاب می کند به سوی بنده من بروید و او را تسلی دهید و دری از بهشت به سوی قبر او بگشایید تا این که نسیم بهشتی در قبر او وارد شود.

برقی در کتاب با قیمت «المحاسن» از امام صادق علیه السلام به روایت ابو بصیر نقل می کند:

هر گاه میت را در قبر بگذارند، شش صورت همراه وی وارد قبر می شوند که یکی از آن ها از همه نیکوتر و خوش بو تر می باشد، یکی از آن صورتها در طرف راست و دیگری در سمت چپ و یکی جلوی رو و دیگری پشت سر و یکی بالای سر و دیگری پایین پا قرار می گیرد.

ص: ۱۸۹

۱- ۱) - الأُمالي، شيخ صدوق: ۲۹۰، المجلس الثامن و الأربعون، حديث ۱۲؛ بحار الأنوار: ۲۲۲/۶، حديث ۲۲.

۲- ۲) - شجرة طوبى: ۴۵۰/۲.

پس صورت بالای سر از سایر صورت ها می پرسد شما کیستید؟ صورت دست راست می گوید: نمازم، دست چپ می گوید: زکاتم، صورت جلوی رو می گوید:

روزه ام، صورت پشت سر می گوید: حج و عمره ام، صورت پایین پا می گوید:

نیکی و خوبی ام، پس همه از صورت بالای سر می پرسند تو کیستی که از ما خوش روتر و خوشبوتری؟ می گوید: من عشق و محبت و دوستی و ولایت آل محمد (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ارواح مؤمنان در بهشت عالم برزخ مشغول خوردن و آشامیدن می باشند و از نعمت های آن استفاده می کنند و به خداوند عرضه می دارند: قیامت را برای ما زودتر برسان و به وعده های خود وفا کن و بازماندگان ما را به ما ملحق گردان (۲).

در «الکافی» از حبه عُرْنی نقل شده:

با علی علیه السلام از کوفه خارج شدم ناگاه دیدم حضرت شروع کرد با اشخاصی سخن گفتن. اما من کسی را نمی دیدم، به اندازه ای سرپا ایستادم که خسته شدم، از خستگی نشستم، از نشستن هم خسته شدم، برخاستم و عبای خود را روی زمین انداختم و عرضه داشتم: مولای من! از طول قیام شما متأثر شدم. برای رفع خستگی بنشینید با که سخن می گوید من که کسی را نمی بینم فرمودند: ای حبه! اگر پرده از چشم تو برداشته می شد می دیدی که ارواح مؤمنان در این سرزمین حلقه به حلقه گرد هم نشسته اند و با هم سخن می گویند و من با آن ها مشغول خوش آمد می باشم، هیچ مؤمنی نیست که در شرق و یا غرب زمین بمیرد مگر آن که به روح او

ص: ۱۹۰

-
- ۱-۱) -المحاسن: ۱/۲۸۸، باب ۴۶، حدیث ۴۳۲؛ بحار الأنوار: ۶/۲۳۴، باب ۸، حدیث ۵۰.
۲-۲) -الکافی: ۳/۲۴۴، باب فی أرواح المؤمنین، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۶/۲۶۹، باب ۸، حدیث ۱۲۲.

گفته شود ملحق شو به وادی السلام زیرا این زمین بقعه ای است از بهشت عدن (۱).

برزخ و مقامات اهل دل

ملا مهدی نراقی و برزخ

اشاره

ملا مهدی نراقی - که از اعظام علما و فلاسفه و عرفای شیعه است - می گوید:

سالی در نجف اشرف قحطی فوق العاده ای پیش آمد که جمعی از مردم از گرسنگی تلف شدند. من دارای عایله ای سنگین بودم و امر معاش بر من خیلی سخت شد، روزی از برای رفع هم و غم خود در وادی السلام به زیارت قبور مؤمنان رفتم، در این اثنا دیدم جنازه ای را آوردند و در وادی دفن نمودند و رفتند. من مشغول گردش و زیارت قبور بودم که ناگاه باغ با عظمتی که وصف آن به زبان ممکن نیست به نظرم آمد در آن باغ مشغول گردش شدم از هر جهت آن را آراسته دیدم و نهرهای آب زلال در زیر اشجار مثمره آن جاری بود.

در این هنگام تختی مرصع به جواهرات دیدم و جوانی در کمال حسن صورت بر روی آن تخت مشاهده کردم، چون مرا دید از من استقبال نمود و بسیار احترام کرد، به من گفت: مرا نمی شناسی؟ گفتم: نه. فرمود: من صاحب آن جنازه می باشم که الآن دفن کردند! از او گذشتم مشغول گردش بودم ناگاه شنیدم مرا به اسم صدا می زنند چون نظر کردم دیدم پدر و مادرم با بعضی از اقوام و ارحامم که از دنیا رفته بودند در کمال خشنودی و مسرت کنار هم نشسته اند، احوال مرا پرسیدند، گفتم:

از فقر و بیچارگی به ما بسیار سخت می گذرد، پدرم اشاره به اطافی کرد و گفت:

ص: ۱۹۱

هرچه می خواهی از آن برنج ها بردار و برای عیالات خود ببر.

چون وارد اطاق شدم در آن برنج های خوب دیدم،عبای خود را پهن کردم و از برنج هرچه خواستم برداشتم و از شدت شوق از باغ بیرون آمدم خود را در وادی السلام دیدم در حالتی که عبایم پر برنج بود،آن را به خانه آوردم و مدت زیادی از آن استفاده می کردیم و تمام نمی شد،تا این که همسر من اصرار کرد این برنج را از کجا آوردی که هرچه مصرف می کنیم تمام نمی شود،پس از اصرار زیاد قصه عجیب کشف شدن برزخ را برای خود گفتم ولی پس از نقل داستان حبه ای از آن برنج باقی نماند !!

مسئله ای دیگر از عالم برزخ

ملا مهدی نراقی- که از شدت ورع و پاکی و سلامت و تقوا،چشم برزخی پیدا کرده بود-می گوید:

روز عیدی به قبرستان به زیارت اموات رفتم،بر سر قبر مرده ای ایستادم و گفتم:

عیدی من کو؟

شب آن روز چهره ای باصفا و نورانی را در عالم خواب مشاهده کردم به من گفت:فردا کنار قبر من بیا تا تو را عیدی دهم.

صبح از پی آن خواب رفتم،چون به سر آن قبر رسیدم عالم برزخ برای من کشف شد،در این هنگام باغی عجیب با دار و درختی که هرگز چشمم نظیرش را ندیده بود مشاهده کردم،وسط باغ قصری بسیار با عظمت قرار داشت.مرا به درون قصر دعوت کردند،چون وارد شدم شخصی با عظمت بر تختی مرصع دیدم،بدو گفتم:از کدام طایفه ای؟ پاسخ داد:از گروه عبادت کنندگان،گفتم:کیستی؟ جواب داد:از قصابان منطقه نراق،بدو گفتم:از کجا به این مقام رسیدی؟ گفت:سلامت در کسب و نماز جماعت اول وقت !!

ص: ۱۹۲

حاج میرزا محمود شیخ الاسلام از سادات محترم آذربایجان و از بزرگ ترین علمای آن ناحیه در شهر تبریز بود و دارای یازده کتاب علمی.

در سنّ هفتاد سالگی به مکه مشرف شد، شبی به دوستانش گفت: من اینجا ماندنی هستم، دوستانش متوجه نشدند چه می گوید، تا در آن دیار که دیار ابراهیم و میعادگاه عاشقان است از دنیا رفت و در قبرستان ابو طالب دفن شد.

یکی از مشایخ و اهل دل تبریز می گوید: شبی باغی عجیب در خواب دیدم پرسیدم از کیست؟ گفتند: مجلسی رحمه الله، کنار آن باغی دیدم مهمّ دارای دری بلوری، قصری در میان آن روضه باصفا بود سؤال کردم این باغ از کیست؟ گفتند: حاج میرزا محمود شیخ الاسلام و آن کسی که کنار اوست مجلسی رحمه الله است، گفتم: حاج میرزا محمود از کجا به این مقام رسیده؟ گفتند: مقام رفیع علمی و دیگر صبر بر توهین و تهمت و غیبت های مردم.

حاج میرزا خلیل تهرانی در برزخ

مرحوم حاج میرزا حسین نوری که از بزرگ ترین محدّثان جهان تشیّع است در کتاب «دار السلام» نقل می کند:

حاج میرزا خلیل تهرانی در اوایل طلبگی در شهر قم در مدرسه دارالشفاء به تحصیل اشتغال داشت و از حیث فقر و تهیدستی در سختی و مضیقه بود، به طوری که بعضی شب ها را گرسنه می خوابید.

شبی در فصل زمستان از مدرسه بیرون رفت تا قدری ذغال تهیه کند، به خانمی برخورد که با دو بچه کوچک کنار کوچه نشسته و با چشم گریان به آن ها می گوید:

من به هر کجا رفتم که منزل گرمی از برای شما تهیه کنم ممکن نشد، می ترسم امشب در آغوش من از سرما تلف شوید !!

حاج میرزا خلیل می گوید: از دیدن وضع آن زن زانوهایم از کار افتاد و به دیوار کوچه تکیه دادم و به فکر شدم که چگونه جان این زن و بچه هایش را از خطر تلف شدن برهانم، چون چاره ندیدم فوراً به مدرسه باز گشتم و چند جلد کتاب نفیسی که داشتم به کتاب فروشی بردم و به هر قیمت که او خواست به او فروختم، با پول آن چند من ذغال تهیه کردم و به مسافرخانه ای که نزدیک مدرسه بود بردم و اطاقی با رختخواب و کرسی گرم در آن مکان تهیه کرده آن زن و بچه هایش را به آنجا منتقل کردم، سپس قدری غذای گرم با همان پول خریداری نموده برای آن بندگان خدا بردم و گفتم که تا فردا عصر این اطاق در اختیار شماست، جایی نروید تا باز من به سراغ شما بیایم.

آن گاه به حجره باز گشتم و مقداری از ذغال را که آورده بودم برای کرسی خود روشن کردم، در این حال دیدم دو نفر با چراغ دستی وارد مدرسه شدند و به نزد من آمده گفتند: مریضی داریم که به دل درد سخت مبتلاست، معالجه به او فایده نداده، اکنون از حیاتش ناامید شده به ما گفته یکی از طلب را بالای سرش ببریم شاید از برکت قدم و دعای او شفا بگیرد، ما به مدرسه آمدیم دیدیم تمام حجرات چراغش خاموش است مگر حجره شما، تقاضا داریم زودتر به بالین آن مریض بیایید و در حق او دعا کنید، من به اتفاق آن دو نفر به بالین مریض رفتم و حالش را بسیار سخت دیدم! این حدیث شریف به نظر آمد که حضرت مجتبی علیه السلام در طفولیت دچار ناراحتی سختی شد، حضرت زهرا علیها السلام او را به نزد پدر برد و از آن جناب چاره خواست، حضرت فرمود: قدح آبی بیاورید، چون آوردند چهل مرتبه سوره حمد بر آن خواندند و آب آن را به فرزند دلبندهش پاشیدند بلافاصله تب قطع

شد و آثار بهبودی در وی ظاهر گشت، من هم قدح آبی طلبیدم و همان برنامه را اجرا کردم و به اطاقک خود در مدرسه بازگشتم!

طولی نکشید که باز دیدم آن دو نفر به مدرسه آمدند و وجه قابلی به من دادند و گفتند: از برکت دعای شما مریض ما شفا یافت و این وجه را او برای شما فرستاده، من از آن روز در فکر تحصیل علم طب افتادم و پس از گذراندن دوره ای از علوم طب، مطبی در شهر قم باز کردم و از آن راه ثروت قابل ملاحظه ای نصیبم شد، تا این که برای زیارت عتبات به عراق رفتم، جاذبه و معنویت حضرت مولا مرا وادار به اقامت در نجف کرد.

در آنجا هم به تحصیل علوم دینیه مشغول شدم و هم با باز کردن مطبی منظم به مداوای بیماران پرداختم.

روزی زنی علویه به مطب آمد و از کسالت خود سخن گفت، من پس از معاینه وی اعلام کردم علاج بیماری تو از اختیار من خارج است، بناگاه به این حقیقت متوجه شدم که دانش طب من و ثروت دنیایی و مادی ام نتیجه رهانیدن یک زن و فرزندان سرمازده اش در قم بود، چرا این زن علویه را ناامید کنم، با تکیه بر فضل حق او را معالجه می کنم، دنبالش دویدم و وی را به مطب بازگردانده به او گفتم:

گرچه علاج بیماری شما برای من خیلی سخت است، ولی امیدوارم بتوانم شما را معالجه کنم گرچه مخارج علاج شما از طرف خودم پرداخت شود، پس از مدتی با خریدن داروهای گران قیمت از پول خودم او را معالجه کردم چون از بیماری سختش به بهبودی رسید به من گفت: من از جبران خدمات تو عاجزم اکنون به حرم جدّم علی علیه السلام مشرف می شوم و از وی تقاضای عوض دنیا و آخرت برای شما می کنم.

حاج میرزا خلیل می گوید: خود من هرگاه به مرض سخت و درد

صعب العلاجی دچار می شدم دنبال آن علویه می فرستادم و پیغام می دادم امروز وقت تلافی است، او به حرم می رفت و در حق من دعا می کرد و من شفا می یافتم.

پس از فوت حاج میرزا خلیل، آن زن علویه بر سر مزارش می آمد و پس از دعا و طلب مغفرت عرضه می داشت خدایا! مقام حاجی را به من بنمایان!

پس از مدتی خواب دید وارد وادی السلام شده و آنجا همانند بهشت عنبر سرشت، همراه با قصرهای عالی است، چشمش به قصری زیبا افتاد، پرسید این قصر از کیست؟ گفتند: از حاج میرزا خلیل، نزدیک قصر آمد جوانی را با صورتی بسیار زیبا مشاهده کرد، از او سراغ حاجی را گرفت، آن جوان خوش سیما گفت: حق داری مرا شناسی، من حاج میرزا خلیلیم که بر اثر دعای تو و کارهای خیرم به این مقام رسیدم و به تو اعلام می کنم که حَقّاً خدمت مرا تلافی کردی!!

خشنودی باهیه در برزخ

اشاره

در کتاب «روض الرّیاحین» آمده است که:

زنی بود به نام باهیه، چون از دنیا رفت، فرزندش تمام شب های جمعه به زیارت قبرش می رفت و از برای او و اهل قبرستان قرآن می خواند، تا شبی مادر را در خواب دید و حال او را بسیار خوب یافت، گفت: ای مادر! از اوضاع مرگ برابم بگو، مادر گفت: ای پسر! مرگ را عقباتی سخت است، اما من بر اثر عبادت راحت گذشتم و اکنون در عالم برزخ در بستانی هستم که از هر جهت راحتم و محل من به فرش های ابریشمی مفروش است، پسر! از زیارت قبر من و دعا و قرآن دست بردار؛ زیرا من به آمدن تو خوشحال می شوم.

ص: ۱۹۶

حاج ملا هاشم در «منتخب» از عالم بزرگوار سید نعمت الله جزایری نقل می کند که:

در ایام اقامت در اصفهان به حضور استاد عزیزم عَلَمَةُ مَجْلِسِي رَحْمَةِ اللَّهِ عرضه داشتم: جمیع افعال و گفتار شما مورد رضای من است مگر یک صفت و آن مقید بودن شما به تشریفات و ریاست می باشد، شما دستور داده اید قبل از رفتن به مسجد و موقع ورود به بازار شخصی در جلو شما آیه نور را بخواند و با این برنامه تمام مردم را متوجه نمایند که هنگام ورود شما درب مغازه هایشان بایستند تا شما عبور کنید، من از این معنی آن هم از شخصی چون شما ناراحتم!

عَلَمَةُ مَجْلِسِي رَحْمَةِ اللَّهِ فرمودند: من علاقمند به مقام و ریاست نیستم، منظور من از این برنامه نشان دادن عظمت مقام علم در بین مردم است، تا بدین وسیله بتوانم حقی را اجرا و باطلی را از بین ببرم که بدون قدرت احقاق حق و زدودن باطل کاری محال است.

من به سخنان استاد قانع نشدم، با یکدیگر قرار گذاشتیم هریک زودتر از دنیا رفت دیگری را به توسط خواب از اوضاع خود آگاه کند.

استادم مجلسی رحمه الله زودتر از من از دنیا رفت، در مدت یک سال غالباً بر سر مزارش رفتم و جهت او قرآن خواندم و از وی تقاضای ملاقات کردم، شبی وی را در خواب دیدم و از مسئله ای که بین من و او بود پرسیدم، جواب داد: حق به جانب من بود؛ زیرا دنبال ریاست رفتن برای ادای حق و از بین بردن باطل از نظر شرع مطهر بی اشکال است و بلکه ممدوح و پسندیده است، چون مرا در قبر گذاشتند پس از سؤالات ملائکة الهی از طرف حق خطاب شد چه آورده ای؟ من تمام تألیفات

و صدقات و خیرات خود را بازگو کردم، سؤال شد دیگر چه آوردی؟ عرضه داشتم: بنده ای از بندگانت در شکنجه طلبکار بود، با قدرتی که داشتم وی را نجات دادم و از طلبکار برای وی مهلت خواستم و سپس آنچه را مدیون قدرت بر ادا نداشت من از مال خودم پرداختم، دیگر از من سؤالی نشد و پس از آن مورد عنایت واقع شدم، اگر من آن عظمت را نداشتم برای حل مشکلات مردم کاری از دستم بر نمی آمد و اکنون این همه عنایت نصیب نمی شد!!

الهی آن شیفته جمال ازل می گوید:

رسید عمر به پنجاه و پنج یا شش سال*** گشای دیده الهی کنون ز خواب و خیال

زند به اوج سعادت همای جان شهیر*** اگر روان رهد از دام حسّ و وهم و خیال

سمند نفس به صحرای طبع می تازد*** براق عقل رساند تو را به عرش وصال

چرا نمی روی ای دل به کوی صدق و صفا*** چرا نمی پری ای جان ز دام جهل و ضلال

چو جان ز دام حوادث رود به ملک بقا*** رهد مسیح تجرد ز فتنه دجال

خوش آن زمان که ز دام جهان کنم پرواز*** زند به باغ ابد مرغ جان من پر و بال

از این سرا همه یاران و همهران سفر*** شتافتند به ملک ابد ز شوق وصال

خوشا دمی که ز غوغای این جهان من هم***به کوی دوست روم زین سرای رنج و ملال

گذشت عمر و رفیقان و دوستان رفتند***گشای دیده الهی کنون ز خواب و خیال

پس از پایان برزخ نوبت به قیامت و محشر است، مؤمن براساس صدها آیه قرآن و روایات مهم با نشاطی عجیب و حالی الهی، بدون برخورد با فرع اکبر و ناراحتی هایی که مربوط به آن روز است وارد قیامت می شود و مورد استقبال ملائکه و مردم مؤمن واقع می گردد و بدون حساب، یا با حساب یسیر، در کنار اولیایش همراه با خوش آمدگویی ملائکه وارد بهشت می شود و در آنجا بدون محدودیت زمانی از هر نعمتی که بخواهد بهره می جوید و به شکر و حمد پروردگارش مشغول می گردد!!

آری، این است سفری که مؤمن در پیش دارد، سفری الهی و مسافرتی مبارک و سیری که در آن سیر جز خوشی و رضایت و لذت و معنویت و در یک کلمه جز رسیدن به مقام لقا و وصال برنامه دیگر نیست.

توضیح مقامات اهل دل در قیامت در این مختصر نمی گنجد و شرح کامل آن نیازمند مجلدات مستقل است.

مرگ ستم پیشگان

اشاره

آنان که از ایمان و عمل و از ارتباط با حضرت حق و انجام خیرات عاری هستند و کاری جز پر کردن شکم و اعمال شهوت و نشست و برخاست با اهل فسق و فجور ندارند، از نظر قرآن مجید ستم پیشه اند.

اینان آنچه را جدی می دانند لذت خواهی و پیروی از شهوات و امیال شیطانی

ص: ۱۹۹

است و آن قدر از نظر فکری و روحی پست و بدبخت اند که حقایق اصیل عالم را به مسخره می گیرند و واقعیات الهی و ملکوتی را باور نداشته و بلکه با آن از در ستیز درمی آیند، نصیحت ناصحان را نمی شنوند و زحمات انبیا و اولیا را قدر نمی دانند و به کتاب حضرت حق که قانون اساسی حیات است توجهی نمی کنند.

دچار غفلت و کوردلی اند و مست باده غرور و شهوت، اخلاقشان حیوانی و رفتارشان سبعی و عملشان شیطانی و جز ظلم و پایمال کردن حقوق مردم و ارضای شهوت و شکم کاری نمی کنند، گمراهند و گمراه کننده، گناهکارند و تشویق کننده به گناه، عاصیند و عاصی پرور، به حق و حقیقت پشت کرده و به شیطان و شیطان صفتان رو آورده اند.

اینان با مرگ و مردنی بسیار سخت و برزخی خطرناک و قیامتی همراه با عذاب ابد و همیشگی روبرو هستند، در این سه زمینه به آیاتی از قرآن و روایاتی از اهل بیت توجه کنید:

مرگ ستم پیشگان در قرآن

[وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسِكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ. * وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ

چه کسی ستمکارتر از کسی است که به خدا دروغ می بندد، یا می گوید: به من وحی شده؛ در حالی که چیزی به او وحی نشده است، و نیز کسی که بگوید: من به زودی مانند آنچه خدا نازل کرده نازل می کنم؟! ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختی ها و شداید مرگ اند بینی در حالی که فرشتگان دست های خود را [به سوی آنان] گشوده [و فریاد می زنند] جانتان را بیرون کنید، امروز [که روز وارد شدن به جهان دیگر است] به سبب سخنانی که به ناحق درباره خدا می گفتید و از پذیرفتن آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوارکننده ای مجازات می شوید.* و [لحظه ورود به جهان دیگر به آنان خطاب می شود:] همان گونه که شما را نخستین بار [در رحم مادر تنها و دست خالی از همه چیز] آفریدیم، اکنون هم تنها به نزد ما آمدید، و آنچه را در دنیا به شما داده بودیم پشت سر گذاشته و همه را از دست دادید، و شفیعانتان را که [در ربوبیت و عبادت ما] شریک می پنداشتید، همراه شما نمی بینیم، یقیناً پیوندهای شما [با همه چیز] بریده، و آنچه را شریکان خدا گمان می کردید از دستتان رفته و گم شده است.

کتاب با ارزش «معادشناسی» پس از ذکر این آیه چنین می گوید:

این آیات بیان می کند که تمام جهاتی را که مورد اعتماد و اتکای انسان در دنیا بود، به وقت مرگ همه آن ها نابود می شود.

عمده اتکا و اعتماد انسان در دنیا به دو چیز است:

ص: ۲۰۱

یکی: به مال است از طلا و نقره و مرکب و تجارت و درهم و دینار و خانه های مسکونی و امثال این ها که انسان با آن ها رفع حواجی می نماید.

دوم: فرزند و زن و رفیق و آشنا و قوم و خویش و شریک که برای برآوردن نیازهای خود به آن ها متوسل می شود.

از این رفیق حاجتی، از آن دوست حاجتی دیگر، از مادر تمنّایی، از زن و فرزند خواهشی، از رئیس و حاکم مطلبی، از ثروتمند و قدرتمند برنامه ای، به وقت مرگ به او می گویند:

[وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ] (۱).

همان گونه که شما را نخستین بار [در رحم مادر تنها و دست خالی از همه چیز] آفریدیم، اکنون هم تنها به نزد ما آمدید.

این دو دسته را پشت سر انداخته و تنها آمدید، چنانکه وقتی می خواستیم شما را به دنیا بیاوریم تنها بودید، وقتی از رحم مادر به دنیا آمدید نه مال داشتید نه خانه و نه زراعت و نه تجارت، نه پدر می شناختید نه مادر نه برادر نه حاکم نه رئیس نه مرؤوس نه مطیع نه مُطاع پاک بودید و پاک، چون دست به زندگی زدید بر خلاف موازین حق عمل کردید و خود را به آلودگی زدید، حال که می خواهید به جهان دیگر بیایید باید تمام آن ها را رها کرده و تنها به سوی ما حرکت کنید!

یکی از آن دو دسته ای که مورد اعتماد شما بود ثروت و مال بود که بر آن تکیه می زدید و اساس زندگی را بر آن می نهادید ولی در حال حاضر همه را پشت سر انداخته و با ندای وداع آن ها را ترک گفتید:

[وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ] (۲).

ص: ۲۰۲

۱-۱) - انعام (۶): ۹۴.

۲-۲) - انعام (۶): ۹۴.

و آنچه را در دنیا به شما داده بودیم پشت سر گذاشته و همه را از دست دادید.

آنچه مال به شما دادیم به خاطر این بود که از آن فایده صحیح ببرید و آن را در مصالح خود صرف نمایید و در راه ترقی و تکامل خود به خرج بگذارید، شما از آن سوء استفاده نموده، آن را در راه گناه و معصیت و امور بیهوده و باطله خرج کردید و به وسیله آن خود را به مهلکه انداختید و اکنون همه آن را ترک کردید، این حساب اموال شما.

اما یاران و فرزندان و زن ها و رفیقان و آشنایانی که به آن ها تکیه می دادید و توقع داشتید به وقت ضرورت و عسرت به مدد برخیزند و نسبت به کارهایی که به تنهایی از عهده بر نمی آمدید شما را کمک کنند، اکنون با شما نیامده و ما هیچ یک از آن ها را در این وقت سخت و ساعت نگرانی با شما نمی بینیم.

[وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُفَّ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ] (۱)

و شفیعاتان را که [در ربوبیت و عبادت ما] شریک می پنداشتید، همراه شما نمی بینیم.

چرا آن ها نیامدند، چرا پدر و مادر و زن و فرزند و معتمد محلّ و رئیس و معاون را با خود نیاوردید، چرا شریک شما با شما نیامد، چرا ما هرچه نظاره می کنیم کسی را با شما نمی بینیم؟

اینجا برای شما جهان تنهایی است تنهایی به تمام معنی، آری، در این وقت و در این موقعیت تک و تنها و غریب و بی کسید!!

آن گاه فرشتگان علّت و سبب آن که انسان نمی تواند مال و یاران خود را با خود

ص: ۲۰۳

از این جهان به آن جهان کوچ دهد بیان می کنند:

[لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ] (۱).

یقیناً پیوندهای شما [با همه چیز] بریده.

بین شما و آن ها جدایی افتاد، چون شما از این نشئه به نشئه دیگر کوچ می کنید، از این دیار به دیار دیگر می روید که در آن اسباب و آلات دنیا وارد نمی شود و رسوم و عادات اینجا در آنجا رخنه و راه ندارد.

آن عالم، عالم ملکوت است، این عالم، عالم مُلک، آن عالم، عالمِ علوی و این عالم، عالمِ سیّفی است، آخرت خانه حقیقت است دنیا خانه مجاز، آنجا محل استقرار است، اینجا محل عبور، در جهان دیگر بر اساس حقایق با انسان معامله می شود، اینجا عالم اعتبار و مصلحت اندیشی و محافظه کاری است، آنجا جای تحقق و اینجا جای آرزو و تخیل، آنجا عالم فعلیت و دنیا عالم استعداد و قابلیت، آنجا جهان حساب بدون عمل و دنیا جای عمل بدون حساب است، بنابراین چون این عالم با آن عالم موضوعاً و حکماً تفاوت دارد، بین شما و اساس اعتبارات شما در این عالم جدایی حاصل شده است.

[وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ] (۲).

و آنچه را شریکان خدا گمان می کردید از دستتان رفته و گم شده است.

آنچه در دنیا می پنداشتید در اینجا دستی از شما بگیرد گم شد و اثری از آن برای این که به فریاد شما برسد نمانده است، آن ها زینت دنیای غرور بود نه اساس عالم ملکوت.

فرزندان صالح، صدقات جاریه، انفاق به فقرا و مستمندان، دستگیری از

ص: ۲۰۴

۱-۱) - انعام (۶): ۹۴.

۲-۲) - انعام (۶): ۹۴.

دردمندان، رسیدگی به یتیمان، نشر علم و فضیلت، تقوا و عفت، نماز و روزه، تدبیر در قرآن، جهاد در راه حق و... برای جهان آخرت مفید است نه مال و اولاد زیاد.

آری، آخرت منزلی است که سقفش سپر آتش جهنم است و آن اجتناب از محرّمات می باشد، فرشش استقرار در محلّ امن است و آن تقوا و پرهیزکاری است، آئینه اش صفای باطن است تا جلوه گاه اسما و صفات شود، گلشنش بهشت و نسیم معطرش رحمت جناب الهی است و ستم پیشگان که عمری را به بی خبری و غفلت و جهالت و غرور و شهوت رانی و شکم پرستی و جنایت و ترک واجب و فریضه گذراندند از این مواهب هیچ بهره و نصیبی نخواهند داشت.

مرگ ستم پیشگان در روایات

امیر المؤمنین علیه السلام دربارهٔ وضع مرگ این گونه افراد می فرماید:

به جهت ملاحظهٔ خدا، به منع منع کننده ای دست از کارهای خلاف خود بر نمی دارند و برای خاطر حضرت حق به اندرز اندر زنده ای نصیحت پذیر نمی شوند، در حالی که می بینند افرادی را که به علّت فریب دنیا گرفتار و بازداشت شدند، چنان بازداشتی که نه می توانند کارهای خود را فسخ نموده و بهم زنند و نه می توانند بازگشت نموده و مراجعت نمایند!!

چگونه در آستان زندگی فرود آمد امری که آمدن آن را باور نداشتید و به تمام معنی جاهل بودند و فرا گرفت از فراق و وداع دنیا آنچه را که از آن در ایمنی و امان بودند و وارد شدند بر آخرت با ملاحظه و مشاهدهٔ آن، با وعده هایی که داده شده بودند، بنابراین آنچه وارد شد بر آن ها از شداید و سختی های موت و عذاب های بعد از موت در وصف نگنجد.

دو چیز با یکدیگر ناگهان به هم در آن ها پدیدار گشت، یکی سكرات و بیهوشی مرگ و دیگر پشیمانی و حسرت از دست دادن فرصت و موقعیت تهیه زاد و توشه سفر آخرت و این سكرات به اندازه ای شدید بود که از ورود آن اعضا و جوارحشان سست شد و رنگ های سیما و بدن آن ها تغییر کرد، پس مرگ لحظه به لحظه شروع کرد به زیاد شدن و پیکر آن ها را فرا گرفتن، پس بین او و گفتارش جدایی و بریدگی حاصل شد، با دیدگانش می بیند و با گوش هایش می شنود، عقلش نیز تمام و صحیح است و ادراکاتش بجا و به موقع است.

در این حال در عالمی از فکر فرو می رود که در چه چیزهایی عمر گرامی خود را به باد داده و به چه اموری روزگار پربهای خود را به پایان رسانیده است و به خاطر می آورد اموال خود را که چگونه انباشته و در راه به دست آوردن آن دقت و تأمل نکرده و سرسری پنداشته و آن ها را از مواردی که حلیت آن روشن بوده و از مواردی که شبهه ناک بوده، از هر جا به دستش رسیده گرد آورده است.

آری، آثار و عواقب این اموال برای جان او لازم و غیر منفک گردیده و در آستانه وداع و فراق این اموال وارد شده است، به خوبی درک می کند که این اموال را گذارده تا برای دیگران باشد و از پس مرگ از آن استفاده کنند و بدان وسیله در نعمت فرو روند و بهره ها گیرند و بنابراین عیش گران برای آنان و بار گران وزر و وبال بر عهده اوست و چنان بسته شده زنجیرهای گرو آن اموال است که خلاصی از آن متعذر و محال به نظر می رسد.

در این حال که نشانه های مرگ به خوبی پدیدار شده، به شدت انگشت ندامت خود را در برابر عمر از دست داده به دندان می گزد و در برابر بی اعتنائی به آنچه سزاوار بود در ایام عمرش بدان رغبت داشته باشد سخت نگران است.

مرگ نیز کم پیش تر می آید و در تصرف در بدن او قدمی فراتر می نهد تا جایی

که بر گوش او هم غلبه می کند و گوشش به پیروی از زبانش که قدرت خود را از دست داده و از گفتار افتاده بود از قدرت می افتد و شنوایی خود را از دست می دهد. در این حال در میان اهل خود که اطراف او گرد آمده اند به طوری است که نه با زبان می تواند سخن بگوید و نه با گوش سخنی بشنود، ولی با چشمش که هنوز از کار نیفتاده است دائماً در چهره اطرافیان خود نگاه می کند و پیوسته دیدگان خود را به این طرف و آن طرف می گرداند و آنچه را آن ها می گویند، حرکت زبان های آن ها را با چشم می بیند، ولی برگشت صدای آن ها را با گوش نمی شنود.

مرگ پیوسته قدم جلوتر می گذارد و با او چسبندگی بیشتری پیدا می کند، تا آن که چشم او نیز به دنبال گوشش بسته می شود و جانش از کالبدش بیرون می رود و به صورت مرداری در بین اهل خود در می آید، به طوری که تمام اهل و نزدیکان او از او به وحشت می افتند و از کنار او دور می شوند و آن مرده مسکین نیز نمی تواند با گریه خود به گریه آنان کمک دهد و جواب سخن یکی از آنان که در سوگ او به ناله و فغان سخنانی را خطاب به او می نمایند پاسخ گوید!!

سپس جنازه او را برمی دارند، به سوی گوری که برای او می کنند می برند و او را در دل زمین به عملش می سپارند و از او دور می شوند و از زیارت و دیدار او منقطع می گردند (۱).

شیخ کلینی در کتاب «الکافی» از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سیکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که:

چشم دردی عارض امیر المؤمنین علیه السلام شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت آن جناب آمد و دید از شدت درد فریاد می کشد، فرمودند: یا علی! جزع و فزع داری یا

ص: ۲۰۷

شدت درد و ناراحتی تو را بدین صورت درآورده؟

عرضه داشت: یا رسول الله! به مدّت عمرم به دردی به این شدت مبتلا نشده بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! چون ملك الموت برای قبض روح کافر حاضر شود با او سیفودی (۱) از آتش است و با آن سفود روحش را قبض می کند و این گونه قبض روح برای کافر آن چنان دشوار است که از شدت آن، جهنّم به فریاد می آید!!

امیر المؤمنین علیه السلام از جای برخاست و نشست و عرض کرد: یا رسول الله! این حدیث را برای من تکرار کن، این گفتارت موجب شد که درد خود را فراموش کردم و سپس عرض کرد: آیا این گونه قبض روح اختصاص به کافر دارد یا به کسی از امت تو ممکن است برسد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، به سه دسته: حاکمی که بر مردم ستم روا دارد، کسی که مال یتیم را به ظلم ببرد و شاهی که در محکمه قاضی به باطل و دروغ گواهی دهد (۲).

کشف برزخی برای محدث قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی - که در ورع و تقوا و صداقت و پاکی زبانزد خاص و عام است - به افراد مورد اطمینان فرموده اند: روزی در نجف اشرف برای زیارت اهل قبور و ارواح مؤمنان رفته بودم، در این میان از ناحیه ای دور نسبت به جایی که ایستاده بودم صدای شتری که گویی می خواهند او را داغ کنند بلند شد، به طوری که انگار تمام زمین وادی السلام از صدای نعره او متزلزل و مرتعش بود، من برای استخلاص آن شتر به سرعت بدان

ص: ۲۰۸

۱-۱) - سفود: سفود آهنی است که گوشت را با آن بریان کنند.

۲-۲) - الکافی: ۲۵۳/۳، باب النوادر، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار: ۱۷۰/۶، باب ۶، حدیث ۴۶.

جهت رفتن، چون نزدیک شدم دیدم شتر نیست، بلکه جنازه ای را برای دفن آورده اند و این نعره از این جنازه بلند است و آن افرادی که متصدی دفن او بودند ابدأً اطلاعی نداشته و با کمال خونسردی و آرامش مشغول کار خود بودند.

بدون شک صاحب جنازه مرد ظالم و ستمگری بوده که در اولین وهله از ارتحال به چنین عقوبتی دچار شده است، یعنی قبل از دفن و عذاب قبر از دیدن صور برزخیه وحشتناک گردیده و فریاد برآورده است. چون سکندر را مسخر شد جهان***وقت مرگ او درآمد ناگهان

گفت تابوتی کنید از بهر من***دخمه ای سازید پیش شهر من

کف گشاده دست من بیرون کنید***نوحه بر من هر زمان افزون کنید

تا ز مال و لشکر و ملک و شهی***خلق برینند دست من تهی

گر جهان در دست من بود آن زمان***در تهی دستی برفتم از جهان

ملک و مال این جهان جز پیچ نیست***گر همه یابی چون من جز هیچ نیست(۱)

کشف برزخی برای آقا سید جمال الدین گلپایگانی

مرحوم آیت الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی از علما و مراجع بزرگ اواسط قرن چهاردهم بود، در علمیت و عمل و از جهت قدر و کرامت و پاکی نفس و تقوا مورد تصدیق همگان بود و در مقامات معنوی وی احدی تردید نداشت، آن جناب در امر مراقبت نفس و اجتناب از هوا مقام اول را حایز بود، از صدای مناجات و گریه های نیمه شبش همسایگان وی حکایاتی دارند، همیشه با «صحیفه سجادیه» مأنوس بود، آهش سوزان، اشکش روان و سخنش مؤثر و دلی سوخته داشت.

ص: ۲۰۹

در زمان جوانی در اصفهان تحصیل می نمود و با مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی هم درس و هم مباحثه بود و آیت الله بروجردی چه در زمانی که در بروجرد بودند و چه وقتی که در قم سکونت داشتند، نامه هایی به ایشان می نوشتند و درباره بعضی از مسائل غامضه و حوادث واقعه استمداد می نمودند !!

این مرد بزرگ می فرمودند:

من در دوران جوانی که در اصفهان بودم نزد دو استاد بزرگ مرحوم آخوند کاشی و جهانگیرخان قشقایی درس اخلاق و سیر و سلوک می آموختم و آن ها در این امور مربی من بودند.

به من دستور داده بودند که شب های پنج شنبه و جمعه به بیرون شهر اصفهان به قبرستان تخت فولاد بروم و قدری در عالم مرگ و ارواح تفکر کرده و مقداری هم به عبادت پردازم و صبح برگردم.

عادت من این بود که شب پنج شنبه و جمعه می رفتم و مقدار یکی دو ساعت در بین قبرها و در مقبره ها حرکت می کردم و تفکر می نمودم و بعد از چند ساعت استراحت کرده، سپس برای نماز شب و مناجات برمی خاستم آن گاه نماز صبح را خوانده به اصفهان مراجعت می کردم.

شب های زمستان هوا بسیار سرد بود، برف هم می آمد، من برای تفکر در ارواح و ساکنان وادی آن عالم از اصفهان حرکت کرده و به تخت فولاد آمدم و در یکی از حجرات رفتم، خواستم دستمال خود را باز کرده چند لقمه ای غذا بخورم و بعد بخوابم تا در حدود نیمه شب بیدار شده، مشغول کارهای خود از عبادت و مناجات شوم.

در این حال درب مقبره را زدند، تا جنازه ای را که از ارحام و بستگان صاحب مقبره بود و از اصفهان آورده بودند آنجا بگذارند و شخص قاری قرآن که متصدی

مقبره بود مشغول تلاوت قرآن شود و آنان صبح بازگشته و جنازه را دفن کنند.

آن جماعت جنازه را گذاردند و رفتند و قاری قرآن مشغول تلاوت آیات حق شد.

همین که من سفره خود را باز کردم تا مشغول غذا خوردن شوم دیدم ملائکه عذاب آمدند و مشغول عذاب کردن آن میت شدند.

عین عبارت مرحوم گلپایگانی این است: چنان گرزهای آتشین بر سر او می زدند که آتش به آسمان زیبانه می کشید و فریادهایی از این مرده برمی خاست که گویی تمام این قبرستان عظیم را متزلزل می کرد، نمی دانم اهل چه معصیتی بود؟ از حاکمان جایر و ظالم بود که این طور مستحق عذاب بود؟! و ابداً قاری قرآن اطلاعی نداشت؛ آرام بر سر جنازه نشست و به تلاوت قرآن اشتغال داشت.

من از مشاهده این منظره از حال رفتم، بدنم لرزید، رنگم پرید، هرچه به صاحب مقبره اشاره می کنم که در را باز کن من می خواهم بروم او نمی فهمید، هرچه می خواستم بگویم زبانم بند آمده بود و حرکت نمی کرد، بالاخره به او فهماندم، چفت در را باز کن من می خواهم بروم، گفتم: آقا هوا سرد است، برف روی زمین را پوشانیده، در راه گرگ هست تو را آسیب می رساند، هرچه می خواستم به او بفهمانم که من طاقت ماندن ندارم او ادراک نمی کرد.

به ناچار خود را به در اطاق کشاندم، قاری قرآن در را باز کرد و من بیرون آمدم، با آن که تا اصفهان مسافت زیادی نبود به سختی خود را به شهر رساندم، در مسیر راه چندین مرتبه زمین خوردم، به حجره مدرسه آمدم، یک هفته مرخص بودم مرحوم آخوند و جهانگیرخان به اطاقم می آمدند و از من پذیرایی کرده برای علاج جم به من دوا می دادند، جهانگیرخان برای من گوشت می پخت و به زور به حلق من می کرد تا کم کم قوه گرفتم و برایم بهبودی حاصل شد!!

و نیز آن جناب می فرمودند: روزی در هوای بسیار گرم برای فاتحه اهل قبور به

وادی السَّلام نجف رفتم، برای فرار از گرما به زیر طاقی نشستم، عمامه را برداشته و عبا را کنار زدم که قدری استراحت کرده برگردم، در این حال جماعتی از مردگان با لباس های پاره و مندرس و وضعی بسیار کثیف به سوی من آمدند و از من طلب شفاعت می کردند که وضع ما بد است، از خداوند بخواه ما را عفو کند!

من به ایشان پرخاش کردم و گفتم: هرچه در دنیا به شما گفتند گوش نکردید و حالا که کار از کار گذشته طلب عفو می کنید؟ بروید ای مستکبران، سپس فرمودند: این مردگان شیوخی از عرب بودند که در دنیا مستکبرانه زندگی می کردند و قبورشان در اطراف قبری بود که من روی آن نشسته بودم!!

این بود شمه ای از احوال متکبران و ستم پیشگان در عالم برزخ و اما آنچه در قیامت به عنوان جزای عمل خواهند دید در این جزوه قابل بازگو کردن نمی باشد، شما می توانید در این زمینه به آیات مربوط به قیامت کفار و معاندان و روایات بسیار مهمی که از اهل بیت طاهرین علیهم السلام رسیده مراجعه کنید.

من بلبل عشق تو در این گلستانم***آتش زند داغ فراق آشیانم

مرغی شکسته بالم از بیداد صیاد***رحم ای خدای دادگر بر جسم و جانم

آواره ام در کوه و صحرای فراق***موسی صفت جویای خضر بی نشانم

هفتاد رفت از عمر و دل را دنیی دون***گیرد به بازی باز و پندارد جوانم

آه از شب تار فراق ماه رویا***کو روز وصلت تا به شادی جان فشانم

خون شد دلم از جور و بیداد زمانه***مژده بده وصلی که آساید روانم

نتوان ز صیادان در این صحرا شد ایمن***آلا که بخشد چشم پرنازت امانم

آزادی و امن و سلامت خواهی ای دل***در ملک عشق است و دیار دلستانم

گاهی الهی را ز غم چون شمع سوزد***سازد دل پروانه بی تاب و توانم(۱)

[ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَ يَقَطَعُ مَنَابِتَ الْعُقَلِهِ وَ يُقَوِّى الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ يُرِقُّ الطَّنَبُ وَ يَكْسِرُ اَعْلَامَ الْهَوَى وَ يُطْفِئُ نَارَ الْجِرْصِ وَ يُحَقِّرُ الدُّنْيَا.

وَ هُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: فَكُرِّ سَاعَهُ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ مَا يَجُلُّ اَطْنَابَ خِيَامِ الدُّنْيَا وَ يَشُدُّهَا فِي الْآخِرَةِ.

وَ لَا يَشُكُّ بِنُزُولِ الرَّحْمَةِ عَلَيَّ ذِكْرُ الْمَوْتِ بِهِذِهِ الصَّفْهِ وَ مَنْ لَا يَعْتَبِرُ بِالْمَوْتِ وَ قَلَّ حِيلَتِهِ وَ كَثُرَ عَجْزُهُ وَ طَوَّلَ مُقَامِهِ فِي الْقَبْرِ وَ

توجه به مرگ

در پایان این بخش به ترجمه اصل روایت باب مرگ که از «مصباح الشریعه» نقل شد عنایت کنید:

توجه به مرگ از بین برنده شهوات غلط نفس و ریشه کن کننده علل غفلت از حق و تقویت کننده دل به مواعید حق و نرم کننده طبع و شکننده آثار هوا و خاموش کننده آتش حرص و بی اعتبار کننده قدر دنیا در نظر انسان است و همین است تفسیر کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

یک ساعت فکر از یک سال عبادت بهتر است و آن فکر مردن و کوچ کردن از دنیا به آخرت و برکندن خیمه حیات از این جهان و زدن آن خیمه در آن جهان است.

ص: ۲۱۲

شکی نیست که اندیشه در مرگ سبب نزول رحمت حق به سوی آدمی است، کسی که به فکر مرگ و عدم چاره اش در آن زمان و عجز و انکسارش در آن وقت و طول اقامتش در قبر و حیرت و تعجبش در قیامت نیست، خیری در حیات و زندگی ندارد.

ص: ۲۱۴

[قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَكْثَرُوا ذِكْرَ هَادِمِ اللَّذَاتِ، قِيلَ: وَ مَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ الْمَوْتُ. فَمَا ذَكَرَهُ عَبْدٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ فِي سَعَةِ الْأَضَاقَتِ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَلَا فِي شِدَّةِ الْأَتْسَعَتِ عَلَيْهِ.

وَالْمَوْتُ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ وَ آخِرُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الدُّنْيَا فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ أَكْرَمَ عِنْدَ النُّزُولِ بِأَوْلِيهَا، وَ طُوبَى لِمَنْ أَحْسَنَ مُشَايَعَتَهُ فِي آخِرِهَا. وَ الْمَوْتُ أَقْرَبُ الْأَشْيَاءِ مِنْ وُلْدِ آدَمَ وَ هُوَ يُعِيدُهُ ابْعِيدَ فَمَا اجْرَأَ الْإِنْسَانَ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَا اضْعَفَهُ مِنْ خَلْقٍ! وَ فِي الْمَوْتِ نَجَاةُ الْمُخْلِصِينَ وَ هَلَاكُ الْمُجْرِمِينَ وَ لِتَذَلِّكَ اشْتِاقٌ مَنِ اشْتِاقَ إِلَى الْمَوْتِ وَ كَرِهَ مَنْ كَرِهَ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ]

یاد مرگ

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

محوکننده لذت ها را زیاد یاد کنید. گفتند: محوکننده لذت ها چیست؟ فرمود: مرگ.

کسی که در حال وسعت در عیش است، یاد مرگ او را به تنگنا می اندازد و آن کس که در تنگنای زندگی است اندیشه مردن او را از رنج و زحمت در زندگی آزاد می کند.

ص: ۲۱۵

مرگ اولین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا است، خوشا به حال کسی که در وقت ورود به اول منزل مورد کرامت قرار بگیرد و بیاید که مرگ برای او از تمام خوشی های گذشته که در دنیا داشت خوش تر است.

موت از هر چیزی به انسان نزدیک تر است در حالی که آدمی آن را دور می پندارد، انسان با وجود ضعف بنیه چه جرأت سختی بر خود دارد، به این معنی که با نزدیک بودن مرگ به وجودش، چرا به فکر عاقبت نیست؟

مرگ، علت نجات پاکان از زحمت دنیا و موجب شقاوت و هلاکت برای گناهکاران است، از این جهت مخلصان و عارفان عاشق مرگ و بدکاران و آلودگان در وحشت و ترس از مردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس لقای حق را دوست دارد خدا هم لقای وی را عاشق است و هر کس از قرب و لقا کراهت دارد، حضرت حق هم لقای او را کراهت دارد.

ص: ۲۱۶

باب ۸۴ در حساب

اشاره

ص: ۲۱۷

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَوْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِسَابِ مَهْوَلُهُ أَلَا حَيَاءُ الْعَرُضِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ فَضِيحَةُ هَتِكِ السُّرِّ عَلَى الْمَخْفِيَّاتِ لَحَقَّ لِلْمَرْءِ أَنْ لَا يَهْبِطَ مِنْ رُؤُوسِ الْجِبَالِ وَلَا يَأْوِي عُمَرَانًا وَلَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يَنَامُ أَلَا عَنِ اضْطِرَارٍ مُتَّصِلٍ بِالتَّلَفِ وَ مِثْلُ ذَلِكَ يَفْعَلُ مَنْ يَرَى الْقِيَامَةَ بِأَهْوَالِهَا وَ شِدَائِدِهَا قَائِمَةً فِي كُلِّ نَفْسٍ وَ يُعَايِنُ بِالْقَلْبِ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيْ الْجَبَّارِ حِينَئِذٍ يَأْخُذُ نَفْسَهُ بِالْمُحَاسَبَةِ بِهِ كَأَنَّهُ الَّتِي عَرَّصَتْهَا مَدْعُوٌّ وَ فِي عَمْرَاتِهَا مَسْئُولٌ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ] (١).

وَ قَالَ بَعْضُ الْأَئِمَّةِ: حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زِنُوا أَعْمَالَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا.

قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: ذِكْرُ الْجَنَّةِ مَوْتُ وَ ذِكْرُ النَّارِ مَوْتُ، فَيَا عَجَبًا لِمَنْ يَحْيَىٰ بَيْنَ مَوْتَيْنِ.

رُوي أَنَّ يَحْيَىٰ بْنَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يُفَكِّرُ فِي طَوْلِ اللَّيْلِ فِي أَمْرِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَيَسِيهُنَّ لَيْلَتَهُ وَ لَا يَأْخُذُهُ النَّوْمُ ثُمَّ يَقُولُ عِنْدَ الصَّبَاحِ:

اللَّهُمَّ ائِنَّ الْمَفْرُؤَ وَ ائِنَّ الْمُسْتَقْرُّ؟ اللَّهُمَّ ائِنَّكَ.

ص: ٢١٩

[لَوْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِسَابِ مَهْوَلُهُ أَلْمَا حَيَاءُ الْعَرِضِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَفَضِيحُهُ هَتِيكَ السِّرِّ عَلَى الْمَخْفِيَّاتِ لَحَقَّ لِلْمَرْءِ أَنْ لَا يَهْبِطَ مِنْ رُؤُوسِ الْجِبَالِ وَلَا يَأْوِي عُمَرَانًا وَلَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يَنَامُ إِلَّا عَنِ اضْطِرَارٍ مُتَّصِلٍ بِالتَّلَفِ وَ مِثْلُ ذَلِكَ يَفْعَلُ مَنْ يَرَى الْقِيَامَةَ بِأَهْوَالِهَا وَ شِدَائِدِهَا قَائِمَةً فِي كُلِّ نَفْسٍ وَ يُعَايِنُ بِالْقَلْبِ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ حِينَئِذٍ يَأْخُذُ نَفْسَهُ بِالْمُحَاسَبَةِ بِهِيَ كَأَنَّهُ إِلَى عَرَصَاتِهَا مَدْعُوٌّ وَ فِي غَمَرَاتِهَا مَسْئُولٌ]

مسئله حساب

اگر برای حساب روز قیامت هیچ هول و خوفی جز آثار خجالت عرضه افعال و اعمال به جناب احدیت و رسوایی و دریده شدن پرده ستر که بر گناهان پنهانی است نباشد، جای آن دارد که انسان از قله کوه به زیر نیاید و در آبادی جا نکند و جز به وقت اضطرار نخورد و نیشامد و به غیر زمان ترس از تلف شدن نخواست و چنین بودند انبیا و اولیا و کسانی که عقبات آخرت را با چشم دل می دیدند، به کمترین لباس قناعت می کردند و در معاش از حد ضرورت تجاوز نمی نمودند، در هر نفس قیامت و احوال آن را مشاهده می کردند به نحوی که گویا قیامت برپاست و خلافتی نزد حقند و پروردگار از گفتار و کردارشان حساب می خواهد آن هم دقیق ترین حساب !!

از مسائلی که بر هرکس لازم است در تمام لحظات حیات و آنات زندگی به آن توجه داشته باشد، مسئله برخورد با حساب روز قیامت است که از جانب حضرت حق نسبت به تمام اموری که در زندگی دنیا بر انسان گذشته است اعمال می شود.

امر حساب و مسئله رسیدگی به اعمال چه اعمال ظاهریه چه باطنیه، چه کبیره، چه صغیره امری حتمی و واقعیتی غیر قابل اجتناب است.

پرونده ای که از اعمال انسان به حکم حضرت حق به وسیله ملائکه الهی که در قرآن مجید از آنان به عنوان رقیب و عتید (۱) و یا کرام کاتبین (۲) نام برده شده تنظیم می شود و هماهنگ با برنامه های آن با انسان معامله می شود.

بر اساس آیات کتاب حق دست و پا (۳) و پوست بدن و گوش و چشم (۴) و زمین و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام (۵) و خود حضرت حق (۶) شاهد بر پرونده اعمال انسانند و جای هیچ گونه رد و انکاری نسبت به پرونده تنظیم شده برای انسان نیست.

قرآن مجید از روز قیامت به عنوان روز حساب نام می برد، یعنی روزی که تمام اعمال ظاهری و باطنی بندگان محاسبه می شود و براساس آن حساب با آنان معامله می گردد:

[وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ

ص: ۲۲۱

۱-۱) ق (۵۰): ۱۸.

۲-۲) انفطار (۸۲): ۱۱.

۳-۳) یس (۳۶): ۶۵.

۴-۴) فصلت (۴۱): ۲۰.

۵-۵) توبه (۹): ۱۰۵.

۶-۶) احزاب (۳۳): ۵۲.

عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ [(۱)] .

و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند.

آری، روز حساب روزی است که ایمان و اخلاق و اعمال آدمی به محاسبه کشیده می شوند و آن قدر حساب آن روز دقیق و ظریف است که تمام افراد انسان بهت زده می شوند.

[وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَهُ وَلَا كَبِيرَهُ إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا] [(۲)] .

کتاب [اعمال] هر کسی [در برابر دیدگانش] نهاده می شود، پس مجرمان را می بینی که از آنچه در آن است هراسان و بیمناکند و می گویند: ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته است مگر آن که آن را به حساب آورده؟! و هر عملی را انجام داده اند، حاضر می یابند، و پروردگارت به هیچ کس ستم نخواهد کرد.

آری، خوبی ها و بدی ها، ظلم ها و عدل ها، هرزگی ها و خیانت ها همه و همه در برابر صاحبانش تجسم می یابد.

آنچه دامن آن ها را می گیرد کارهایی است که در دنیا انجام داده اند، بنابراین از چه کسی می توانند گله کنند جز از خودشان.

ص: ۲۲۲

۱-۱ - ص (۳۸): ۲۶.

۲-۲ - کهف (۱۸): ۴۹.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هنگامی که روز قیامت شود، نامه اعمال آدمی را به دست او می دهند، سپس گفته می شود بخوان.

راوی خبر می گوید: از حضرت پرسیدم: آیا آنچه را در نامه است می شناسد و به خاطر می آورد؟

امام فرمود:

همه را به خاطر می آورد هر چشم به هم زدنی، کلمه ای، جابجا کردن قدمی و خلاصه هر کاری انجام داده است و لذا فریادشان بلند می شود و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر آن که آن را احصا و شماره کرده است (۱).

وضع محاسبات در قیامت

اشاره

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که براساس اعمال انسان پنج گونه محاسبه در صحرای با عظمت محشر وجود دارد و آن عبارت است از:

۱- بغير حساب.

۲- سريع الحساب.

۳- حساب يسير.

۴- حساب شديد.

۵- سوء حساب.

ص: ۲۲۳

(۱- ۱) - تفسیر العیاشی: ۳۲۸/۲، حدیث ۳۴؛ بحار الأنوار: ۳۱۵/۷، باب ۱۶، حدیث ۱۰.

[قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ] (۱).

بگو: ای بندگان مؤمن! از پروردگارتان پروا کنید. برای کسانی که در این دنیا اعمال شایسته انجام داده اند، پاداش نیکی است و زمین خدا گسترده است [بر شماست از سرزمینی که دچار مضیقه دینی هستید به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید]. فقط شکیبایان پاداششان را کامل و بدون حساب دریافت خواهند کرد.

تعبیر بغیر حساب بنا بر تحقیقات علمی صاحب «المیزان» (۲) به معنای بی حساب بودن طایفه ای از مردان راه حق است و به عبارت دیگر عبارت است از ورود مؤمن به محشر و بلافاصله ورودش به بهشت بدون این که پرونده او را باز کنند و ترازویی برای سنجش اعمالش قرار دهند!

اینان همان انسان های باکرامتی هستند که برای حفظ ایمان و دین خود و پابرجایی فرهنگ الهی در تاریخ، در برابر انواع مصایب و رنج ها و مشقت ها صبر و استقامت و پایمردی و پایداری کردند و در این زمینه از بذل جان و مال دریغ نورزیدند تا جایی که به شرف لقا و وصال حضرت دوست نایل شدند.

خود این برخورداری که از جانب حضرت حق با عباد مخلص می شود حساب خاصی است که به تعبیر قرآن بغیر حساب است.

ص: ۲۲۴

۱-۱) - زمر (۳۹): ۱۰.

۲-۲) - المیزان: ۱۷/۲۵۸.

آری، مردان راه و عاشقان جمال و عارفان معارف و بیداردلان باحال و سوختگان کوی عشق امتیازی برای تمام انسانها دارند. اینان در تمام لحظات حیات از حضرت دوست غفلت نداشتند، و ذکر و وردی جز ذکر یار بر لب جان و زبان قلبشان نبوده و هیچ عملی را جز به رضای حق انجام ندادند و قدمی جز برای جلب خشنودی معشوق بر نداشتند.

کسی که بر مرض عشق مبتلا گردد*** بود محال که مستوجب شفا گردد
نظر ز چشم سیه مست وی نمی بندم*** گر استخوان من از غصه توتیا گردد
کم است بهر تلافی یک دقیقه هجر*** هزار سال فلک گر به کام ما گردد
فروغ مهر نینم به دور چرخ بلند*** بلی چراغ خموش است و آسیا گردد
بریز باده که قلب سیه ز صیقل عشق*** رسیده وقت که جام جهان نما گردد
اگر به کوچه زلفت صبا گذار آرد*** دچار دزد شب و رهزن بلا گردد
من آن نیم که ز درد فراق ناله کنم*** اگر که بند به بندم ز هم جدا گردد(۱)

۲- سریع الحساب

اشاره

[وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ] (۲).

و گروهی از آنان می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش نگاه دار. اینانند که از آنچه به دست آورده اند، نصیب و بهره فراوانی دارند، و خدا حسابرسی سریع است.

ص: ۲۲۵

۱-۱- صفای اصفهانی.

۲-۲- بقره (۲): ۲۰۱-۲۰۲.

دسته ای از مردم جز امور مادی و مسائل ظاهری هدفی ندارند، اینان از تمام حیات به غیر از خوراک و پوشاک و مسکن و مرکب چیزی نصیبشان نیست، ولی عده دیگر مردمی هستند که از پی معرفت و ایمان، اندیشه و افکارشان محدود به مسائل مادی محض نیست، بلکه شئون دنیایی را به عنوان مقدمه رشد و تکامل معنوی می خواهند و برای آخرتشان سعادت ابدی و همیشگی و این آیه کریمه منطق عالی اسلام را در مسائل مادی و معنوی مشخص می سازد و کسانی را که تنها در مادیات غوطه ورنند محکوم می سازد.

معانی حسنه در روایات

حسنة در آیه شریفه دارای مفهومی وسیع است و تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می گیرد، پاره ای از روایات در توضیح حسنة به بعضی از مصادیق آن اشاره کرده است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أُوْتِيَ قَلْبًا شَاكِرًا وَ لِسَانًا ذَاكِرًا وَ زَوْجَةً مُؤْمِنَةً تُعِينُهُ عَلَىٰ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتِهِ فَقَدْ أُوْتِيَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ وَقِيَ عَذَابَ النَّارِ (۱).

آن کس که خداوند به او قلبی سپاس گزار و زبانی آراسته به یاد حق و همسری با ایمان که وی را در امر دنیا و آخرت یاری کند ببخشد نیکی دنیا و آخرت نصیبش شده و از عذاب آتش بازداشته شده است.

اینان از آنچه کسب کرده اند بهره می برند که خداوند سریع الحساب است. سریع الحساب از اسما حضرت اوست و چون وجود مقدسش مستجمع جمیع صفات

ص: ۲۲۶

کمال است و برای حضرتش محدودیتی در هستی و قدرت نیست از این جهت رسیدگی به حساب خلاق حتی در یک لحظه برای جنابش امر سختی نیست. در حدیث آمده:

«اللَّهُ سَبْحَانَهُ يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَمْحِ الْبَصْرِ (۱).»

خداوند به اندازه یک چشم به هم زدن به حساب همه خلاق می رسد.

معطلی افراد در روز قیامت در امر محاسبه در رابطه با اعمال آن هاست نه در ارتباط با ضعف حسابگر، آنان که در دنیا حقوق حق و حقوق خلق را معطل کردند، البته در آخرت در مرحله حساب معطل خواهند شد که گاهی هزاران سال آخرتی، معطلی آنان طول می کشد، چنانچه پاره ای از روایات بر این مهم دلالت دارد، ولی آنان که در دنیا به انجام فرایض اقدام کردند و از محرمات روی گرداندند و حق احدی از مردم را معطل نمودند، البته در قیامت در معرض نسیم رحمت سریع الحساب قرار گرفته و یک چشم به هم زدن از قیامت به بهشت می روند، اینان همان انسان هایی هستند که در معارف الهیه از آن ها تعبیر به منبع برکت، چشمه فیض، انسان مؤمن، چراغ راه و موجودی الهی شده است، آن بزرگوارانی که در تمام طول زندگی جز خدا و خشنودی او نظری نداشتند و تلاش آنان فقط و فقط به خاطر تأمین سعادت جاودانی بود و محور عشقی جز حضرت دوست نداشتند.

۳- حساب یسیر

[فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا] (۲).

ص: ۲۲۷

۱- ۱) -بحار الأنوار: ۲۵۳/۷، باب ۱۱.

۲- ۲) -انشقاق (۸۳): ۷-۸.

اما کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند،* به زودی با حسابی آسان به حسابش رسیدگی شود.

آری، اصحاب یمین که همان مردم با ایمان و دارنده اخلاق حسنه و اعمال صالحه اند، در روز قیامت از عفو و رحمت، از لطف و عنایت، از محبت و مرحمت برخوردار می شوند که این واقعیت که نصیب آنان می شود همان حساب یسیر است.

۴- حساب شدید

[وَ كَأَيِّنَ مِنْ قَوْمٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا] (۱).

چه بسیار آبادی ها که [اهلش] از فرمان پروردگارشان و فرستادگانش روی برگرداندند، پس ما آنان را به حساب سختی محاسبه کردیم و به عذاب بسیار شدیدی عذاب نمودیم.

منظور از حساب سخت محرومیت بدکاران از گذشت و عفو و مرحمت و لطف حضرت اوست.

۵- سوء حساب

[الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ* وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ] (۲).

همان کسانی که به عهد خدا [که همانا قرآن است] وفا می کنند و پیمان را

ص: ۲۲۸

۱- ۱) - طلاق (۶۵): ۸.

۲- ۲) - رعد (۱۳): ۲۰-۲۱.

نمی شکنند.*و آنچه را خدا به پیوند آن فرمان داده پیوند، می دهند و از [عظمت و جلال] پروردگارشان همواره در هراسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند.

آری، وقتی یار در صحنه با عظمت قیامت روی به جانب انسان ندارد و از لطف و مرحمت و عنایتش به خاطر تمام آلودگی انسان دریغ دارد و هیچ شافع و ناصری برای نجات انسان لب باز نمی کند و سر و کار مجرم با دادگاه های سخت و ملائکه عذاب و عاملان غضب و خشم الهی است، این را می گویند سوء الحساب !!

فیض آن عارف وارسته و عاشق دل خسته در این زمینه می گوید:

هشدار که هر ذره حساب است در اینجا***دیوان حساب است و کتاب است در اینجا

حشرست و نشورست و صراط است و قیامت***میزان ثواب است و عقاب است در اینجا

فردوس برین است یکی را و یکی را***آزار و جحیم است و عذاب است در اینجا

آن را که حساب عملش لحظه به لحظه است***با دوست خطاب است و عتاب است در اینجا

آن را که گشودست ز دل چشم بصیرت***بیند چه حساب است و چه کتاب است در اینجا

بیند همه پاداش عمل تاره به تاره***با خویش مر آن را که حساب است در اینجا

با زاهدش ار هست خطابی به قیامت***با ماش هم امروز خطاب است در اینجا

ما اگر به دستور قرآن مجید و انبیای عظام و امامان گرامی علیهم السلام لحظات خود را همراه با مراقبه و محاسبه به سر بریم، در فردای قیامت یا جزء بی حسابان به حساب خواهیم آمد یا جزء خوش حسابان، ورنه در ورطه محشر دچار حساب شدید و یا سوء حساب خواهیم شد.

محاسبه اعمال

اشاره

اگر انسان با حساب زندگی کند، یعنی در تمام امور و در کلیه شئون و در هر قدمی که برمی دارد و در هر سخنی که می خواهد بگوید و یا بشنود و خلاصه هر کاری که می خواهد انجام دهد خدا و قیامت را در نظر داشته باشد و عمل و کارش را هماهنگ با خواسته های حق و اوامر و نواهی انبیا و ائمه علیهم السلام انجام دهد، در حقیقت در بهترین حال و عالی ترین موقعیت است.

محاسبه از والاترین منازل عرفانی و کار با قیمت اهل سیر و سلوک است، در این زمینه مقدمه ای را از مقامات معنوی نقل می کنم:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتُنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ] (۱).

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید؛ و هر کسی باید با تأمل بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است.

چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست*** که خدمتی به سزا بر نیامد از دستم (۲).

خدای بزرگ می فرماید:

ص: ۲۳۰

۱- ۱) - حشر (۵۹): ۱۸.

۲- ۲) - حافظ شیرازی.

[فَأَيُّهَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ] (۱).

در هر صورت [تنها وظیفه تو ابلاغ] است و حسابرسی بر عهده ماست.

آنچه از خوب و بد، زشت و زیبا، صواب و خطا، بندگان مرتکب می شوند، خدای متعال حساب آن ها را دارد و در قیامت برابر با آن حساب از آنان حساب می کشد.

[هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ] (۲).

این نوشته ماست که بر پایه حق و درستی بر ضد شما سخن می گوید؛ زیرا ما آنچه را همواره انجام می دادید، می نوشتیم.

این حسابی است که مالک از مملوک یا معبود از عبد دارد، عبد نیز باید دارای حساب باشد.

چه خوش می فرماید حضرت مولی الموحدين امام عارفان امیر المؤمنین علیه السلام:

عِبَادَ اللَّهِ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا وَ حَاسِبُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا (۳).

بندگان خدا! خود را آزمایش و امتحان کنید و در ترازوی حق و حقیقت بسنجید، قبل از این که شما را در میزان قیامت بسنجند و به حساب خود برسید قبل از این که به حساب شما برسند.

سالکین الی الله اهل حسابند، پیوسته به حساب خود می رسند، اگر نفس خطایی کند فوراً علیه او به عتاب برخاسته و آن را تقبیح و توبیخ کنند و با عملی

ص: ۲۳۱

۱-۱ - رعد (۱۳): ۴۰.

۲-۲ - جاثیه (۴۵): ۲۹.

۳-۳ - نهج البلاغه: خطبه ۹۰؛ بحار الأنوار: ۴/۳۱۰، باب ۴، حدیث ۳۸.

مثبت و امری عبادی آن را سرکوب نمایند و به مدار عبادت و تقوا بازگردانند.

عمل خلاف در قلب اثر می گذارد و قلب را کدر و تاریک می کند و مادامی که اثر عمل باقی است قلب گرفته و منقبض است و سالک برای جبران عمل خلاف، به برنامه خیر مبادرت می کند و از خدا می خواهد که از او بگذرد و از قلبش رفع کدورت کند.

سالک اگر متوجه اعمال خلاف نباشد و محاسبه نداشته باشد و سیئات را با حسنات جبران نکند، سیئات رو به فزونی می رود و کدورت قلب زیاد می شود و کار به جایی می رسد که اثر سوء اعمال خلاف، او را سرد و از سیر و سلوک باز می دارد و در این موقع حال طلب هم از او گرفته می شود و دیگر رغبتی برای او نسبت به اعمال خیر و صواب نیست.

تاجر و کاسب برای این که حساب سرمایه خود را داشته باشند چند دفتر دارند، دفتر باطله، دفتر روزنامه، دفتر کل، دفتر صندوق، دفتر انبار، دفتر اموال و بعضی دفاتر دیگر، یک تاجر حسابی همه این دفاتر را دارد، برای این که حساب او روشن باشد. دفتر صندوق صادرات و واردات نقدی را نشان می دهد، دفتر انبار صادرات و واردات جنسی را، دفتر کل بدهکاری و بستانکاری را، دفتر روزنامه عملیات روزانه را.

یک صفحه در دفتر کل سود و زیان در آن ثبت می گردد، این صفحه نشان می دهد تاجر در چه حال است، تاجر وقتی ببیند زیان بر سود غلبه دارد و بدهکاری نسبت به بستانکاری افزون است چقدر مضطرب می گردد؟

سالک نیز باید مانند تاجر همه نوع حساب داشته باشد، حساب چشمش حساب گوشش و حساب زبان و قلبش و حساب دست و پایش برایش معلوم

باشد، بدانند چه عملی دارد، چه می بیند، چه می شنود، چه می گوید، به کدام ناحیه توجه دارد، به کجا می رود، علاقه اش به چیست، با که معاشرت دارد، مقصودش کیست، حساب همهٔ امور را داشته باشد، اگر اهل حساب و محاسبه نباشد چون تاجری است که دفتر حساب و کتاب ندارد و بالاخره ورشکست است.

سالک بعد از عقد توبه در طریق محاسبه قدم می گذارد و واضح است وقتی ضرر دامنگیر کسی شد، در هر امری باشد با احتیاط پیش می رود، تاجر وقتی ضرری متوجه او شد حساب ضرر خود را دارد، همیشه حساب می کند چه وقت جبران ضرر او می شود. آن که به واسطه ارتکاب به امر خلاف دور افتاد و سپس توبه نمود، حساب خلاف و نافرمانی خود را دارد که دیگر مرتکب آن نشود، روی همین اصل محاسبه بعد از عقد توبه است.

سالک و محاسبه سه اصل

در امر محاسبه سالک باید سه اصل را به دقت مورد بررسی قرار دهد و از آن سه موقعیت به نفع خود استفاده کند.

اصل اول: به جنایات و نافرمانی های خود و نعمتی که از طرف حق تعالی بدو رسیده نظر افکنند، این دو را مقابل هم قرار دهد، مسلماً آن که از نور حکمت بی بهره است و سوء ظن به نفس ندارد، نمی تواند در مقام مقایسه برآید، تشخیص نعمت از فتنه یعنی آن نعمتی که جهت آزمایش و امتحان است بسیار امر مشکلی است. استدراج صورتاً احسان ولی در حقیقت خذلان است، در استدراج شخص مست بطر است، یعنی سرگرم نعمت هایی است که حق متعال بدو داده، نعمت او را از یاد خداوند غافل نموده است، ازدیاد نعمت موجب ازدیاد دوری از حق شده، این همان فتنه و آزمایش با نعمت است.

[وَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ] (۱).

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی دانند [به ورطه سقوط و هلاکت می کشانیم تا عاقبت به عذاب دنیا و آخرت دچار شوند.]

اصل دَوْم: این است که سالک بفهمد آنچه از طاعات و عبادات به عهده اوست منتی است از حق بر او و بداند اصلاح حال او با انجام فرایض است و آنچه از او به عنوان طاعت و عبادت صادر می شود جزایی استحقاقاً بر او مترتب نیست، چه قیام به عبودیت واجب و انجام طاعات برای اصلاح حال است.

طیب به مریض نسخه می دهد، طیب به مریض منت دارد، اگر مریض دستور طیب را عملی نمود آیا باید بر طیب منت بگذارد؟!

طاعات و عبادات دواهایی هستند که مرض غفلت و جهل را برطرف می سازند، اگر کسی برای رفع مرض خود به طاعات و عبادات قیام کرد آیا باید بر حق منت بگذارد؟

گروهی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه قبولی دین اسلام منت گذاردند، خطاب رسید:

[يٰمُنُونَ عَلَيْكُمْ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] (۲).

از این که اسلام آورده اند بر تو منت می گذارند؛ بگو: اگر [در ادعای مؤمن بودن] راستگویید، بر من از اسلام آوردن خود منت نگذارید، بلکه خداست که با هدایت شما به ایمان بر شما منت دارد.

ص: ۲۳۴

۱-۱) - اعراف (۸): ۱۸۲.

۲-۲) - حجرات (۴۹): ۱۷.

بندگان حقیقی حضرت حق می گویند: خداوند بر ما منت گذارده که ما را به طاعت و عبادت خود امر نموده است.

اصل سوّم: این که سالک نسبت به عملی که انجام می دهد اظهار رضایت نکند و از عمل خود خرسند نباشد.

سالک اگر به انجام امری قیام نمود باید هیچ گاه از آن امر راضی و خشنود نباشد، چه وقتی نفس از انجام امری راضی شد، رضایت نفس نتیجه را عکس می کند.

امری که نفس راضی باشد حق راضی نیست، امری که حق راضی باشد نفس راضی نیست. به همین جهت فرموده اند:

اعْدِي عَدُوَّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ (۱).

دشمن ترین دشمن تو، تمایلات غیر منطقی توست.

سالک وقتی از انجام عملی اظهار رضایت نمود آن اظهار رضایت حاکی از آن است که سالک هنوز به مقام معبود و عزّت کبریایی او آشنایی حاصل نکرده و نمی داند کسی نتواند حق عبادت و بندگی او را به جای آورد.

سعدی می گوید: عاکفان کعبه جلالش به تقصیر معترف که:

مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ (۲).

آن گونه که شایسته است تو را عبادت نکردیم.

و واصفان جلیه جمالش به تحیر منسوب که:

ص: ۲۳۵

۱- ۱) - مجموعه ورام: ۵۹/۱، باب العتاب؛ بحار الأنوار: ۶۴/۶۷، باب ۴۵، حدیث ۱.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۲۳/۶۸، باب ۶۱.

ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ (۱).

آن گونه که بایسته است تو را شناختیم.

سالک اگر مدعی باشد من خدمتی بسزا انجام داده ام خود را مستحق جزا و پاداش داند، با این که این نظر مردود است و گفته شده که عارف سالک هرگز چنین مطالبی را اظهار نمی کند و ابراز نمی دارد.

اگر رضایت سالک نسبت به انجام فرایض روی این نظر باشد که بگوید: خدای را سپاس گزارم که توفیق به من عنایت کرد که بتوانم نسبت به ادای وظایف قیام کنم، با توجه به این که عمل من شایسته مقام کبریایی و مقبول درگاه الهی نیست، این اظهار رضایت ظاهراً به سالک ضرری نمی رساند. ضرر وقتی است که سالک به عمل خود نظر داشته باشد و آن را در خور مقام کبریایی الهی بداند.

ص: ۲۳۶

[قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ] (۱). وَ قَالَ بَعْضُ الْأَيْمَةِ: حَاسَبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَ زِنُوا أَعْمَالَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا. قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: ذَكَرَ الْجَنَّةَ مَوْتٌ وَ ذَكَرَ النَّارِ مَوْتٌ، فَيَا عَجَبًا لِمَنْ يَحْيَى بَيْنَ مَوْتَيْنِ. رُوِيَ أَنَّ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ يُفَكِّرُ فِي طَوْلِ اللَّيْلِ فِي أَمْرِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَيَسْهَرُ لَيْلَتَهُ وَ لَا يَأْخُذُهُ النَّوْمُ ثُمَّ يَقُولُ عِنْدَ الصَّبَاحِ: اللَّهُمَّ ائِنَّ الْمَفْرُؤَ وَ ائِنَّ الْمُسْتَقْرُّ؟ اللَّهُمَّ ائِنَّكَ]

کَمِّيَّت و كَيْفِيَّتِ اَعْمَال

خداوند متعال در قرآن فرموده:

ما که به کَمِّيَّت و کَيْفِيَّتِ تمام اعمال بندگان آگاهیم همه آن اعمال را از ایشان بازخواست می کنیم هرچند به اندازه ارزنی باشد و هیچ فعل و عملی از هر که باشد خواه کم خواه زیاد، نمی شود که به حساب نیاید و به ترازوی عدالت سنجیده نشود.

بعضی از ائمه عليهم السلام فرموده اند:

ص: ۲۳۷

حساب خویش را برسید، قبل از این که به حسابتان برسند و اعمال خود را بسنجید قبل از آن که اعمالتان را بسنجند.

ابو ذر می فرمود:

یاد بهشت و دوزخ در حقیقت مردن است، چرا که رسیدن به آن دو پس از مرگ میسر است و ای عجب از انسانی که با وجود حقیقت داشتن مرگ از مردن غافل است.

نقل شده که:

حضرت یحیی تمام شب را به فکر بهشت و دوزخ بود، چون صبح می رسید می گفت: الهی! گریزگاه کجاست و قرارگاه در چه جایی است؟ پس از آن می گفت:

خدایا! گریز به سوی توست و مفرّ و مأمن من تویی.

ص: ۲۳۸

باب ۸۵ در حُسن ظنّ

اشاره

ص: ۲۳۹

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

حُسْنُ الظَّنِّ اضْيَلُّهُ مِنْ حُسْنِ اِيْمَانِ الْمَرْءِ وَ سِيْلَامِهِ صِيْدْرِهِ وَ عَلَامَتُهُ اَنْ يَرَى كُلَّ مَا نَظَرَ اِلَيْهِ بِعَيْنِ الطَّهَارَةِ وَ الْفُضْلِ مِنْ حَيْثُ رُكِبَ فِيهِ وَ قُذِفَ مِنْ الْحَيَاءِ وَ الْأَمَانَةِ وَ الصِّيَانَةِ وَ الصَّدْقِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَحْسِنُوا ظُنُونَكُمْ بِأَخْوَانِكُمْ تَغْتَنِمُوا بِهَا صَفَاءَ الْقَلْبِ وَ نِقَاءَ الطَّبَعِ.

قَالَ أَبِي بَنْ كَعْبٍ: إِذَا رَأَيْتُمْ أَحَدَ أَخْوَانِكُمْ فِي خَصِيْلِهِ تَسْتَكْرِوْنَهَا مِنْهُ فَتَأْوِلُوهَا سَبْعِينَ تَأْوِيلًا فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ قُلُوبُكُمْ عَلَيَّ أَحَدَهَا وَ الْآ فَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ حَيْثُ لَمْ تُعْذِرُوهُ فِي خَصِيْلِهِ يَسْتُرُهَا عَلَيْهِ سَبْعُونَ تَأْوِيلًا وَ أَنْتُمْ أَوْلَى بِالْإِنْكَارِ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ مِنْهُ.

أَوْحَى اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَكَرَ عِبَادِي آلَائِي وَ نِعْمَائِي فَانْتَهَمَ لَمْ يَرَوْا مِنِّي الْآ الْحَسَنَ الْجَمِيلَ لِنَلَّا يَظُنُّوا فِي الْبَاقِي الْآ مِثْلَ الَّذِي سَلَفَ مِنِّي إِلَيْهِمْ، وَ حُسْنُ الظَّنِّ يَدْعُو إِلَيَّ حُسْنِ الْعِبَادَةِ وَ الْمَعْرُورُ يَتِمَادِي فِي الْمَعْصِيَةِ بِهِ وَ يَتَمَنَّى الْمَغْفِرَةَ وَ لَا يَكُونُ حُسْنُ الظَّنِّ فِي خَلْقِ اللهِ الْآ الْمُطِيعُ لَهُ يَرْجُو ثَوَابَهُ وَ يَخَافُ عِقَابَهُ.

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: يَحْكِي عَنْ رَبِّي تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي بِي يَا مُحَمَّدُ فَمَنْ زَاغَ عَنْ وَفَاءِ حَقِيقَتِهِ مُوجِبَاتِ ظَنِّهِ بِرَبِّي فَقَدْ اغْطَمَ الْحُجَّةَ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَ كَانَ مِنَ الْمَخْدُوعِينَ فِي أَسْرِ هَوَاهُ.

ص: ٢٤١

[حُسْنُ الظَّنِّ اضْمِلُهُ مِنْ حُسْنِ اِيْمَانِ الْمَرْءِ وَ سَلَامِهِ صَدْرِهِ وَ عَلَامَتُهُ اَنْ يَرَى كُلَّ مَا نَظَرَ اِلَيْهِ بِعَيْنِ الطَّهَارَةِ وَ الْفَضْلِ مِنْ حَيْثُ رُكِبَ فِيهِ وَ قُدْفُ مِنَ الْحَيَاءِ وَ الْاَمَانَةِ وَ الصِّيَانَةِ وَ الصَّدَقِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَحْسِنُوا ظُنُونَكُمْ بِإِخْوَانِكُمْ تَعْتَمِدُوا بِهَا صِفَاءَ الْقَلْبِ وَ نَقَاءَ الطَّبَعِ. قَالَ ابْنُ كَعْبٍ: إِذَا رَأَيْتُمْ أَحَدَ إِخْوَانِكُمْ فِي خَصِيْلِهِ تَشْتَكِرُونَهَا مِنْهُ فَتَأْوِلُوهَا سَبْعِينَ تَأْوِيلًا فَإِذَا اطْمَأْنَنْتَ قَلْبُوكُمْ عَلَيَّ أَحَدِهَا وَ الْآ فُلُومُوا أَنْفُسَكُمْ حَيْثُ لَمْ تُعْذِرُوهُ فِي خَصِيْلِهِ يَشْتَرُهَا عَلَيْهِ سَبْعُونَ تَأْوِيلًا وَ أَنْتُمْ أَوْلَى بِالْإِنْكَارِ عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ مِنْهُ]

حسن ظن

مسئله حسن ظن با به عبارت ديگر خوش گمانی به حق و به عباد حق از مهم ترين مسائل الهی و اسلامي است.

خوش گمانی به حضرت حق و به عنايات و الطاف حضرت او البته پس از ايمان و عمل واقعي است که از طرف خداوند و انبيا و اوليا به انسان سفارش شده که هر کس آراسته به چنین حالی شود، شوق و ذوق او نسبت به عبادت و سفر به سوی دوست فوق العاده زياد می شود و بیش از پیش به آراستن و پيراستن خود اقدام می نماید، بدگمانی نسبت به جناب حق ثمره ای جز کسالت نسبت به عبادت و ناامیدی از رحمت حضرت دوست ندارد.

خوش گمانی و حسن ظنّ به مردم امری لازم و حقیقتی واجب است، چرا که اعتبار و آبروی مردم و خلق خداوند در گرو حسن ظن و خوش گمانی انسان به مردم است، اگر بنا باشد انسان در کمترین و کوچک ترین کاری که از مردم می بیند به مردم بدگمان شود و محمل صحّتی برای کار مردم نسازد، پس چه آبرو و اعتباری برای مردم و افراد در بین خودشان خواهد ماند؟

آنان که نسبت به مردم بدگمانند چه این که گمان بد خود را اظهار کنند و یا ابراز نمایند از نظر شارع مقدّس گنهکارند و بدگمانی آنان نسبت به مردم در پرونده ایشان ثبت می شود و در میزان قیامت به محاسبه گذاشته خواهد شد!!

امام صادق علیه السلام درباره حسن ظنّ به خلق می فرمایند:

مایه و اصل و ریشه خوش گمانی ایمان قوی و نیکوی انسان و سالم بودن سینه و دل اوست از اخلاق سوء و علامت آن این است که به هر چیزی نظر می کند با چشم پاک و نظر فضیلت باشد و این حقیقت به خاطر آن است که در وجود او صفات و حالاتی ترکیب شده و در قلبش مایه هایی به ودیعت گذارده شده که طبیعت و اقتضای آن ها حسن ظن پیدا کردن است که بی توجّهی به آن صفات و به کار نگرفتن آن اوصاف عین ظلم به خود و به دیگران است و آن صفات عبارت است از صفت: حیا و امانت و صیانت و صدق.

مقتضای حیا حسن نظر و خوش گمانی و شرم داشتن از پیدا کردن بدبینی و بدگمانی است و هم چنین امانت داشتن و امن خاطر بر خلاف خیانت و تعدّی به حقوق دیگران است و درستی و صدق باطن، خواهان صفا و صمیمیت و مخالف کردار و گفتار و پندار نادرست است و هم چنین است صفت حفظ و نگهداری خود از معایب و نواقص و نقاط ضعف که نمی گذارد آدمی به عیب سوءظن و بدگمانی آلوده شود.

خوش گمانی نتیجه مهذب بودن دل از صفات رذیله و آرایش آن با صفات حمیده است و بدون این دو مقدمه هرگز امکان پذیر نیست آدمی دارای حسن ظن شود. قلبی که صفت بخل یا حسد یا کبر یا عجب یا علاقه به دنیا و تمایلات نفسانی در آن رسوخ کرده است چگونه امکان دارد که نسبت به دیگران خوش بین و خیرخواه و با محبت بوده و خیر و سعادت و نفع و بزرگی آنان را بخواهد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

در حق برادران دینی خود گمان نیکو داشته باشید تا دل های شما صفا و طهارت پیدا کند.

ابو بن کعب گفت: چون یکی از برادران دینی خودتان را در یک حالت ناپسند و یا عملی مکروه دیدید، تا هفتاد مرتبه فعل او را تأویل به خوبی و حمل بر معنای مطلوب کنید و اگر بعد از این تأویل باز دل های شما آرامش پیدا نکرد البته خود را ملامت و سرزنش کنید که نتوانستید خصلتی را که از یک فرد مسلمان دیدید و تا هفتاد مرتبه جای تأویل داشت پرده پوشی کرده و او را معذور بدارید، پس شما با این نفس مضطرب سزاوارتر به ملامت هستید.

سوء ظن در قرآن مجید

اشاره

[وَ مَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا] (۱).

و هر کس مرتکب خطا یا گناهی شود، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، بی تردید بهتان و گناهی آشکار بر دوش گرفته است.

ص: ۲۴۴

در این آیه که در مورد تهمت نازل شده، تعبیر لطیفی به کار برده شده و آن این که گناه را به منزله تیر قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله پرتاب به سوی هدف. اشاره به این که همان طور که تیراندازی به سوی دیگری ممکن است آبروی او را که به منزله خون اوست از بین ببرد. بدیهی است وزر و وبال این کار برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده باقی خواهد ماند.

[وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا] (۱).

و از چیزی که به آن علم نداری [بلکه برگرفته از شنیده ها، ساده نگری ها، خیالات و اوهام است] پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی اند] مورد بازخواست اند.

[لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ * لَوْلَا جَاءُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ * وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ] (۲).

چرا هنگامی که آن [تهمت بزرگ] را شنیدید، مردان و زنان مؤمن به خودشان گمان نیک نبردند [که این تهمت کار اهل ایمان نیست] و نگفتند:

این تهمتی آشکار [از سوی منافقان] است؟! [که می خواهند در میان اهل ایمان فتنه و آشوب و بدبینی ایجاد کنند]* چرا بر آن تهمت، چهار شاهد

ص: ۲۴۵

۱-۱) - اسرا (۱۷): ۳۶.

۲-۲) - نور (۲۴): ۱۲-۱۵.

نیاوردند؟ و چون شاهدان را نیاوردند، پس خود آنان نزد خدا محکوم به دروغگویی اند؛* و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت بر شما نبود، به یقین به خاطر آن تهمت بزرگی که در آن وارد شدید، عذابی بزرگ به شما می رسید.* چون [که آن تهمت بزرگ را] زبان به زبان از یکدیگر می گرفتید و با دهان هایتان چیزی می گفتید که هیچ معرفت و شناختی به آن نداشتید و آن را [عملی] ناچیز و سبک می پنداشتید و در حالی که نزد خدا بزرگ بود.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا] (۱).

ای اهل ایمان! از بسیاری از گمان ها [در حق مردم] پرهیزید؛ زیرا برخی از گمان ها گناه است، و [در اموری که مردم پنهان ماندنش را خواهانند] تفحص و پی جویی نکنید.

سوء ظن در روایات

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْبُهْتَانُ عَلَى الْبَرِيِّ اثْقَلُ مِنَ الْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ (۲).

امام صادق علیه السلام می فرماید: تهمت زدن بر پاک دامن، از کوه های سر به فلک کشیده بارش در پیشگاه خدا سنگین تر است!!

حضرت علی علیه السلام فرمود:

مؤمن با برادر مؤمنش حيله نمی کند و به خیانت نمی نماید و وی را سرکوب

ص: ۲۴۶

۱- ۱) - حجرات (۴۹): ۱۲.

۲- ۲) - الأمالی، شیخ صدوق: ۲۴۴، المجلس الثالث و الأربعون، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۹۴/۷۲، باب ۶۲، حدیث ۳.

نمی کند و به او تهمت نمی زند و به او نمی گوید از تو بیزارم.

اگر چیزی از برادر مؤمنت دیدی عذری برایش اقامه کن، اگر عذری نیافتی آن قدر سعی کن تا عذری بیابی، سوء ظن به مردم را که مادر بسیاری از گناهان است رها کنی که خدای عزّ و جلّ از آن نهی کرده است (۱).

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ تَلٌّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَهُ فِيهِ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به مرد و زن مؤمن بهتان بزند و در حق آنان مسئله ای را مطرح کند که در آنان نیست، خداوند در قیامت او را بر تلی از آتش قرار می دهد، تا از آنچه در حق دیگران گفته و باعث آبروی آنان شده تبرئه شود !!

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا كُفْرًا وَ الظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ اكْذِبُ الْكُذِبِ (۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از بدگمانی در حق مردم بپرهیزید که دروغ ترین دروغ ها بدگمانی است.

از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: فاصله بین حق و باطل چه اندازه است ؟

فرمود: چهار انگشت. آن گاه دست خود را بین گوش و چشم خویش قرار داد و فرمود: آنچه را دیده ات ببیند حق است و آنچه را گوشت بشنود اکثرش باطل است (۴).

ص: ۲۴۷

۱- ۱) - الخصال: ۶۲۲/۲، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار: ۱۹۴/۷۲، باب ۶۲، حدیث ۴.

۲- ۲) - عیون اخبار الرضا: ۳۳/۲، باب ۳۱، حدیث ۶۳؛ بحار الأنوار: ۱۹۴/۷۲، باب ۶۲، حدیث ۵.

۳- ۳) - قرب الإسناد: ۱۵؛ وسائل الشیعه: ۵۹/۲۷، باب ۶، حدیث ۳۳۱۹۲.

۴- ۴) - الخصال: ۲۳۶/۱، حدیث ۷۸؛ بحار الأنوار: ۱۹۵/۷۲، باب ۶۲، حدیث ۹.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ إِنْمَاتَ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه مؤمن برادرش را متهم کند، ایمان در قلبش چون نمک در آب، آب می شود.

آیات و روایاتی که در این زمینه نقل شد برای کسی که بخواهد از این گناه عظیم دست بردارد کافی می باشد.

راستی، قلب به هنگامی که از مسیر الهی منحرف شود و پس از انحرافش زبان را به استخدام بگیرد چه ضربه های غیر قابل جبرانی که به مردم آبرودار و افراد مظلوم و بی گناه نمی زند!

اگر لطف دوست و عنایت یار دستگیر انسان نباشد آدمی برای ابد روی سعادت را نخواهد دید و به وصال حضرت حق نایل نخواهد شد و از فیوضات ربانیة فیض نخواهد برد.

ص: ۲۴۸

۱-۱) - الکافی: ۳۶۱/۲، باب التهمه و سوء الظن، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۳۰۲/۱۲، باب ۱۶۱، حدیث ۱۶۳۵۹.

[اَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَكَرَ عِبَادِي آلائِي وَنِعْمَائِي فَإِنَّهُمْ لَمْ يَرَوْا مِنِّي إِلَّا الْحَسَنَ الْجَمِيلَ لِنَلَّا يَظُنُّوا فِي الْبَاقِي إِلَّا مِثْلَ الَّذِي سَلَفَ مِنِّي إِلَيْهِمْ، وَحُسْنُ الظَّنِّ يَدْعُو إِلَى حُسْنِ الْعِبَادَةِ وَالْمَغْرُورُ يَتِمَادِي فِي الْمَعْصِيَةِ بِهِ وَيَتَمَنَّى الْمَغْفِرَةَ وَلَا يَكُونُ حُسْنُ الظَّنِّ فِي خَلْقِ اللَّهِ إِلَّا الْمُطِيعُ لَهُ يَرْجُو ثَوَابَهُ وَيَخَافُ عِقَابَهُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَحْكِي عَنْ رَبِّهِ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عِبْدِي بِي يَا مُحَمَّدُ فَمَنْ زَاغَ عَنْ وَفَاءِ حَقِيقَةِ مُوجِبَاتِ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ فَقَدْ اغْطَمَ الْحُجَّةَ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَكَانَ مِنَ الْمَخْدُوعِينَ فِي أَسْرِ هَوَاهُ]

حسن ظن به خداوند متعال

امام صادق علیه السلام به مسئله حسن ظن به حضرت حق اشاره می کنند و می فرمایند:

خداوند متعال به حضرت داود وحی کرد: بندگان مرا از نعمت های ظاهری و باطنی من که شامل حال آن هاست خبر ده؛ زیرا آنان در طول زندگی خودشان غیر از احسان و خوبی از من ندیده اند، تا برای آینده و جهان دیگر نیز چیزی را غیر از احسان و خوبی از جانب من منتظر نباشند.

حسن ظن داشتن به پروردگار متعال مقتضی آن است که انسان در مقابل احسان و نعمت های او بیشتر سپاس گزاری و عبادت کند و مقتضای فریب خوردن از نفس

و مغرور شدن به خود آن است که انسان از خدای خود غفلت کرده و از عصیان و خلاف خودداری نکند و در عین آلودگی توقع مغفرت و آمرزش داشته باشد که این معنی از مفهوم حسن ظن داشتن بیرون است، همه باید بدانند که حسن ظن پس از ایمان و عمل صالح صحیح است چنانکه آیات کتاب خدا بر آن دلالت دارد.

حسن ظن از کسی حقیقت و واقعیت دارد و از انسانی درست و صحیح است که خود را در برابر انتظار و توقعی که نسبت به احسان و نعمت و رحمت حق دارد وادار به طاعت و سپاسگزاری و انجام وظایف نماید و در عین این که پس از ایمان و عملش حسن ظن دارد، پیوسته از عذاب و قهر الهی و از عصیان و خلاف ترسناک باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت حق نقل می کند:

من همراه حسن ظن بنده ام هستم و برابر گمان نیکوی او با او معامله می کنم و هرگاه کسی به مقتضای حسن ظن خود عمل نکرده و از وفا کردن به لوازم گمان خود کوتاهی کند، هرآینه به ضرر خود قدم برداشته و برخلاف دعوا و اظهار خود سلوک کرده و حجت و دلیل بر علیه او اقامه شده و از جمله کسانی خواهد بود که فریب خورده و پیروی هوا و غفلت و هوس خویش نموده است.

ص: ۲۵۰

باب ۸۶ در تفویض

اشاره

ص: ۲۵۱

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْمَفْوُضُ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ فِي رَاحَةِ الْيَدِ وَالْعَيْشِ الْحَدَائِمِ الرَّغْدِ، وَالْمَفْوُضُ حَقًّا هُوَ الْعَالِي عَنْ كُلِّ هَمٍّ دُونَ اللَّهِ تَعَالَى كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

رَضِيْتُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لِي *** وَقَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى خَالِقِي

كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ فِيمَا مَضَى *** كَذَلِكَ يُحْسِنُ فِيمَا بَقِيَ

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ:

[وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * فَوْقَهُ اللَّهُ سِنَاتٍ مِمَّا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ] (١).

وَالْتَفْوِيزُ خَمْسَةُ أَحْرَفٍ لِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا حُكْمٌ فَمَنْ اتَى بِأَحْكَامِهِ فَقَدْ اتَى بِهِ.

التَّائِي مِنْ تَزَكِ التَّدْبِيرِ فِي الدُّنْيَا، وَالْفَاءُ مِنْ فَنَاءِ كُلِّ هَمٍّ غَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى، وَالْوَاوُ مِنْ وَفَاءِ الْعَهْدِ وَتَضِيدِ الْوَعْدِ، وَالْيَاءُ مِنَ الْيَأْسِ مِنْ نَفْسِكَ وَالْيَقِينِ بِرَبِّكَ، وَالضَّادُ مِنَ الضَّمِيرِ الصَّافِي لِلَّهِ وَالضَّرُورَةَ إِلَيْهِ.

وَالْمَفْوُضُ لَا يُصْبِحُ إِلَّا سَالِمًا مِنْ جَمِيعِ الْآفَاتِ وَلَا يُمَسِي إِلَّا مُعَافَى بِدِينِهِ.

ص: ٢٥٣

برنامه واگذاری تمام امور به حضرت دوست از مهم ترین مسائل و از بهترین حالات است.

تفویض به معنای واگذاری تمام شؤون حیات به نقشه های حق و برنامه های انبیا و اولیای الهی است، این بهترین معنای تفویض است، چنان که از روایت حضرت صادق علیه السلام استفاده می شود.

کسی که امور خود را به حضرت حق واگذار می کند، در راحت همیشگی

و معیشت وسیع دایمی است.

آری، وقتی کسی تمام نقشه های الهی را که منعکس در قرآن و گفتار انبیا و ائمه علیهم السلام است با جان و دل پذیرفت و تسلیم حقایق الهیه شد و بر اساس آن نقشه ها و واقعیات به زندگی ادامه داد از هر جهت راضی و راحت و زندگی بی دغدغه و بی دردسر خواهد بود.

آن کس که به تدبیر خود و تدبیر غیر حق زندگی کند، بدون شک در بن بست و رنج و ناراحتی قرار خواهد گرفت و جز ضایع کردن عمر و دچار شدن به رذایل اخلاقی و شقاوت و نکبت محصولی نصیب او نخواهد شد.

تفویض کننده واقعی کسی است که قصد و همت او از همه مطالب و مقاصدی که غیر حق است بالاتر باشد و در راه خدا و برای حضرت او از تمام امور و موضوعات که به تدبیر نفسانی خود و غیر است صرف نظر کند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

راضی شدم به آنچه خداوند برای من مقرر فرموده و امور خود را به حضرت او واگذاشتم.

خدایی که در گذشته به من احسان کرد، هم چنان در آینده به من احسان خواهد فرمود.

دل چو بستم به خدا حسبی الله و کفی***نروم سوی سوا حسبی الله و کفی

تن من خاک رهش دل من جلوه گهش***سر و جانم به فدا حسبی الله و کفی

او چو دردی دهم یا که داغی نهدم***نبرم نام دوا حسبی الله و کفی

همه نورست و ضیا همه روی است و صفا***همه مهرست و وفا حسبی الله و کفی

او کند مهر و وفا من کنم جور و جفا***من مرض اوست شفا حسبی الله و کفی

گر بخواند بدوم و براند نروم***چون توان رفت کجا حسبی الله و کفی

فیض از اینگونه بگوی در غم دوست بموی***ورد جان ساز دلا حسبی الله و کفی

در معنای دیگر، تفویض و اگذار کردن امور خود است به پروردگار و منظور از امور آن موضوعاتی است که خارج از اختیار انسان بوده و برای او پیشآمد می کند، خواه حوادث آسمانی باشد خواه زمینی.

حقیقت تفویض آن گاه صورت می گیرد که انسان با چشم دل خدای جهان را عالم و محیط و قادر و مهربان ببیند، یعنی معرفت توحیدی مشاهده برای او حاصل شود نه از راه تصور علمی و برهان معمولی.

چون سالک راه توحید به این مقام نایل شد، قهراً در مقابل شهود عظمت و جلال و جمال حق تعالی از خواسته های خود خالی شده و چنان خود را ضعیف و فقیر و محتاج و عاجز و محدود و بی اختیار می بیند که جریان امور خود را از هر جهت چه دنیوی و چه اخروی به خداوند عزیز و اگذار می کند و کمال مرتبه تفویض آن است که انسان چنان غرق وحدت و فنای عظمت و محو نور حقیقت گردد که از خود بی خبر و غافل شود و به جز او چیزی مشاهده نکند و هرچه دارد در راه جلوه

جمال و جلال از دست بدهد و چیزی برای خود نخواهد (۱).

مؤمن آل فرعون و تفویض امور به حق

مؤمن آل فرعون مردی بود از فرعونیان که به نوشته کتب مذهبی پسر عمو، یا پسر خاله فرعون بود و تعبیر به آل فرعون را در قرآن نیز شاهد بر این معنا گرفته اند (۲).

او در بحرانی ترین لحظات به موسی بن عمران پیامبر بر حق خدا ایمان آورد و برای حفظ و حراست جان موسی و پیشرفت فرهنگ حضرت حق در عین بودن مشکلات فراوان پیش گام و پیش قدم بود.

او مدتی در سنگر الهی تقیه و پنهان کاری مذهبی دست به عالی ترین برنامه ها جهت پیشرفت برنامه های الهی موسی در میان فرعونیان و دربار طاغوت زمان زد ولی در آخرین مرحله بنا به فرموده قرآن مجید پرده ها را کنار زد و آنچه گفتنی بود به طور صریح گفت و دشمنان هم درباره او تصمیمات خطرناکی گرفتند.

آن قوم لجوج و مغرور و خودخواه در برابر سخنان این مرد شجاع و با ایمان سکوت نکردند و متقابلاً در جهت شرک و دعوت او به بت پرستی سخن گفتند.

او با تمام وجود فریاد زد: ای قوم! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم اما شما مرا به سوی آتش می خوانید، من سعادت شما را می طلبم و شما بدبختی مرا، من شما را به هدایت می خوانم و شما مرا به بی راهه.

شما مرا دعوت می کنید که به خدای یگانه کافر شوم و شریک هایی که به آن علم ندارم برای حضرت حق قرار دهم، در حالی که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم.

ص: ۲۵۷

۱-۱ - شرح مصباح مصطفوی: ۳۸۶.

۲-۲ - مؤمن (۴۰): ۲۸.

مؤمن آل فرعون در یک مقایسه روشن به آن‌ها یادآوری کرد که دعوت شما دعوت به سوی شرک است، چیزی که حدّ اقل دلیلی بر آن وجود ندارد و راهی است تاریک و خطرناک، اما من شما را به راهی روشن، راه خداوند عزیز و توانا، راه خداوند غفار و بخشنده دعوت می‌کنم.

بت‌هایی که مرا به آن دعوت می‌کنید صاحب هیچ دعوتی در دنیا و آخرت نیستند، این موجودات بی‌حسّ و شعور هرگز مبدأ حرکتی نبوده‌اند و نخواهند بود، نه سخنی می‌گویند، نه رسولانی دارند و نه دادگاه و محکمه‌ای، خلاصه نه گرهی از کار کسی می‌گشایند نه می‌توانند گرهی در کار کسی بزنند.

به همین دلیل باید بدانید، تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خداست، اوست که رسولان خود را برای هدایت انسانها فرستاده و اوست که آن‌ها را در برابر اعمالشان پاداش و کیفر می‌دهد و نیز باید بدانید که اسرافکاران و متجاوزان اهل دوزخند.

به این ترتیب مؤمن آل فرعون سرانجام ایمان خود را آشکار ساخت و خط توحیدی خویش را از خط شرک آلود آن قوم جدا کرد، دست ردّ به سینه نامحرمان زد و یک تنه با منطق گویایش در برابر تمام کفر ایستاد.

در آخرین سخنش با تهدیدی پرمعنی گفت: به زودی آنچه را من امروز به شما می‌گویم به خاطر خواهید آورد و هنگامی که آتش خشم و غضب الهی دامتتان را در این جهان و آن جهان می‌گیرد به صدق گفتار من پی می‌برید.

اما افسوس که آن زمان دیر است، اگر در آخرت باشد راه بازگشت وجود ندارد و اگر در دنیا باشد به هنگام نزول عذاب تمام درهای توبه بسته می‌شود.

آن‌گاه افزود: من تمام کارهای خود را به خداوند یگانه یکتا واگذار می‌کنم که او نسبت به بندگانش بیناست.

[وَ أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ] (۱).

و من کارم را به خدا وامی گذارم؛ زیرا خدا به بندگان بیناست.

به همین دلیل نه از تهدیدهای شما می ترسم و نه کثرت و قدرت شما و تنهایی من مرا به وحشت می افکند، چرا که سر تا پا خود را به کسی سپرده ام که قدرتش بی انتهاست و از حال بندگانش به خوبی آگاه است.

این تعبیر ضمناً دعای مؤدبانه ای بود از این مرد با ایمان که در چنگال قومی زورمند و بی رحم گرفتار بود، تقاضایی بود از پیشگاه پروردگار که در این شرایط او را در کنف حمایت خویش قرار دهد.

خداوند مهربان هم این بنده مؤمن مجاهد را تنها نگذاشت و چنانچه در قرآن مجید می خوانیم خداوند او را از نقشه های شوم و سوء آن ها حفظ فرمود.

[فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ] (۲).

پس خدا او را از آسیب های آنچه بر ضد او نیرنگ می زدند، نگه داشت و عذاب سختی فرعونیان را احاطه کرد.

تعبیر «سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوا» نشان می دهد که اجمالاً توطئه های مختلف بر ضد او چیدند اما این توطئه ها چه بود؟ قرآن سربسته بیان کرده است، طبعاً انواع مجازاتها و شکنجه ها و سرانجام قتل و اعدام بوده است، اما لطف الهی همه آن ها را خنثی کرد (۳).

در «مجمع البیان» آمده که:

ص: ۲۵۹

۱-۱ - مؤمن (۴۰): ۴۴.

۲-۲ - مؤمن (۴۰): ۴۵.

۳-۳ - تفسیر نمونه: ۱۱۰/۲۰ (ذیل آیات ۴۴ و ۴۵ سوره مؤمن).

او با استفاده از یک فرصت مناسب خود را به حضرت موسی رسانید و همراه بنی اسرائیل از دریا عبور کرد.

و نیز گفته اند:

وقتی تصمیم بر قتل او گرفتند به کوهی متواری شد و از نظرها پنهان گشت (۱).

معنای عرفانی تفویض

اشاره

تفویض امر، واگذاری تمام برنامه های اختیاری و غیر اختیاری به خداوند متعال است، به وجهی که از واگذار کننده سلب اختیار و نظر شود.

فرق توکل با تفویض این است که توکل بعد از وقوع سبب و تفویض در قبل و در بعد از سبب است، به این معنی که علت و سببی پیش می آید متوکل به خدا توکل می کند، تفویض واگذاری امور است به حق متعال بدون وجود علت و سبب.

تفویض عین تسلیم و توکل شعبه ای از تسلیم است، متوکل در مقام توکل نمی تواند از خود سلب اختیار کند، ولی مفوض در تفویض از خود سلب اختیار می نماید.

مفوض می گوید:

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم *** لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی (۲)

درجات تفویض

تفویض از توکل به لحاظ معنی وسیع تر و از لحاظ اشاره لطیف تر و بر سه درجه است:

ص: ۲۶۰

۱- ۱) - مجمع البیان: ۶۷۶/۷ (ذیل آیات ۴۴ و ۴۵ سوره مؤمن).

۲- ۲) - حافظ.

درجهٔ اوّل تفویض: آن است که سالک بر نیت و قصد خود تکیه، از مکر حق ایمن و از یاری او مأیوس نباشد، بدانند اگر حق متعال بدو قدرت ندهد بر هیچ عملی قادر نیست.

درجهٔ دوّم تفویض: با مشاهدهٔ اضطراب است، سالک مضطرباً می بیند که عمل او نجات دهندهٔ او و گناه او هلاک کنندهٔ او نیست، هیچ عمل منجی و هیچ گناهی مهلک نیست و سبب موجب اشتغال کسی نمی گردد، مسبب است که امور به ید قدرت لایزالی اوست.

چیزی که مضطرباً سالک را در این مقام به تفویض می کشاند این است که سالک می بیند عمل او فی نفسه موجب نجات او نبوده و گناه او بخصوصه سبب هلاک او نمی گردد، اگر به عنایت به او نظر شود عمل ناقابل او قابل تلقی شده او را به فلاح و رستگاری می رساند، اگر به سبب خلاف و نافرمانی مورد مؤاخذه واقع شود مطرود حق تعالی خواهد بود، چه کسی نیست که بتواند حق نعمت و بندگی حق را بجای آرد، پس ردّ و قبول حق نه به سبب اعمال و افعال است بلکه با نظر لطف و قهر اوست.

چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است*** آن به که کار خود به عنایت رها کند (۱)

درجهٔ سوّم تفویض: با مشاهدهٔ انفراد حق متعال است در حکم، سالک می بیند هر حرکت و سکونی و هر قبض و بسطی تحت حکم و امر حق تعالی است و درمی یابد که انصراف از جمع به تفرقه یا از تفرقه به جمع به ارادهٔ ذات کبریایی الهی است.

ص: ۲۶۱

این درجه از تفویض حدّ اعلای تفویض است، سالک وقتی به شهود درمی یابد که بود و نبود در تحت امر «كُنْ فَيَكُونُ» است و جز ذات اقدس الهی در اراده عالم حاکم و مؤثری نیست و موجودات محکوم به حکم و مأمور به امر او هستند، اراده از او سلب و تفویض خود به خود صورت می گیرد، این تفویض اضطراری و قهری است (۱).

ص: ۲۶۲

۱-۱) - مقامات معنوی: ۱۹/۲.

[وَ التَّفْوِيضُ خَمْسَةُ أَحْرَفٍ لِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا حُكْمٌ فَمَنْ اتَى بِأَحْكَامِهِ فَقَدْ اتَى بِهِ .

التَّاءُ مِنْ تَرْكِ التَّدْبِيرِ فِي الدُّنْيَا، وَ الْفَاءُ مِنْ فَنَاءِ كُلِّ هَمٍّ غَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ الْوَاوُ مِنْ وَفَاءِ الْعَهْدِ وَ تَصْدِيقِ الْوَعْدِ، وَ الْيَاءُ مِنَ الْيَأْسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ الْيَقِينِ بِرَبِّكَ، وَ الضَّادُ مِنَ الضَّمِيرِ الصِّافِي لِلَّهِ وَ الضَّرُورَةِ إِلَيْهِ. وَ الْمُفَوَّضُ لَا يُضَيِّحُ إِلَّا سَالِمًا مِنْ جَمِيعِ الْأَفَاتِ وَ لَا يُمَسِّي إِلَّا مُعَافَى بَدِينِهِ]

ترکیب تفویض

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

تفویض مرکب از پنج حرف است و از برای هر حرفی دلالتی و حکمی است و هر گاه انسانی به مقتضای دلالت این حروف عمل کند هر آینه حقیقت تفویض را بجا آورده است.

تا- دلالت دارد به ترک تدبیرات برای پیش آمدهای دنیوی و واگذارن آن ها به مقدرات حضرت دوست.

فا- اشاره است به فانی شدن هرگونه قصد در اموری که وجهه الهی ندارد.

واو- دلالت دارد به وفا کردن و اجرای وعد و پیمان بین عبد و حق.

یا- دلالت دارد بر یأس از آنچه در تحت قدرت خود یا زیر دست دیگران است

و یقین و اطمینان به پروردگار عالم.

ضاد- دلالت می کند بر ضمیر صاف و پاک و ضرورت و احتیاج و توجه کامل به سوی حق.

و کسی که امور خود را به خداوند تفویض کرد، پیوسته صبح می کند در حالتی که از هرگونه آفات و ابتلائات محفوظ است و شام می کند با عافیت و سلامتی در تمام جهات دینی و روحی.

مشغله عشق چیست خانه برانداختن***فتنه برانگیختن بر سر دل تاختن

حاصل عشاق ازو بی سروسامان شدن***سوختن از تاب درد با غم دل ساختن

شعله زند گز چنین آتش عشق از درون***نیست مرا شمع وار چاره ز بگداختن

با چو تو نقش آوری هر که زند نرد عشق***چاره ندارد مگر هستی خود باختن

از همه کار جهان ما به تو پرداختیم***عمر تلف کردنت جز به تو پرداختن

جز به توام با کسی نیست تعلق که هست***شرط شناساییت غیر تو نشناختن

ناظر روی تو را شرط بود از نخست***پیش نظر هرچه هست از نظر انداختن

دل که ببردی سزد گز بنوازی که هست***قاعده دلبری بردن و بنواختن

هر که چو عبرت نهاد بر خط حکم تو سر***نیست روا بر سرش تیغ جفا آختن

باب ۸۷ در یقین

اشاره

ص: ۲۶۵

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْيَقِينُ يُوَصِّلُ الْعَبْدَ إِلَى كُلِّ حَالٍ سَيْنِيٍّ وَ مَقَامٍ عَجِيبٍ اخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ عِظَمِ شَأْنِ الْيَقِينِ حِينَ ذَكَرَ عِنْدَهُ أَنَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَقَالَ: لَوْ أَزْدَادَ يَقِينُهُ لَمْشَى فِي الْهَوَاءِ. فَدَلَّ بِهَذَا أَنَّ رُتَبَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعَ جَلَالِهِ مَحَلِّهِمْ مِنَ اللَّهِ كَانَتْ تَتَفَاوَلُ عَلَى حَقِيقَةِ الْيَقِينِ لَا غَيْرُ.

وَ لَا - نِهَائِيَّةَ لِيَزِيدَهُ الْيَقِينِ عَلَى الْأَيْدِ. وَ الْمُؤْمِنُونَ أَيْضًا مُتَفَاوَتُونَ فِي قُوَّةِ الْيَقِينِ وَ ضَعْفِهِ فَمَنْ قَوِيَ مِنْهُمْ يَقِينُهُ فَعَلَامَتُهُ التَّوْبَى مِنَ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّةِ إِلَّا بِاللَّهِ وَ الْأَسْتِقَامَةَ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ عِبَادَتِهِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا قَدْ اسْتَوَتْ عِنْدَهُ حَالَتَا الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ وَ الزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ وَ الْمَدْحِ وَ الذَّمِّ وَ الْعِزِّ وَ الدُّلِّ لِأَنَّهُ يَرَى كُلَّهَا مِنْ عَيْنٍ وَاحِدَةٍ.

وَ مَنْ ضَعُفَ يَقِينُهُ تَعَلَّقَ بِالسَّبَابِ وَ رَخَّصَ لِنَفْسِهِ بِذَلِكَ وَ اتَّبَعَ الْعَادَاتِ وَ أَقَاوِيلَ النَّاسِ بِغَيْرِ حَقِيقَةٍ وَ السَّعَى فِي أُمُورِ الدُّنْيَا وَ جَمَعَهَا وَ امْسَاكَهَا، يُقَرُّ بِاللِّسَانِ أَنَّهُ لَا مَانِعَ وَ لَا مُعْطَى إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى وَ أَنَّ الْعَبِيدَ لَا يُصِيبُ إِلَّا مَا رَزَقَ وَ قُسِمَ لَهُ وَ الْجَهْدُ لَا يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ يُنْكَرُ ذَلِكَ بِفِعْلِهِ وَ قَلْبِهِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

ص: ٢٤٧

[يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ] (١).

وَ أَمَّا عَطْفَ اللَّهِ تَعَالَى لِعِبَادِهِ حَيْثُ إِذْنٌ لَهُمْ فِي الْكَسْبِ وَ الْحَرَكَاتِ فِي بَابِ الْعَيْشِ مَا لَمْ يَتَّعِدُوا حُدُودَهُ وَ لَا يَتْرُكُوا فَرَائِضَهُ وَ سَنَّ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي جَمِيعِ حَرَكَاتِهِمْ وَ لَا- يَعْدِلُوا عَنْ مَحَجِّهِ التَّوَكُّلِ وَ لَا- يَقِفُوا فِي مَيِّدَانِ الْحَرْصِ، وَ أَمَّا إِذَا نَسُوا ذَلِكَ وَ ارْتَبَطُوا بِخِلَافِ مَا حَدَّ لَهُمْ كَانُوا مِنَ الْهَالِكِينَ الَّذِينَ لَيْسَ مَعَهُمْ مِنَ الْحَاصِلِ إِلَّا الدَّعَاوَى الْكَاذِبَةُ. وَ كُلُّ مُكْتَسَبٍ لَا يَكُونُ مُتَوَكِّلاً فَلَا يَسْتَجِلِبُ مِنْ كَسْبِهِ إِلَّا نَفْسَهُ إِلَّا حَرَاماً وَ شُبْهَةً، وَ عَلَامَتُهُ أَنْ يُؤْثِرَ مَا يَحْصُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَ يَجُوعَ وَ يُنْفِقَ فِي سَبِيلِ الدِّينِ وَ لَا يُمْسِكُ.

وَ الْمَيِّأُذُونَ فِي الْكَسْبِ مَنْ كَانَ بِنَفْسِهِ مُتَكَسِّباً وَ بِقَلْبِهِ مُتَوَكِّلاً وَ أَنْ كَثُرَ الْمَالُ عِنْدَهُ قَامَ فِيهِ كَالْأَمِينِ عَالِماً بِأَنَّ كَوْنَ ذَلِكَ عِنْدَهُ وَ قُوَّتُهُ سِوَاءً أَنْ أَمْسَكَ أَمْسَكَ لِلَّهِ وَ أَنْ أَنْفَقَ أَنْفَقَ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَكُونُ مَنَعَهُ وَ اعْطَاؤُهُ فِي اللَّهِ.

ص: ٢٤٨

[الْيَقِينُ يُوصَلُ الْعَيْدَ إِلَى كُلِّ حَالٍ سَنِيٍّ وَ مَقَامٍ عَجِيبٍ أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عَنْ عِظَمِ شَأْنِ الْيَقِينِ حِينَ ذُكِرَ عِنْدَهُ
أَنَّ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَقَالَ: لَوْ أَزْدَادَ يَقِينُهُ لَمْشَى فِي الْهَوَاءِ. فَدَلَّ بِهَذَا أَنَّ رُتَبَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
مَعَ جَلَالِهِ مَحَلُّهُمْ مِنَ اللَّهِ كَانَتْ تَتَفَاوَضُ عَلَى حَقِيقَةِ الْيَقِينِ لَا غَيْرُ]

حقیقت یقین

در جلد اول «مصباح الشریعه» درباره یقین از دیدگاه قرآن و روایات و مسائل عرفانی مطالبی نگاشته شد، در این فصل نیازی به توضیح بیشتر دیده نمی شود، تنها به ترجمه روایت اکتفا می گردد و از حضرت دوست متواضعانه درخواست می شود که دل های همه ما را به نور یقین روشن کند که یقین به جناب او مورث بندگی خالص و ترک محرّمات و یقین به رزاقیت حضرتش سبب ترک حرص و طمع و دست برداشتن از مال حرام و حذر از عذاب آخرت و یقین به نبوت و امامت علت هم رنگ شدن با اخلاق انبیا و ائمه علیهم السلام و یقین به مرگ مورث زهد و ورع و پارسایی و پاکدامنی و راحتی و امتیّت است و راه تحصیل این همه یقین انس با قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام و مطالعه در اوضاع و احوال جهان و جهانیان است که دارنده یقین محبوب حقیقی را بر ما سوا ترجیح داده و در زندگیش جز وقار و متانت

و صلاح و سداد و پاکی و طهارت و عشق به جمال و کمال چیزی دیده نمی شود.

صفت یقین به هر حال آدمی را به مرتبه ای بلند و بالا و مقامی شگفت آور می رساند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از حالات عیسی علیه السلام و مسئله از روی آب رفتن وی گفتگو کرد فرمود: هرگاه یقین او از این مرتبه نیز بالاتر می رفت روی هوا حرکت می کرد!!

از این سخن معلوم می شود که مراتب و مقامات انبیا با جلالت و بزرگواری هر یک از آنان تنها به صفت یقین بر همدیگر برتری پیدا می کرد.

ص: ۲۷۰

[و لا- نهائیه لزیاده الیقین علی الاید. و المؤمنون ایضاً متفاوتون فی قوه الیقین و ضمه فمّن قوی منهم یقینه فعلامته التبری من الحول و القوه الا بالله و الاستقامه علی امر الله و عبادته ظاهراً و باطناً قد استوت عنده حالتا الوجود و العدم و الزیاده و النقصان و المیدح و الذمّ و العزّ و الذلّ لانه یرى کلها من عین واحد. و من ضمه یقینه تعلق بالاسباب و رخص لنفسه بذلک و اتبع العادات و اقویل الناس بغير حقیقه و السعی فی امور الدنيا و جمعها و امساکها، یقرّ باللسان انه لا مانع و لا معطى الا الله تعالى و ان العبد لا یصیب الا ما رزق و قسم له و الجهد لا یزید فی الرزق و ینکر ذلك بفعله و قلبه. قال الله تعالى: [یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و الله اعلم بما یکتُمون] (۱)

مراتب یقین

باید توجه داشت که مراتب یقین و درجات آن بی شمار است و افراد مؤمن و اولیای حق از جهت دارا بودن این مرتبه متفاوت می شوند. کسی که در حدّ اعلاى

ص: ۲۷۱

یقین است و این صفت در قلبش فوق العاده تر است اثر و علامتش این است که حول و قوتی در برابر اراده و عظمت حضرت حق برای خود قایل نیست و در وظایف بندگی و انجام اوامر الهی پیوسته کوشا و مستقیم باشد و ظاهراً و باطناً عبادت حق بجا آورد و بود و نبود و زیادی و کمی و مدح و ذم و عزت و ذلت در نظرش یکسان است؛ زیرا این همه حالات مختلف از یک سرچشمه سرازیر و در جریان است.

کسی که یقین او ضعیف و سست باشد، پیوسته در تمام امور متوجه وسایل و اسباب شده و بدون توجه به مسببیت مطلق حق به آن اسباب و وسایل توسل و تمسک پیدا می کند و این معنی را پیش خود جایز دانسته و صحیح تصور می نماید و خلاف اخلاص و توحید به حساب نمی آورد و در تمام امور زندگی بدون دقت و تکیه بر حق از رسوم و عادات مردم هر چند غلط باشد پیروی کرده و گفتار و اقوال دیگران را معتبر می شمارد.

در امور مربوط به زندگی مادی در حدّ خود کوشی سعی نموده و در جمع دنیا و نگهداری و امساک آن سخت اهتمام می ورزد.

او اظهار می دارد که مانع و معطی و دهنده و گیرنده ای جز حق نیست و به هیچ کس نمی رسد مگر آنچه مقرر شده و سعی و کوشش اثری در تغییر مقدرات و در زیادی قسمت ندارد، اما باطن و قلبش مخالف این گفته هاست. چنانچه در قرآن می فرماید:

با زبان اظهار می کنند آنچه در قلوبشان نیست و خدا به آنچه پنهان می دارند آگاه است.

[وَ أَنْمَا عَطَفَ اللَّهُ تَعَالَى لِعِبَادِهِ حَيْثُ إِذِنَ لَهُمْ فِي الْكَسْبِ وَالْحَرَكَاتِ فِي بَابِ الْعَيْشِ مَا لَمْ يَتَعَدَّوْا حُدُودَهُ وَلَا يَتْرُكُوا فَرَائِضَهُ وَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي جَمِيعِ حَرَكَاتِهِمْ وَ لَا يَغْدِلُوا عَنْ مَحَجِّهِ التَّوَكُّلِ وَ لَا يَقِفُوا فِي مَيْدَانِ الْحَرْصِ، وَ أَمَا إِذَا نَسُوا ذَلِكَ وَ ارْتَبَطُوا بِخِلَافِ مَا حَيْدَلَهُمْ كَانُوا مِنَ الْهَالِكِينَ الَّذِينَ لَيْسَ مَعَهُمْ مِنَ الْحَاصِلِ إِلَّا الدَّعَاوَى الْكَاذِبَةُ. وَ كُلُّ مُكْتَسِبٍ لَا يَكُونُ مُتَوَكِّلاً فَلَا يَسْتَجِلِبُ مِنْ كَسْبِهِ إِلَّا نَفْسَهُ إِلَّا حَرَاماً وَ شُبْهَةً، وَ عَلَامَتُهُ أَنْ يُؤْتِرَ مَا يَحْصُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَ يَجُوعَ وَ يُنْفِقَ فِي سَبِيلِ الدِّينِ وَ لَا يُمَسِّكَ. وَ الْمَيَّادُونَ فِي الْكَسْبِ مَنْ كَانَ بِنَفْسِهِ مُتَكَسِّباً وَ بِقَلْبِهِ مُتَوَكِّلاً. وَ أَنْ كَثُرَ الْمَالُ عِنْدَهُ قَامَ فِيهِ كَالْأَمِينِ عَالِماً بِأَنَّ كَوْنَ ذَلِكَ عِنْدَهُ وَ فَوْتُهُ سِوَاءِ أَنْ أَمْسَكَ أَمْسَكَ لِلَّهِ وَ أَنْ أَنْفَقَ أَنْفَقَ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَكُونُ مَنَعُهُ وَ أَعْطَاؤُهُ فِي اللَّهِ]

يقين و توکل

حضرت حق از باب مهر و محبت به بندگان خود اذن داده برای زندگی مادی به کسب و کار اشتغال و رزند، البته به شرط این که از حدود الهی تجاوز نکرده و در تمام حرکات و اعمال و مجاری کسب و کار رضای او را منظور کنند و به حضرت

وی اعتماد نمایند و از آلوده شدن به حرص و طمع بپرهیزند.

چون این حقایق را فراموش کنند یعنی در اتصال به دنیا از حدود حق فراروند و از توکل بگریزند و به حرص و طمع دچار گردند از طایفهٔ هالکین شوند و از زمرهٔ کسانی به حساب آیند که جز ادعای دروغ مایه ای ندارند.

آنان که در رشتهٔ کسب و کار بدون توکلند و مطیع دستورهای دوست نیستند جز مال حرام و اندوخته شبهه ناک برای آنان نماند، علامت متوکل این است که در بذل مال امساک نداشته، بلکه دیگران را بر خود مقدم کرده و از ایثار و انفاق خدشه ای در قلبش نیاید.

متکی به حضرت حق بدنش در کسب و کار و قلبش در خضوع و خشوع نسبت به جناب اوست، چون تحصیل ثروت کرد خود را امین حق بیند و بر این اساس طبق رضای صاحب مال در مال تصرف کند و باقی بودن و فانی شدن مال در نظرش یکسان گردد، در چنین حال بذل و انفاق و امساک و منعش برای خداست و هرگونه تصرفش در ثروت و مال بر طبق برنامه های یار است.

زنده آن باشد که از خود رسته شد***در وجود زنده ای پیوسته شد

چیست پیوستن به او دل باختن***خویش را در پای او انداختن

دست از تدبیر خود برداشتن***اختیار خود به او بگذاشتن

گر همی خواهی حیات خوش گوار***اختیار خود برو با او گذار

باب ۸۸ در خوف ورجا

اشاره

ص: ۲۷۵

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْخَوْفُ رَقِيبُ الْقَلْبِ وَالرَّجَاءُ شَفِيعُ النَّفْسِ، وَمَنْ كَانَ بِاللَّهِ عَارِفًا كَانَ مِنَ اللَّهِ خَائِفًا، وَهُمَا جَنَاحَا الْإِيمَانِ، يَطِيرُ بِهِمَا الْعَبْدُ الْمُحَقَّقُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى، وَعَيْنَا عَقْلُهُ يُبَصِّرُ بِهِمَا إِلَى وَعْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَوَعِيدِهِ وَالْخَوْفُ طَالِعُ عَدْلِ اللَّهِ بِاتِّقَاءِ وَعِيدِهِ، وَالرَّجَاءُ دَاعِي فَضْلِ اللَّهِ وَهُوَ يُحْيِي الْقَلْبَ وَالْخَوْفُ يُمِيتُ النَّفْسَ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُؤْمِنُ بَيْنَ خَوْفَيْنِ، خَوْفِ مَا مَضَى وَخَوْفِ مَا بَقِيَ.

وَبِمَوْتِ النَّفْسِ تَكُونُ حَيَاةُ الْقَلْبِ وَبِحَيَاةِ الْقَلْبِ الْبُلُوغُ إِلَى الْإِسْتِقَامَةِ. وَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَلَى مِيزَانِ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ لَا يَضِلُّ وَلَا يَصِلُ إِلَى مَا مَوْلَاهُ.

وَكَيفَ لَا- يَخَافُ الْعَبْدُ وَهُوَ غَيْرُ عَالِمٍ بِمَا يُخْتَمُ صِدْقِيَّتُهُ وَلَا لَهُ عَمَلٌ يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى تَحْقِيقِهَا وَلَا قُدْرَةٌ لَهُ عَلَى شَيْءٍ وَلَا مَفَرَّةٌ، وَكَيفَ لَا يَرْجُو وَهُوَ يَعْرِفُ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ وَهُوَ غَرِيقٌ فِي بَحْرِ آلاءِ اللَّهِ وَنِعْمَائِهِ مِنْ حَيْثُ لَا تُحْصَى وَلَا تُعَدُّ.

فَالْمُحِبُّ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَى الرَّجَاءِ بِمُشَاهَدَةِ أَحْوَالِهِ بِعَيْنِ سَهَرٍ (١)، وَالزَّاهِدُ يَعْبُدُ عَلَى الْخَوْفِ. قَالَ أَوْيسُ لِهَرَمِ بْنِ حَيَّانٍ: قَدْ عَمِلَ النَّاسُ عَلَى الرَّجَاءِ، تَعَالَى نَعْمَلُ عَلَى الْخَوْفِ.

ص: ٢٧٧

وَ الْخَوْفُ خَوْفَانِ ثَابِتٌ وَ مُعَارِضٌ. فَالْثَابِتُ مِنَ الْخَوْفِ يورِثُ الرَّجَاءَ وَ الْمُعَارِضُ مِنْهُ يورِثُ خَوْفًا ثَابِتًا.

وَ الرَّجَاءُ رَجَاءَانِ عَاكِفٌ وَ بَادٍ. فَالْعَاكِفُ مِنْهُ يُقَوَّى نِسْبَةً الْمَحَبَّةِ، وَ الْبَادِي مِنْهُ يُصَحِّحُ أَصْلَ الْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ وَ الْحَيَاءِ.

ص: ٢٧٨

[الْخَوْفُ رَقِيبُ الْقَلْبِ وَ الرَّجَاءُ شَفِيعُ النَّفْسِ وَ مَنْ كَانَ بِاللَّهِ عَارِفًا كَانَ مِنَ اللَّهِ خَائِفًا، وَ هُمَا جَنَاحَا الْإِيمَانِ، يَطِيرُ بِهِمَا الْعَبْدُ الْمُحَقَّقُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ عَيْنَا عَقْلِهِ يُبْصِرُ بِهِمَا إِلَى وَعْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ وَعِيدِهِ وَ الْخَوْفُ طَائِعٌ عَدَلِ اللَّهِ بِاتِّقَاءِ وَعِيدِهِ، وَ الرَّجَاءُ دَاعِي فَضْلِ اللَّهِ وَ هُوَ يُحْيِي الْقَلْبَ وَ الْخَوْفُ يُمِيتُ النَّفْسَ]

حقیقت خوف و رجا

مسئله خوف و رجا که به فرموده امام صادق علیه السلام برای هر انسان عابدی به منزله دو بال پرواز است در جلد اول کتاب با تمام توابعش از طریق قرآن و روایات و دعاهای مأثوره به طور مشروح مورد بحث قرار گرفت بدین جهت فقط به ترجمه روایت اکتفا می شود.

ترس از مقام حق و یا از عذاب قیامت که معلول انواع گناهان است دیده بان دل و محافظ وجود از افعال و اعمال زشت است و امید و رجا نسبت به رحمت دوست شفیع نفس در پیشگاه حضرت حق است که هرچند آلودگی و گناهت زیاد باشد در صورت توبه به عرصه آمرزش می رسی که چیزی با کرم و عنایت یار برابر نیست.

حاصل این که چنانچه حق به وفور عفو و رحمت و شمول لطف و مکرمت که مشعر رجا و امید است موصوف می باشد، هم چنین بارگاه حریم او به جنود قهر

و سطوت که مورث خوف و بیم است محقوف است، پس باید در بندگان امید و بیم یکسان بوده و هیچ یک بر دیگری زیادت نکند، چنانچه فرموده اند:

هیچ بنده مؤمنی نیست مگر آن که در قلب او دو نور است: نور بیم و نور امید که اگر وزن شوند هیچ یک بر دیگری زیادتی نکند (۱).

هرکس از معرفت بیشتری نسبت به حق برخوردار است خوفش بیشتر است، خوف و رجا دو بال ایمانند که مؤمن با این دو بال به سوی رضوان می پرد و امید و خوف دو چشم عقلند که با این دو چشم وعده و وعید حق یعنی بشارت به بهشت و انداز از جهنم را تماشا می کند. امید، هر عبدی را به جانب کرم می خواند و باعث حیات قلب و نجات دل از افسردگی است و خوف باعث مرگ شهوات و هواهای نفس می باشد.

ص: ۲۸۰

[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُؤْمِنُ بَيْنَ خَوْفَيْنِ، خَوْفٍ مَا مَضَىٰ وَخَوْفٍ مَا بَقِيَ. وَبِمَوْتِ النَّفْسِ تَكُونُ حَيَاةُ الْقَلْبِ وَبِحَيَاةِ الْقَلْبِ الْبُلُوغُ إِلَى الْإِسْتِقَامَةِ. وَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَلَىٰ مِيزَانِ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ لَا يَضِلُّ وَيَصِلُ إِلَىٰ مَأْمُولِهِ. وَكَيْفَ لَا يَخَافُ الْعَبْدُ وَهُوَ غَيْرُ عَالِمٍ بِمَا يُخْتَمُ صِدْقِيَّتُهُ وَلَا لَهُ عَمَلٌ يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَىٰ حَقِيقَاتِهَا وَلَا قُدْرَةٌ لَهُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَلَا مَفْرَءٌ، وَكَيْفَ لَا يَرْجُو وَهُوَ يَعْرِفُ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ وَهُوَ غَرِيقٌ فِي بَحْرِ آلَاءِ اللَّهِ وَنِعْمَائِهِ مِنْ حَيْثُ لَا تُحْصَىٰ وَلَا تُعَدُّ. فَالْمُحِبُّ يَعْبُدُ رَبَّهُ عَلَىٰ الرَّجَاءِ بِمُشَاهَدَةِ أَحْوَالِهِ بَعَيْنٍ سَهْرٍ، وَالزَّاهِدُ يَعْبُدُ عَلَىٰ الْخَوْفِ]

خوف مؤمن

رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود:

مؤمن بین دو خوف است: خوف از گذشته به این که مبدا آنچه از عمر گذشت موافق رضای دوست نگذشته باشد و خوف از آینده که مبدا به هوا و هوس بگذرد و حاصل و ثمری برابر با میل یار به بار نیاورد.

به موت نفس اماره دل زنده می شود و زندگی به سبب حیات دل بر استقامت در عمل و اخلاق قدرت می گیرد.

هر کس حضرت معبود را بر اساس خوف و رجای مساوی عبادت کند هرگز

ص: ۲۸۱

گمراه نمی شود و به امیدی که دارد به رحمت جناب یار می رسد، چرا که امید زیاد به حالت خطرناک امن از عذاب و مکر می رسد و خوف زیاد به یأس از رحمت دوست می کشد و اضافه هر یک بر دیگری خطر عظیم است.

چرا برای عبد خوف نباشد؟ در حالی که عاقبت خود را خبر ندارد که به سعادت ختم می شود یا به شقاوت، از طرف دیگر عمل و کوششی که بتواند به آن تکیه کند و به استناد آن مستحق نتیجه مطلوب و ثواب جمیل باشد، نخواهد داشت؛ زیرا اگر توفیق عملی به دست آید، با توجه و عنایت اوست و باز باید متوجه باشد که هرگز خود او با نیرو و قدرتش نمی توانست کار خوبی انجام داده و یا از عمل بدی پرهیز کند؛ زیرا حول و قوه فقط و فقط از حضرت حق است و بس و عبد غرق در آلاء و نعمای اوست، آلاء و نعمایی که حد و حصر و عدد و شماره ندارد.

خوف و امید هر کدام مسلک خاصّی هستند و هر یک به کسی منسوب است، امید مسلک عاشق است و عاشق همیشه در این احساس است که معشوق چه وقت به آزار و عذاب عاشق راضی است؟!

و خوف مسلک زاهد است که مولای خود را به عنوان سلطان قهر اخذ کرده و از این جهت در جمیع حرکات و سکنات از او خایف و هراسان است که مبادا خلاف میل دوست واقع شود.

[قَالَ أُوَيْسٌ لِهَرَمِ بْنِ حَيَّانَ: قَدْ عَمِلَ النَّاسُ عَلَيَّ الرَّجَاءَ، تَعَالَ: نَعْمَلُ عَلَيَّ الْخَوْفَ.

وَ الْخَوْفُ خَوْفَانِ ثَابِتٌ وَ مُعَارِضٌ. فَالثَّابِتُ مِنَ الْخَوْفِ يورثُ الرَّجَاءَ وَ الْمُعَارِضُ مِنْهُ يورثُ خَوْفًا ثَابِتًا وَ الرَّجَاءُ رَجَاءَانِ عَاكِفٌ وَ بَادٍ. فَالْعَاكِفُ مِنْهُ يُقَوِّي نِسْبَةَ الْمَحَبَّةِ، وَ الْبَادِي مِنْهُ يُصَحِّحُ أَصْلَ الْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ وَ الْحَيَاءِ]

نصیحت اویس قرن درباره خوف

اویس قرن- که از بزرگان قوم و از خواص حضرت مولا و از عارفان عاشق و بیداردلان و اصل است- به هرم بن حیّان گفت:

مردمان کار به خود آسان کرده، بندگی خدا را بر اساس امید انجام می دهند، بیا تا من و تو بر مقتضای خوف عمل کنیم که به احتیاط در دین نزدیکتر است.

خوف دو خوف است:

۱- خوف ثابت.

۲- خوف معارض.

خوف ثابت که مرکوز طبع است و به مقتضای آن اتیان اوامر و اجتناب از نواهی انجام می گیرد و مسامحه که از توابع رجا است از او ناشی نمی شود و به سبب معارضه خوف با رجا تزلزل و اضطراب بهم نمی رساند و این چنین خوف بدون شک

ص: ۲۸۳

عامل مغفرت است.

خوف معارض خوفی است که هر چند گاه معارضه با امید می کند و به سبب معارضه در اساس خوف تزلزل بهم می رساند، اما به ملاحظهٔ مرجحات خوف برگشت به خوف ثابت می کند و مانند خوف ثابت سبب نجات می گردد.

امید هم دو امید است:

امید ثابت.

امید مسافر.

امید ثابت از برای صاحب امید ملکه و فطری است و صفتی است راسخ و این امید موجب قوت عشق و محبت نسبت به محبوب است.

امید مسافر یا غیر ثابت در مرحلهٔ حال است و به مرتبهٔ رسوخ نرسیده و این امید مصحح عجز و تقصیر و حیاست به این معنی که دارندهٔ آن به عجز و تقصیرش راه برده و دانسته که کفایت تمام مهمات فقط به دست حضرت اوست و جنابش وقتی در دنیا با بندهٔ امیدوارش به نیکی معامله کند به طریق اولی معامله اش در آخرت با بنده اش بهتر و نیکوتر است.

ص: ۲۸۴

قال الصادق عليه السلام:

صِفَةُ الرِّضَا أَنْ يَرْضَى الْمَحْبُوبَ وَالْمَكْرُوهَ.

وَالرِّضَا شُعَاعُ نَوْرِ الْمَعْرِفَةِ، وَالرِّاضَى فَاِنْ عَنِ جَمِيعِ اخْتِيَارِهِ، وَالرِّاضَى حَقِيقَةٌ هُوَ الْمَرْضِيُّ عَنْهُ. وَالرِّضَا اسْمٌ يَجْتَمِعُ فِيهِ مَعَانِي الْعُبُودِيَّةِ.

سَمِعْتُ ابِي مُحَمَّدًا الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: تَعَلَّقَ الْقَلْبُ بِالْمَوْجُودِ شَرِّكَ وَبِالْمَفْقُودِ كُفْرٌ وَهُمَا خَارِجَانِ عَنِ سُنَّةِ الرِّضَا. وَاعْجَبُ مِمَّنْ يَدَّعِي الْعُبُودِيَّةَ لِلَّهِ كَيْفَ يُنَازِعُهُ فِي مَقْدُورَاتِهِ؟ حَاشَا الرِّاضِينَ الْعَارِفِينَ.

رضا و خشنودی از حق

گرچه در ضمن مجلدات گذشته، به مناسبت های گوناگون به مسئله رضای عبد از معبود و عاشق از معشوق اشاره شده ولی به خاطر اهمیت مسئله لازم است در این فصل به توضیح بیشتری در این زمینه اقدام شود.

باید دانست که رضای از حضرت دوست فرع معرفت به وجود مقدس او و شؤون او و قضا و قدر او و مصلحت خواهیش نسبت به عبد است.

رضا اگر همراه با معرفت باشد رضای اختیاری است و از ارزش و قیمت برخوردار و مورث اجر عظیم اخروی است ورنه چندان اجری بر آن مترتب نیست، کسی که از نور معرفت محروم است و در برخورد با پیش آمدها و حوادث می گوید:

اگر راضی نباشم چه کنم؟ و یا می گوید: چاره ای جز تسلیم و رضا نیست، این تسلیم و رضا که از عرصه گاه شوق و عشق و محبت و معرفت خارج است فاقد ارزش و اعتبار است و در حریم حرم حضرت یار قابل توجه نیست.

عبد باید به مقررات شرعی الهیه و تکالیف اخلاقیه و عملیه که از جانب حضرت حق به مصلحت دنیا و آخرت او تنظیم شده راضی باشد و با کمال شوق و ذوق به ادای آن ها پردازد.

عبد باید به مقدرات حق در باب خلقت و آفرینشش و صورت و سیرتش در

کمال رضایت باشد که نقاش ازل نقاشی و صورت گریش بجا و عین حکمت و عدل و لطف و مرحمت است.

عبد باید نسبت به اندازه روزی و رزقش که از طریق کار معمول و کسب مشروع به دست می آورد راضی و تسلیم و قانع و شاکر باشد.

عبد باید به داشتن زن و فرزند و پدر و مادر و خواهر و برادر که حضرت دوست برایش مقرر فرموده راضی و خشنود باشد و به کم ظرفیتی یا پرظرفیتی آنان بسازد و در جنب زندگی با آنان چه سخت چه راحت به کمال خود بیفزاید و با صبر و استقامت در کنار آنان خود را به خشنودی حق برساند.

عبد باید به صحت و سلامت و به مرض و نقاهت و به فقر و ثروت و به مکروه و محنت و به راحت و امتیث و به اندوه و شادی که در صورت صحیح برخورد کردن با همه این ها به رشد و کمال می رسد راضی و راحت باشد و خلاصه به آنچه در ظاهر و باطن از جانب دوست به او می رسد، چه دارای شیرینی ظاهر و یا تلخی ظاهر باشد راضی بوده و قلباً اعلام خشنودی و تسلیم کند.

عبد را با چون و چرا نسبت به دستگاه حق و اوضاع آفرینش و پیش آمدها و حوادث و ابتلائات و راحتها و سختی ها اصلاً کاری نیست، او را حالتی است که بر اثر آن حالت تمام هویت و وجودش فریاد می زند:

پسندم آنچه را جانان پسندند

الهی قمشه ای آن مرد پاکباز و آن طایر حریم راز می گوید:

تا چند الهی از جهان نالی***خوش باش که ایزدست سلطاننش

گر زشت بود کنون جهان نقشش***زیبا نگری به چشم عرفانش

در دیده عاشق است گلزاری***خاری که بروید از بیابانش

ایزد همه را کتاب عشق آموخت***در مکتب این بزرگ کیهانش

بس نیست شگفت اگر به یاد آرد*** این کودک خردسال نادانش

نومید مشو که بس گل امید*** بشکفته ز خاطر پریشانش

بالله نتواند آن که بندد کس*** آن در که گشود لطف یزدانش

خلفی اگرش عدوست هست ایمن*** آن کس که خدا بود نگهبانش

رضا از دیدگاه عرفان

اشاره

لاهیجی که در توضیح مسائل عرفانی قدرتی به سزا داشت در شرح این بیت که از عارف شبستری نقل شده:

ارادت با رضای حق شوم ضم*** رود چون موسی اندر باب اعظم

می گوید: ارادت و خواست سالک سایر به جانب حق، با رضای حق منضم شود و اصلاً غیر رضای حق در هیچ امری طلب نماید و ارادت خود از میانه بردارد و در جمیع اقوال و افعال نظرش بر رضای الهی باشد نه به حظ نفس خود و ارادت و رضای او در ارادت و رضای حق محو و متلاشی گشته، خواست الهی شده باشد، قوله تعالی:

[اَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ ۖ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً] (۱).

به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.

اشارت با بشارتی است بر آن که سیر رجوعی مشروط به رضاست و به انتفای شرط انتفای مشروط لازم است. گویا این معنا دارد که راه به رجوع به جانب حق نیست مگر به رضا رود چون موسی اندر باب اعظم، یعنی چون ارادت او با رضای

ص: ۲۹۰

حق منضم شد، همچو موسی پیغمبر در باب اعظم یعنی در مقام رضا بازگشت به جانب الهی نماید.

مشایخ کبار فرموده اند:

الرِّضَا بَابُ اللَّهِ الْأَعْظَمِ وَ جَنَّتُهُ الدُّنْيَا.

مقام رضا باب اعظم خداوند است و باغستان مقام رضا، دنیا است که عرصه گاه تکلیف و مسئولیت است.

و تحقق به مقام رضا به حضرت موسی علیه السلام غالب بوده و قصه آن حضرت دلالت بر این معنی دارد که از ابتدا تا انتها در رضا ید و بیضا نموده است و این آیه کریمه مؤید همین است:

[وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَيَّ أَثَرِي وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى] (۱).

ای موسی! چه چیز تو را شتابان کرد که قبل از قوم خود [در آمدن به کوه طور] پیشی گرفتی؟! * گفت: پروردگارا! من به سوی تو شتافتم تا خشنود شوی. آنان گروهی هستند که اینک به دنبال من می آیند.

و حقیقت رضا بیرون آمدن بنده است از رضای خود به دخول در رضای محبوب و راضی شدن به هرچه حضرت خداوند درباره وی اراده آن چیز نموده باشد، به حیثیتی که هیچ اراده و داعیه او بر خلاف اراده الله نباشد.

[وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ] (۲).

ص: ۲۹۱

۱- ۱ - طه (۲۰): ۸۳-۸۴.

۲- ۲ - و تا خدا نخواهد، نخواهید خواست. انسان (۷۶): ۳۰.

از عارفی پرسیدند که «ما تُریدُ» چه می خواهی؟ فرمود: «أُریدُ أَنْ لا أُریدَ».

می خواهم که مرا هیچ خواست نباشد و اراده من در اراده الله محو باشد تا مراد من مراد حق باشد.

راضی به حق آن کس را توان گفت که او را بر تقدیرات الهی اصلاً اعتراضی نباشد. از آن سالک راه پرسیدند: بنده کی به مقام رضا رسد؟ فرمود: وقتی رسد که در مصیبت و بلا چنان فرحناک و خوش دل باشد که در هنگام نعمت و سرور خوش دل است.

ابی محمد رویم می گوید: رضا آن است که استقبال احکام الهی به فرح و شادمانی نمایی و میان مکروه و مرغوب فرقی ننهی.

آن مرد عارف گفت:

الرِّضَا رَفْعُ الْإِخْتِيَارِ.

رضا آن است که این کس اختیار خود را از میان مرتفع گرداند و هرچه برای وی خواسته باشد بدان راضی بود.

به حضرت امام حسن علیه السلام عرضه داشتند که ابا ذر فرموده:

نزد من درویشی بهتر از توانگری و بیماری بهتر از تندرستی است. امام فرمود که رحمت بر ابا ذر باد، اما من می گویم که هر که کار خویش با خدا گذارد، هرگز تمناً نکند جز آنچه را که خدا از برای او اختیار فرموده است (۱).

شیخ ابو تراب نوربخشی گفته که:

به مرتبه رضا نمی رسد کسی که دنیا را در دل وی مقداری و وقعی بوده باشد.

نقل است که:

ص: ۲۹۲

عَبْتُهُ غَلامِ يَكُ شَبِ بِيا اِستادَه بود تا وقت صَبیح، هَمین می گفَت که الهی! اِگر مرا عذاب می کنی تو را دوست دارم و اِگر رحمت کنی هم دوست می دارم.

ای جفای تو ز دولت خوب تر*** و انتقام تو ز جان محبوبتر

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد** بوالعجب من عاشق و این هر دو ضد(۱)

و علامت رضای حق از بنده آن است که بنده از حق راضی باشد که:

□
[رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ] (۲).

خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند.

علم به رضا

آورده اند که:

شاگردی از استاد خود پرسید که بنده می داند که حضرت حق از وی راضی است یا نمی داند؟ استاد فرمود که نمی داند، چون رضای حق امر غیبی است، شاگرد گفت که بنده رضای حق در خود می داند، استاد گفت: چگونه می داند؟ شاگرد گفت: هر گاه که بنده خود را از حق راضی می یابد، باید بداند که حق از او راضی است، استاد فرمود که احسن است یا غلام.

و مقام رضا که عبارت از رفع اختیار بنده و تساوی نعمت و بلا و شدت و رخا است موسوم به باب الله الاعظم از آن جهت شده که مفتاح مغالقات ابواب باقی مقامات است و فی الحقیقه اشق منازل سالکان راه است.

عارف معارف الهیه، عاشق دلباخته حاجی سبزواری می گوید:

ص: ۲۹۳

۱-۱- مثنوی معنوی، مولوی.

۲-۲- مجادله (۵۸): ۲۲.

تشنه نوش لبث چشمه حیوان چکند***خفته خاک درت روضه رضوان چکند

آن که از خاک نشینان در اهل دل است***تخت جم کی نگرد ملک سلیمان چکند

هر که گردید به دور حرم اهل صفا***نگرد صف صفا قطع بیابان چکند

گیرم آن شه ز کرم داد مرا فیض حضور***دل به این تیرگی و موجب حرمان چکند

رضا خشنودی است و آن ثمره محبت است و مقتضی عدم انکار است، چه به ظاهر و چه در باطن و چه در دل و چه در قول و چه در عمل.

و اهل ظاهر را مطلوب آن باشد که خدا از ایشان راضی باشد تا از خشم و عقاب او ایمن شوند.

و اهل حقیقت را مطلوب آن باشد که از خدای تعالی راضی باشند و آن چنان بود که ایشان هیچ حال از احوال مختلف مانند مرگ و زندگانی و بقا و فنا و رنج و راحت و سعادت و سلامت و مرض و مشقت و غنا و فقر مخالف طبع نباشد و یکی بر دیگر ترجیح ننهند، چه دانسته باشند که صدور همه از باری تعالی است و محبت او در طبایع ایشان راسخ شده باشد. پس بر ارادت و مراد او هیچ مزیدی نطلبند و به هر چه پیش آید راضی باشند.

پس مادام که کسی را اعتراضی بر امری از امور واقع، کائناً من ما کان در خاطر آید یا ممکن باشد که در خاطر آورد از مرتبه رضا بی نصیب باشد.

و صاحب مرتبه رضا همیشه در آسایش باشد، چه او بایست و نبایست نباشد، بل نبایست و بایست او همه بایست باشد [وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ] (۱) دربان بهشت را رضوان خوانده اند.

راضی در هر چه نگه کند به نور رحمت الهی نگرد:

ص: ۲۹۴

الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.

مؤمن با نور الهی نگاه می کند.

چه باری تعالی را که موجد همه موجودات است اگر بر هر امری از امور انکار باشد آن امر را وجود محال باشد و چون بر هیچ امر او را انکار نباشد پس از همه راضی باشد نه بر هیچ فایده متأسف شود و نه به هیچ حادثه مبتهج گردد.

[إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] (۱).

که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

رضا در دلی است که در او غبار نفاق نبود و رضا شاد بودن است در تلخی قضا و ترک اختیار است پیش از قضا و تلخی نایافتن بعد از قضا و جوش زدن دوستی در عین بلا.

رضا رفع اختیار است و بلا را نعمت شمردن، باید که در رضا بجایی رسی که اگر هفت طبقه دوزخ در چشم راست تو نهند، در خاطر تو نگذرد که چرا در چشم چپ نهادند، رضا آرام گرفتن است در تحت مجاری احکام.

زنها برین در دیگر زنی***وز در گه او خیمه فراتر زنی

هرگز نشوی سواره بر اسب مراد***تا دست به فتراک رضا در زنی

و راضی باید که مستقبل و ماضی آزاد آید و بر سر کوی حال نشیند و هرچه آید از محبوب بیند که هرچه دوست کند همچو دوست محبوب است.

و رضا بیرون آمدن است از رضای نفس خود و در آمدن به رضای حق تعالی به تسلیم احکام ازلیه و تفویض امور کلی و جزئی به حضرت مقدر تقدیر تدبیر ابدیه بلا اعراض و اعتراض.

ص: ۲۹۵

و بدان که رضا به ترک اعتراض است به افعال و اقوال محبوب با پاکی نفس به قضا و قدر.

رضا در روایات

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: ریشه طاعت خدا صبر است و خشنودی عبد از حق نسبت به آنچه بنده را خوش آید و بد آید و هیچ بنده ای از خدا راضی نباشد در آنچه خوش دارد و بد دارد جز آن که برای او بهتر است هم در آنچه خوش دارد و هم در آنچه بد دارد.

وَ عَنهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۲).

و نیز آن حضرت فرمود: به راستی داناترین مردم به خدا، راضی ترین آنان است به قضای حق.

امام باقر علیه السلام از رسول خدا نقل می کند که خداوند عز و جل فرمود:

به حقیقت که بعضی از بنده های مؤمنم افرادی هستند که امر دینشان برایشان درست نشود جز با توانگری و وسعت در زندگی و تندرستی، پس آن ها را به آن

ص: ۲۹۶

۱-۱) - الکافی: ۶۰/۲، باب الرضاء بالقضاء، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۲/۲۵۳، باب ۷۵، حدیث ۳۵۵۵.

۲-۲) - الکافی: ۶۰/۲، باب الرضاء بالقضاء، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۳۳۳/۶۹، باب ۱۱۹، حدیث ۱۹.

امور بیازمایم تا دین بر آنان استوار آید.

و بعضی امر دینشان درست نشود جز با نداری و مستمندی و بیماری، من آنان را به این امور مبتلا کنم تا دین بر آنان درست آید.

من داناتریم به آنچه امر دین بندگان مؤمنم به آن درست شود، به راستی بعضی از آنان در پرستش من کوشش کنند و رنج برند و از خواب و بستر با لَدَّت خود برخیزند و در شبها برای من نماز شب خوانند و خود را در عبادت به مشقّت اندازند و من یک شب دو شب چرت را بر آنان به کار زخم برای خیر خواهی و آنان تا بامداد بخوابند، از خواب که برخیزند خود را دشمن داشته و زبون شناسند، اگر آنان را برای هر آنچه از عبادت خواهند رها کنم خودبین شوند و خودبینی آنان را به فتنه دچار سازد و از این راه به حالی برسند که سبب هلاک آنان گردد.

خودبینی و عجب کار آنان را به آنجا رساند که گمان برند از عابدان برتری گرفته و از تقصیر در عبادت وارهیده، در این صورت از من دور گردد و گمان دارند که نزدیک شوند. آن ها که اهل عملند، نباید به اعمال خود تکیه کنند، همان اعمالی که برای درک ثواب از من انجام می دهند؛ زیرا اگر آنان تمام عمر خود را خرج عبادت کنند باز هم در طاعت من تقصیر کارند و به کینه عبادت من نرسند، باید به رحمت من اعتماد کنند و به فضل و بخشش من راضی باشند و به حسن ظن و خوش بینی به من اطمینان کنند؛ زیرا در این صورت رحمت من آنان را جبران کند و بخشش من به آن ها برسد، رضوان و آمرزش من به آنان جامه عفو در پوشد؛ زیرا منم خدای بخشاینده و مهربان و بدان صفت نامیده شده ام (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۹۷

به موسی بن عمران وحی شد: من هیچ آفریده ای را نیافریدم که نزد من محبوب تر باشد از بنده مؤمنم، به راستی او را گرفتار می کنم بر آنچه که خیر اوست و عافیت می دهم بر آنچه سود اوست و آنچه برای او مضر است از وی دریغ دارم باز هم به نفع او، من داناترم بدانچه بنده من به آن اصلاح می شود، باید بر بلایم صبر کند و به نعمت هایم شکر نماید و به قضایم راضی باشد، تا او را نزد خود در شمار صدیقان نویسم وقتی به رضایم کار کند و امرم را اطاعت نماید (۱).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَقِيَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ كَيْفَ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا وَهُوَ يَسْخَطُ قِسْمَهُ وَيُحَقِّرُ مَنَزَلَتَهُ وَالْحَاكِمُ عَلَيْهِ اللَّهُ وَأَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجَسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُو اللَّهَ فَيَسْتَجَابَ لَهُ (۲).

امام صادق علیه السلام می فرماید: حسن بن علی علیهما السلام به عبد الله بن جعفر برخورد و به او فرمود: ای عبد الله! چگونه مؤمن مؤمن باشد با این که از قسمت مقدر خود خشمگین است و خود را زیون یابد با این که خدا بر او چنین حکمی کرده است، من ضامنم که هر که در پندار دلش جز رضا نباشد به درگاه خدا هر دعا کند مستجاب شود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بَأَيِّ شَيْءٍ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ:

ص: ۲۹۸

۱- ۱) - الکافی: ۶۱/۲، باب الرضا بالقضاء، حدیث ۷؛ بحار الأنوار: ۳۴۸/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۳۶.

۲- ۲) - الکافی: ۶۲/۲، باب الرضا بالقضاء، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه: ۲۵۱/۳، باب ۷۵، حدیث ۳۵۴۹.

بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالرِّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ أَوْ سَخِطٍ (۱).

شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید: چگونه مؤمن بداند مؤمن است؟ فرمود:

با تسلیم در برابر خدا و رضا به آنچه بر او وارد آید از مایه شادی یا خشم.

این است مسئله رضا و خشنودی از حق که در آیات و روایات و کلمات حکیمانانه ارباب عشق بر آن تکیه شده است.

ص: ۲۹۹

۱- ۱) - الکافی: ۶۲/۲، باب الرضا بالقضاء، حدیث ۱۲؛ بحار الأنوار: ۳۳۶/۶۹، باب ۱۱۹، حدیث ۲۴.

[صَفَهُ الرِّضَا أَنْ يَرْضَى الْمَحْبُوبَ وَالْمَكْرُوهَ. وَالرِّضَا شِعَاعُ نُورِ الْمَعْرِفَةِ، وَالرِّاضِي فَاِنْ عَنِ جَمِيعِ اخْتِيَارِهِ، وَالرِّاضِي حَقِيقَةً هُوَ الْمَرْضِيُّ عَنْهُ. وَالرِّضَا اسْمٌ يَجْتَمِعُ فِيهِ مَعَانِي الْعُبُودِيَّةِ.

سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدًا الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: تَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِالْمَوْجُودِ شَرَكٌ وَبِالْمَنْقُودِ كُفْرٌ وَهُمَا خَارِجَانِ عَنِ سُنَّةِ الرِّضَا. وَاعْجَبُ مِمَّنْ يَدْعِي الْعُبُودِيَّةَ لِلَّهِ كَيْفَ يُنَازِعُهُ فِي مَقْدُورَاتِهِ؟ حَاشَا الرِّاضِينَ الْعَارِفِينَ]

رضایت به محبوب و مکروه

رضا آن است که انسان راضی باشد از محبوب و مکروه نفسش آن محبوب و مکروهی که از جانب دوست به مصلحت او به او می رسد، رضا شعاعی است از نور معرفت و بینش و شخص راضی همیشه از تمایلات و خواهش های خود منصرف شده و میل خود را در برابر خواسته های یار فانی می کند، شخصی که راضی شده، در حقیقت مورد رضای دوست نیز واقع شده است.

رضا عنوانی است که جامع تمام مراتب عبودیت و بندگی در برابر حضرت حق است.

از پدرم حضرت باقر علیه السلام شنیدم:

علاقه دل به چیزی که موجود است از امور ظاهریه شرک و به آنچه حاضر نیست

و مفقود است کفر است و این هر دو معنی از طریقت رضا بیرون است و تعجیب می کنم از کسی که دعوی بندگی می کند، چگونه منازعت و خلاف دارد در تقدیرات و کارهای حضرت حکیم، دور و منزّهند از اینان اشخاصی که در مقام رضا بوده و اهل معرفت اند.

گر مرد رهی چو رهروان باش***در پرده راز خود نهان باش

بنگر که چگونه ره سپردند***گر راهروی تو هم چنان باش

از بند نصیب خویش برخیز***در بند نصیب دیگران باش

فانی شو از این وجود فانی***زنده به حیات جاودان باش

خواهی که وصال دوست بینی***نادیده درآ به آستان باش

در یک قدم این جهان و آن نیز***بگذار جهان و در جهان باش

عطار ز مدعی پرهیز***رو گوشه گزین و در میان باش(۱)

ص: ۳۰۱

باب ۹۰ در بلا

اشاره

ص: ۳۰۳

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْبَلَاءُ زَيْنُ الْمُؤْمِنِ وَ كَرَامَةُ لِمَنْ عَقَلَ لِأَنَّ فِي مُبَاشَرَتِهِ وَ الصَّبْرِ عَلَيْهِ وَ الثَّبَاتِ عِنْدَهُ تَصْحِيحٌ نَسْبُهُ الْإِيمَانِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً وَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ. وَ مَنْ ذَاقَ طَعْمَ الْبَلَاءِ تَحْتَ سِرِّ حِفْظِ اللَّهِ تَعَالَى لَهُ تَلَدُّدٌ بِهِ أَكْثَرُ مِنْ تَلَدُّدِهِ بِالنُّعْمَةِ وَ اشْتِاقٌ إِلَيْهِ إِذَا فَقَدَهُ لِأَنَّ تَحْتَ نِيرَانِ الْبَلَاءِ وَ الْمِخْنَةِ أَنْوَارَ النُّعْمَةِ وَ تَحْتَ أَنْوَارِ النُّعْمَةِ نِيرَانِ الْبَلَاءِ وَ الْمِخْنَةِ وَ قَدْ يَنْجُو مِنَ الْبَلَاءِ كَثِيرٌ وَ قَدْ يَهْلِكُ مِنَ النُّعْمَةِ كَثِيرٌ. وَ مَا أَتَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادِهِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَّا بَعْدَ اثْنَلَاثِهِ وَ وَفَاءِ حَقِّ الْعُبُودِيَّةِ فِيهِ. فَكِرَامَاتُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْحَقِيقَةِ نَهَايَاتُ بَدَايَاتِهَا الْبَلَاءُ وَ بَدَايَاتُ نَهَايَاتِهَا الْبَلَاءُ.

وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ شَبَكَةِ الْبُلُوَى □ جُعِلَ سِرَاجَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَوْنَسَ الْمُقَرَّبِينَ وَ دَلِيلَ الْقَاصِدِينَ وَ لَا خَيْرَ فِي عَبْدٍ شَكَا مِنْ مِخْنَةٍ تَقَدَّمَهَا آلاِفُ نِعْمَةٍ وَ اتَّبَعَهَا آلاِفُ رَاحَةٍ. وَ مَنْ لَا- يَقْضَى حَقَّ الصَّبْرِ فِي الْبَلَاءِ حُرْمَ قِضَاءِ الشُّكْرِ فِي النُّعْمَةِ كَذَلِكَ مَنْ لَا يُؤَدِّي حَقَّ الشُّكْرِ فِي النُّعْمَةِ يُحْرَمَ قِضَاءَ الصَّبْرِ فِي الْبَلَاءِ، وَ مَنْ حُرِمَ هُمَا فَهُوَ مِنَ الْمَطْرُودِينَ.

□
وَ قَالَ أَيُّوبُ فِي دُعَائِهِ: اللَّهُمَّ قَدْ أَتَى عَلَيَّ سَبْعُونَ فِي الرِّخَاءِ وَ أَتَى عَلَيَّ سَبْعُونَ فِي الْبَلَاءِ. وَ قَالَ وَهَبٌ: الْبَلَاءُ لِلْمُؤْمِنِ كَالشُّكَالِ لِلدَّابَّةِ وَ الْعِقَالِ لِلْإِبِلِ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ. وَ رَأْسُ الصَّبْرِ الْبَلَاءُ، وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ.

ص: ٣٠٥

[الْبَلَاءُ زَيْنُ الْمُؤْمِنِ وَ كَرَامَةُ لِمَنْ عَقَلَ لِأَنَّ فِي مُبَاشَرَتِهِ وَ الصَّبْرِ عَلَيْهِ وَ الثَّبَاتِ عِنْدَهُ تَضِيحٌ نَسَبَهُ الْإِيمَانِ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً وَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَمْثَلُ فَلِأَمْثَلِ. وَ مَنْ ذَاقَ طَعْمَ الْبَلَاءِ تَحْتَ سِدْرٍ حَفِظَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ تَلَمُّذًا بِهِ أَكْثَرَ مِنْ تَلَمُّذِهِ بِالنُّعْمَةِ وَ اشْتِاقَ إِلَيْهِ إِذَا فَقَدَهُ لِأَنَّ تَحْتَ نِيرَانِ الْبَلَاءِ وَ الْمِخْنَةِ أَنْوَارَ النُّعْمَةِ وَ تَحْتَ أَنْوَارِ النُّعْمَةِ نِيرَانَ الْبَلَاءِ وَ الْمِخْنَةِ وَ قَدْ يَنْجُو مِنَ الْبَلَاءِ كَثِيرٌ وَ قَدْ يَهْلِكُ مِنَ النُّعْمَةِ كَثِيرٌ]

ابتلا و آزمایش

حضرت صادق علیه السلام در این فصل به حقیقتی تحت عنوان بلا- و آزمایش اشاره می فرمایند که هیچ کس در مدت عمرش از دچار شدن به آن چاره ندارد.

امتحانات الهی به وسایلی هم چون مال، آبرو، شخصیت، علم، مصیبت فرزند، مصیبت بر جان، فقر، جهاد، پیش آمدن زمينه امر به معروف و نهی از منکر و بسیاری از امور دیگر در جهت رشد و پرورش استعدادها و برای کسب فضایل و دور شدن از رذایل برای انسان پیش می آید.

در قرآن مجید و روایات و اخبار به این نکته گوشزد شده که خداوند بزرگ هیچ کس را از امتحان و آزمایش استثنا نکرده و مردم نباید دعا کنند خداوند آنان را

آزمایش نکند، بلکه باید بخواهند راه موفقیت در امتحان را پیش پای آنان بگذارد.

انسان باید هر امری از امور که از جانب حق برایش مقرر می گردد امتحان و آزمایش بداند و سعی کند براساس احوالات الهی درون و هماهنگ با رهنمودهای الهی در قرآن و هدایت انبیا و امامان علیهم السلام در اخبار از عهده آزمایش و امتحان برآید تا از شقاوت و بدبختی دور شده و به سعادت ابدی و لذت سرمدی برسد.

از آنجا که در جلد ششم این کتاب رؤوس و امهات مسائل ابتلا و آزمایش ذکر شده است، در اینجا تنها به ترجمه اصل روایت اکتفا می شود.

ابتلا و آزمایش و گرفتاری هایی که از جانب دوست می رسد برای مؤمن زینت و برای اهل عقل و تدبیر کرامت است؛ زیرا دچار شدن به آزمایش همراه با صبر و ثبات وسیله محکم شدن ایمان و نورانی شدن باطن اوست.

اشرف موجودات فرمود: ما انبیا از لحاظ آزمایش و ابتلا شدیدترین مردمیم و سپس نزدیک تر به ما از این جهت مردم مؤمن و به همین ترتیب...

کسی که در سایه توجه و مراقبت حق طعم ابتلا را چشید، هر آینه لذت و خوشی او بیش از آن افرادی است که متنعم به لذات مادی اند و نحوه لذت آنان در برخورد به آزمایش به صورتی است که همیشه به رسیدن ابتلا علاقه مندند و مشتاق برخورد به آزمایشند.

آری، در سایه ابتلائات الهی و سختی ها انوار نعمت و رحمت فروزان است و برعکس در کنار انوار نعمت و وسعت مادی آتش های ابتلا قرار داده شده و در این دو مرحله بسیار کم هستند آنان که نجات یافته و به نتیجه دلخواه رسیده اند.

[وَ مَا اَتَى اللّٰهُ تَعَالَى عَلٰى عَبْدٍ مِّنْ عِبَادِهِ مِّنْ لَّمْ يَدُنْ اٰدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَّا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله الْاَبْنَاءِ اِبْتِلَائِهِ وَ وِفَاءِ حَقِّ الْعُبُوْدِيَّةِ فِيهِ .

فَكَرَامَاتُ لِلّٰهِ تَعَالَى فِي الْحَقِيْقَةِ نَهَايَاتُ بَدَايَاتُهَا الْبَلَاءُ وَ بَدَايَاتُ نَهَايَاتُهَا الْبَلَاءُ. وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ شَبَكَةِ الْبَلْوَى جُعِلَ سَرَّاجَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ مَوْنَسَ الْمُقْرَبِيْنَ وَ دَلِيْلَ الْقَاصِدِيْنَ وَ لَا خَيْرَ فِي عَبْدٍ شَكَا مِنْ مِخْنَةٍ تَقَدَّمَهَا اَلْفُ نِعْمَةٍ وَ اتَّبَعَهَا اَلْفُ رَاحَةٍ.

وَ مَنْ لَا- يَقْضَى حَقَّ الصَّبْرِ فِي الْبَلَاءِ حُرْمَ قِضَاءِ الشُّكْرِ فِي النَّعْمَاءِ كَذَلِكَ مَنْ لَا يُؤَدِّي حَقَّ الشُّكْرِ فِي النَّعْمَاءِ يُحْرَمُ قِضَاءَ الصَّبْرِ فِي الْبَلَاءِ، وَ مَنْ حُرِمَ هُمَا فَهُوَ مِنَ الْمَطْرُوْدِيْنَ]

ستایش خداوند بعد از ابتلا

خدای مهربان از زمان آدم تا خاتم، بنده ای را مورد ستایش قرار نداده مگر بعد از ابتلا و آزمایش او با سختی ها و پس از وفا و عمل به وظایف بندگی، پس مقامات و کرامت هایی که از جانب دوست می رسد نتیجه و آثار آزمایش ها و ابتلائات و بدایات و مقدماتی است که نهایت آن ها ابتلائات و سختی هاست.

انسان مؤمنی که از میدان ابتلا سرفراز بیرون آمده، چراغ اهل ایمان و رفیق و انیس بندگان مقرب حق می شود و راهنمای آنان که قصد سفر و سلوک معنوی و وصول به منزل نهایی دارند.

در آن بنده ای که از آزمایش شکایت می کند خیری نیست، آزمایشی که قبل از آن هزاران رحمت و نعمت بوده و هم هزاران رحمت و نعمت پس از ابتلا به او روی خواهد آورد.

کسی که به هنگام رو آوردن آزمایش صبر و ثبات از خود نیارد، در موارد نعمت هم حق شکر و سپاس بجای نیاورد و البته هر کس از صبر در بلا و شکر در نعمت محروم گشت به طور مسلم از طرد شدگان و واماندگان در مسیر حق خواهد بود.

ص: ۳۰۹

[و قال ايوب في دعائه: اللهم قد اتى على سبعون في الرخاء و اتى على سبعون في البلاء. و قال وهب: البلاء للمؤمن كالشكال للدايه و العقال للابل و قال امير المؤمنين عليه السلام:

الصبر من الايمان كالرأس من الجسد. و رأس الصبر البلاء، و ما يعقلها الا العالمون]

صبر در بلا

حضرت ايوب كه به انواع آزمائش ها مبتلا شد و از عهده همه آن ها برآمد در دعای خود عرضه می داشت:

الها! هفتاد سال در زندگی من راحت و نعمت روی آورد تا هفتاد سال ديگر سختی ها را تحمیل کرده و به رنگ ديگر زندگی صابر باشم.

وهب بن متبه گفت:

بلا برای شخص مؤمن چون کلافی است برای جانداران و مانند زانوبندی است برای شتر.

امير المؤمنين عليه السلام فرمود:

صبر از ايمان چون سر است از جسد و سر صبر هم آزمائش و بلاست و نمی فهمند اين معنا را مگر اهل بصيرت و فهم.

عارف الهی جناب شیخ حسن مصطفوی در توضیح ابتلا می گوید:

بلا- جریان های مخالف و ناگوار است که در مجرا و مسیر زندگی انسان پیش آمد می کند و چون سخن در این مباحث مربوط به سالک راه الهی و مؤمن است قهراً مقصود از بلا آن جریان ها و پیش آمدهایی می باشد که در سیر و سلوک انسان و در راه روحانی دیده می شود و چون سالک الهی در مسیری سلوک می کند که برنامه آن راه از جهت تمایلات و اعمال و افکار و اخلاق بر خلاف روش زندگی مادی است، خواه و ناخواه اختلافی پیدا خواهد شد.

سالک صراط روحانی از دو جهت برخلاف سیر می کند: از جهت مقتضیات نفسانی و تمایلات مادی شخصی و از جهت تمایلات مادی دیگران و برنامه زندگی دنیوی سایر مردم.

در مرحله اول: می بایست از پیروی قسوی شَهوت، غضب، حرص، طمع، جهل، غفلت، خودپرستی، خودنمایی، خودخواهی، هوسرانی، اعمال سوء، بدخواهی، بدبینی و آنچه مربوط به امور نفسانی و دنیوی است پرهیز کند، پس در مسیر روحانی اول دشمن و مخالف و بدخواه آدمی از داخل خود او و نفس حیوانی اوست که پیوسته او را به خواسته های خود دعوت کرده و سخت با روش و برنامه زندگی روحانی او مخالفت می کند.

آدمی به طبیعت خود می خواهد شهوت رانی کند، اعمال زور و ظلم و تجاوز و هوسرانی نماید و غوطه ور در خوابیدن و سایر التذاذات مادی بشود، عنوان و شهرت و اسم و رسم پیدا کند، مال و ملک و ثروت و قدرت ظاهری داشته باشد، پابند به حدود و قیود و احکام نباشد، پس مخالفت با این تمایلات و سلوک به

طریقتی که خلاف این برنامه هاست بسیار سخت و ناراحت کننده بوده و گذشتن از این مراحل و عبور از این منازل و عقبات ابتلا و گرفتاری بزرگی است.

در مرحله دوم: می باید خود را از اغلب طبقات مردم کنار کشیده و اگر مزاحمت و مخالفتی از آن ها دیده شود تحمل کند و در سلوک راه معنوی خود تمام سعی و کمال استقامت را داشته و از تنهایی و یا از قلت همراهان نیندیشیده و از کثرت مخالفان و از سرزنش و ملامت مردم عادی و از دشمنی و عداوت افراد مادی وحشت نکرده و با تظاهر و جلوه های زندگی دنیوی در برنامه روحانی خود متزلزل و سست نشود.

ابتلائات و سختی ها و ناراحتی هایی که در این مرحله پیش آمد می کند، طبیعی و قهری و روی قاعده و به اقتضای جریان عادی است و گاهی انجام دادن و عمل به وظیفه و دستور و حکم مخصوصی، شخص سالک روحانی را به مخالفت و دشمنی و آزار مردم واداشته و ناراحتی کلی و اختلاف شدید و مجاهدات و مبارزات سختی را پیش می آورد و این رقم از ابتلا اغلب برای انبیای الهی و پیشوایان روحانی که جنبه تبلیغاتی و هدایت افراد را به عهده دارند پیش آمد می کند و البته هر چه مأموریت عمیق تر و وسیع تر باشد محتاج به تحمل و استقامت و فعالیت بیشتری خواهد داشت و تا این تحمل و استقامت و ایستادگی و صبر در ناملايمات نباشد، سالک مستوجب کرامات الهی و مقامات معنوی روحانی نخواهد شد و باز معلوم شد که در نتیجه کرامات و حصول مقامات، تکالیف سخت و وظایف سنگینی متوجه خواهد شد که انجام دادن آن ها محتاج به مبارزت های شدید و استقامت محکم و طولانی خواهد بود.

جز دیدن روی تو مرا رای دگر نیست*** جز وصل توام هیچ تمنای دگر نیست

این چشم جهان بین مرا در همه عالم***جز بر سر کوی تو تماشای دگر نیست

وین جان من سوخته را جز سر زلفت***اندر همه گیتی سر سودای دگر نیست

یک لحظه غمت از دل من می نشود دور***گویی که غمت را جز از این رای دگر نیست

هستند تو را جمله جهان واله و شیدا***لیکن چو منت واله و شیدای دگر نیست

عشاق تو گرچه همه شیرین سخنانند***لیکن چو عراقیت شکر خای دگر نیست

ص: ۳۱۳

باب ۹۱ در صبر

اشاره

ص: ۳۱۵

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الصَّبْرُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ وَالصَّفَاءِ، وَالْجَزَعُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ.

وَالصَّبْرُ يَدْعِيهِ كُلُّ أَحَدٍ وَ مَا يَثْبُتُ عِنْدَهُ إِلَّا الْمُحِبُّونَ. وَالْجَزَعُ يُنْكِرُهُ كُلُّ أَحَدٍ وَ هُوَ أَمِينٌ عَلَى الْمُنَافِقِينَ لِأَنَّ نُزُولَ الْمِخْنَةِ وَ الْمُصِيبَةِ يُخْبِرُ عَنِ الصَّادِقِ وَ الْكَاذِبِ.

وَ تَفْسِيرُ الصَّبْرِ مَا يَسْتَمِرُّ مَذَاقُهُ، وَ مَا كَانَ عَنِ اضْطِرَابٍ لَا يُسَمَّى صَبْرًا.

وَ تَفْسِيرُ الْجَزَعِ اضْطِرَابُ الْقَلْبِ وَ تَحَزُّنُ الشَّخْصِ وَ تَغْيِيرُ اللَّوْنِ وَ تَغْيِيرُ الْحَالِ.

وَ كُلُّ نَازِلَةٍ خَلَّتْ أَوَائِلُهَا مِنَ الْأَخْبَاتِ وَ الْأَنَابَةِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ فَصَاحِبُهَا جَزُوعٌ غَيْرُ صَابِرٍ.

وَ الصَّبْرُ مَا أَوَّلُهُ مُرٌّ وَ آخِرُهُ حُلْوٌ لِقَوْمٍ، وَ لِقَوْمٍ أَوَّلُهُ وَ آخِرُهُ حُلْوٌ، فَمَنْ دَخَلَهُ مِنْ أَوَائِلِهِ فَقَدْ خَرَجَ.

وَ مَنْ عَرَفَ قَدْرَ الصَّبْرِ لَا يَصْبِرُ عَمَّا مِنْهُ الصَّبْرُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ مُوسَى وَ الْخِضْرِ عَلَيَّ نَبِيَّنَا وَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: [وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا] (١).

ص: ٣١٧

فَمَنْ صَبَرَ كُرْهًا وَ لَمْ يَشْكَ إِلَى الْخَلْقِ وَ لَمْ يَجْزَعْ بِهَتْكَ سِتْرِهِ فَهُوَ مِنَ الْعَامِّ وَ نَصِيْبُهُ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ] (١) اى بِالْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ.

وَ مَنْ اسْتَقْبَلَ الْبَلَاءَ بِالرَّحْبِ وَ صَبَرَ عَلَى سَكِينِهِ وَ وَقَارٍ فَهُوَ مِنَ الْخَاصِّ وَ نَصِيْبُهُ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] (٢).

ص: ٣١٨

١-١ - بقره (٢): ١٥٥.

٢-٢ - بقره (٢): ١٥٣.

حقیقت صبر

حضرت صادق علیه السلام در این فصل به یکی از مهم ترین مسائل روحی که ضامن حفظ فضایل و زحمات عبادی انسان در راه خدا است، یعنی صبر اشاره می فرمایند.

گرچه دشمنان اسلام و در رأس آنان استعمارگران پلید از صدها سال پیش سعی کردند مفهوم این واقعیت و بسیاری از واقعیت ها را تغییر داده و از این راه ضربه های هولناک به پیکر اسلام و مسلمانان بزنند، ولی گمان نمی رود کسی که اندک تأمل در آیات قرآن و روایات بنماید، معنای حقیقی این حقیقت بر او پوشیده بماند.

قرآن مجید صبر را در آیات مربوط به جهاد و عبادات و ترک محرمات و هجوم مصایب و سختی ها استعمال کرده و آن را از مهمترین عوامل فلاح و پیروزی و علت تحصیل تقوای الهی می داند.

بنابراین، صبر یعنی پایداری در راه خدا برای حفظ شخصیت انسانی خویش و پایداری در برابر دشمنان برای تداوم فرهنگ الهی و ایستادگی در برابر تمایلات و شهوات غلط جهت حفظ حالات الهی و پایداری در هر کار مثبتی که به نفع انسان و خانواده و جامعه اوست و هم چنین به معنای تحمل و خودداری در برابر آزار کم ظرفیت ها مانند اقوام و دوستان و سایر مردم است، تا از این راه و به خصوص

عفو و گذشت از آنان جهت تأدیب ایشان و متخلّق شدنشان به اخلاق اولیای عاشقان.

باید گفت: ردّ پای صبر را در همه طاعات و عبادات و ترک گناهان و تحمّل شداید و مصایب که به خاطر رشد شخصیت و شکوفایی استعدادها از جانب حضرت حق به انسان می رسد می توان دید.

کسی که صبر ندارد و از تحمّل روحی نسبت به طاعات و ترک محرمات و برخورد با شداید و مصایب بر کنار و عاری است، از عنایات دنیایی و آخرتی حضرت دوست بی بهره و محروم و از فیوضات ربانیه و نفحات الهیه ممنوع است.

صبر و مقاومت را در تمام زمینه های حیات باید از انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا آموخت که آن بزرگواران بهترین معلّم و راهنما در تمام امور، مخصوصاً در مسئله صبرند.

در حدّی که این مختصر اجازه می دهد، صبر را از نظر قرآن و روایات و مباحث عرفانی مورد بررسی قرار می دهیم، باشد که از این منابع فیض الهی چنان که باید نصیبی عاید و واصل ما مهجوران شود و از این طریق به عنایات و الطاف خاصّه حضرت یار برسیم.

صبر در قرآن مجید

قرآن کریم می فرماید:

برای دست یافتن به روح تحمّل در برابر حوادث سخت و طوفان های شکننده درونی و برونی و مصایب کمرشکن و آنچه که برای دین و ایمان و شخصیت شما ضرر دارد، از صبر و نماز کمک بخواهید، صبر و حوصله در برابر طاعات و عبادات و ترک محرمات و حوادث به تدریج در انسان حالتی قوی ایجاد می کند در حدّی که

ص: ۳۲۰

مانند کوه استوار گردد و نماز روح و اندیشه و قلب را ملکوتی نموده و آدمی را به معراج عشق و صفا و قرب و وصال می برد و انسان را از میدان فحشا و منکرات دور نموده، به عرصه فضایل و معنویات نزدیک و بلکه در دریای حسنات غرق می نماید.

[وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ] (۱).

از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید.

قرآن عظیم می فرماید:

خداوند مهربان در همه جا و در همه حال با صبرکنندگان است و این معیت حق با صابران واقعاً مسئله بزرگ و عظیمی است و نعمتی است که شکرش از عهده هیچ کس بر نمی آید.

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] (۲).

خدا با صابران است.

از مفهوم آیات کتاب استفاده می شود که عمده مشکلاتی که در راه خدا و به خصوص به هنگام جنگ با دشمنان تولید می شود، ترس و گرسنگی و از بین رفتن اموال و نفوس آدمی و اولاد اوست.

در آیات صد و پنجاه و هفت به بعد سوره بقره که مسائل بالا در آن ذکر شده، بحث از صابران را به میان آورده، برای این که اولاً: به آن ها بشارت دهد، ثانیاً:

کیفیت صبر را به آن ها بیاموزد و ثالثاً: نکته اصلی لزوم صبر را روشن سازد و رابعاً:

ص: ۳۲۱

۱-۱) - بقره (۲): ۴۵.

۲-۲) - بقره (۲): ۱۵۳.

جزای عمومی آن که درود و رحمت و هدایت خداست برای آن ها شرح دهد.

ابتدا به پیامبرش دستور می دهد که صابران را بشارت دهد، اما به چه چیز بشارت دهد؟ این معنا در آیه ذکر نشده و سربسته گذارده شده است، برای این که عظمت آن را بیشتر مجسم سازد؛ زیرا هرچه هست بالاخره از طرف خداست و حتماً خوب و عالی است و خداوند هم آن را تضمین نموده، سپس صابران را معرفی می کند که آن ها اشخاصی هستند که هنگام مصیبت می گویند:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ [(۱)]

ما مملوك خداييم و يقيناً به سوي او بازمي گرديم.

بدیهی است که منظور تنها گفتن این جمله نیست، هم چنان که منظور تنها عبور دادن معنی آن از خاطر نمی باشد، بلکه مقصود متلبس شدن به حقیقت معنی آن است، یعنی انسان خود را مملوک واقعی حق بداند و معتقد باشد که بازگشت او به سوی خداست، البته کسی که واقعاً به این دو حقیقت ایمان دارد عالی ترین درجات صبر را در برابر حوادث به دست خواهد آورد و جزع و بی تابی و غفلت به کلی از کانون دل او ریشه کن می شود.

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ [(۲)]

آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا

ص: ۳۲۲

۱-۱) - بقره (۲): ۱۵۶.

۲-۲) - بقره (۲): ۱۵۷.

وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ [(۱)] .

و در تنگدستی و تهیدستی و رنج و بیماری و هنگام جنگ شکیبایند؛ اینانند که [در دین داری و پیروی از حق] راست گفتند، و اینانند که پرهیزکارند.

[وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ] (۲) .

و خدا شکیبایان را دوست دارد.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا] (۳) .

ای اهل ایمان! [در برابر حوادث] شکیبایی کنید، و دیگران را هم به شکیبایی وادارید.

[وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا] (۴) .

و وعده نیکوتر و زیباتر پروردگارت بر بنی اسرائیل به [پاداش] صبری که [بر سختی ها و بلاها] کردند تحقق یافت.

[فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ] (۵) .

شکیبایی ورز؛ یقیناً فرجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

[إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ] (۶) .

بی تردید هر کس پرهیزکاری کند و شکیبایی ورزد، [پاداش شایسته می یابد]؛

ص: ۳۲۳

۱-۱ - بقره (۲): ۱۷۷.

۲-۲ - آل عمران (۳): ۱۴۶.

۳-۳ - آل عمران (۳): ۲۰۰.

۴-۴ - اعراف (۷): ۱۳۷.

۵-۵ - هود (۱۱): ۴۹.

۶-۶ - یوسف (۱۲): ۹۰.

زیرا خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

[أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا] (۱).

اینان به علت صبری که [بر ایمان و عمل به قرآن] کردند و بدی [مردم] را با نیکوی خود دفع می کنند و از آنچه به آنان روزی کرده ایم، انفاق می نمایند، دو بار پاداششان می دهند.

صبر در روایات

در زمینه صبر در کتب با عظمت روایی به قدری روایت وارد شده که ذکر همه آن ها کتابی جداگانه می خواهد، در این قسمت به ذکر چند روایت اکتفا می شود، باشد که همان روایات چراغی فروزان در راه زندگی ما و راهنمایی در سیر و سلوک ما گردد. مجموع روایات باب صبر را می توانید در «الکافی»، «بحار الأنوار»، «مستدرک الوسائل» و «الوافی» فیض کاشانی ببینید.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الصَّبْرُ رَأْسُ الْإِيمَانِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: صبر، سر ایمان است.

و در روایت دیگر بدین گونه مطلب را دنبال می کند:

صبر از ایمان چون سر است به تن، هر گاه سر برود، تن هم می رود، هم چنان صبر که برود ایمان از دست خواهد رفت (۳).

ص: ۳۲۴

۱- ۱) - قصص (۲۸): ۵۴.

۲- ۲) - الکافی: ۸۷/۲، باب الصبر، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۲۵۷/۳، باب ۷۶، حدیث ۳۵۶۸.

۳- ۳) - الکافی: ۸۷/۲، باب الصبر، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۸۱/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۱۷.

ابو بصیر می گوید:

از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: به راستی آزاده در هر حال آزاد است، اگر گرفتاری برایش رخ دهد در برابر آن صبر کند و اگر مصایب بر او هجوم آورند او را نشکنند و اگر چه اسیر و مقهور گردد و به جای رفاه به او سختی رسد، چنانچه یوسف صدیق امین چنین بود، این که او را به بردگی گرفتند و اسیر و مقهور شد آزادیش را لکه دار نکرد و تاریکی چاه و هراس آن به او زیانی نرساند، تا این که خدا بر او ممت نهاد و آن جبار سرکش را بنده او ساخت پس از آن که مالک او بود، وی را رسول خود نمود و به وسیله او بر امتی رحم کرد، آری، این چنین است صبر که خیر به دنبال دارد، شما هم صبر کنید و به آن دل دهید تا اجر ببرید (۱).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ. وَجَهَنَّمَ مَخْفُوفَةٌ بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ اَعْطَى نَفْسَهَا لَذَّتْهَا وَشَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ (۲).

امام باقر علیه السلام فرمود: بهشت در میان ناگواری ها و صبر است، هر کس در دنیا بر ناگواری ها صبر کرد به بهشت می رود و دوزخ در میان لذات و شهوات غلط است هر که به دنبال شهوت و لذت رود اهل جهنم است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

امیر المؤمنین علیه السلام به مسجد آمد، مردی را بر مسجد غمناک و سر به گریبان دید، فرمود، چرا ناراحتی؟ عرضه داشت: پدر و مادر و برادرم مرده اند و من می ترسم

ص: ۳۲۵

۱-۱) - الکافی: ۸۹/۲، باب الصبر، حدیث ۶؛ بحار الأنوار: ۶۹/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۳.

۲-۲) - الکافی: ۸۹/۲، باب الصبر، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۳۰۹/۱۵، باب ۴۲، حدیث ۲۰۶۰۰.

زهر ترک شوم، حضرت به او فرمود: بر تو باد به تقوا و به صبر، تا فردا پیش وی روی، صبر در امور چون سر است از تن، چون سر از تن جدا شود، تن فاسد گردد و چون در کارها صبر نباشد همه کارها فاسد شود (۱).

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ، وَ أَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْكَ. وَ الذُّكْرُ ذِكْرَانِ ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزاً (۲).

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: صبر، دو صبر است: صبر در مصیبت که خوب و خوشایند است و بهتر از آن صبری است که در برابر حرام الهی به خرج دهی و ذکر دو ذکر است: ذکر در وقت مصیبت و برتر از آن ذکر خدا در برابر حرام است به نحوی که بین تو و حرام مانع شود و تو به وسیله آن ذکر پاکدامن بمانی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

صبر بر سه مرحله است: صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر بر گناه.

هر که در مصیبت صبر کند تا آن را به تسلی خوب پاسخ گوید، خداوند برایش سیصد درجه بنویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به مانند آسمان تا زمین است.

هر که بر طاعت صبر کند برایش ششصد درجه نویسد که میان درجه ای تا درجه دیگر از عمق زمین است تا عرش.

و هر که در برابر معصیت صبر کند، یعنی خویشتن را از گناه حفظ کند برایش نهصد درجه نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر از عمق زمین تا پایان عرش است (۳).

ص: ۳۲۶

۱-۱) - الکافی: ۹۰/۲، باب الصبر، حدیث ۹؛ بحار الأنوار: ۷۳/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۶.

۲-۲) - الکافی: ۹۰/۲، باب الصبر، حدیث ۱۱؛ مشکاه الأنوار: ۲۲، الفصل الخامس فی الصبر.

۳-۳) - الکافی: ۹۱/۲، باب الصبر، حدیث ۱۵؛ بحار الأنوار: ۷۷/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۱۲.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الصَّبْرَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَالْبِرَّ وَالْحِلْمَ مِنْ اخْتِلاَقِ الْأَنْبِيَاءِ (١).

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به حقیقت صبر و خوش اخلاقی و نیکی و حلم از اخلاق پیامبران است.

وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَذُوقُ الْمَرْءُ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ حَتَّىٰ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: الْفِقْهُ فِي الدِّينِ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ، وَحُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعَاشِ (٢).

و نیز آن جناب فرمود: مرد از حقیقت ایمان نمی چشد مگر سه خصلت در او باشد: دین شناسی، صبر بر مصایب، اندازه نیکی نگاه داشتن در زندگی.

وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبْرُكَ عَلَىٰ مَحَارِمِ اللَّهِ إِسْرٌ مِنْ صَبْرِكَ عَلَىٰ عَذَابِ الْقَبْرِ، مَنْ صَبَرَ عَلَى اللَّهِ وَصَلَ إِلَيْهِ (٣).

و نیز آن حضرت فرمود: ایستادگی و صبرت بر محرمات آسان تر از صبرت بر عذاب قبر است، اینجا می توان با کمی صبر از گناه مصون ماند، آنجا نمی توان با تمام تحمل بر عذاب خدا صبر کرد، هر کس برای او صبر کند به او می رسد.

دلا موافق آن زلف عنبرافشان باش***سیاه روز و سراسیمه و پریشان باش

به معنی ار نتوانی به رنگ یاران شد***برو به عالم صورت شبیه ایشان باش

بخر به جان گرنامه و صل جانان را***و گرنه تا به ابد مستعد هجران باش

به عمر اگر عملی غیر عشق کردستی***کنون ز کرده بی حاصلت پشیمان باش

ص: ۳۲۷

۱- ۱ - جامع الأخبار: ۱۱۶، الفصل الحادی و السبعون فی الصبر؛ بحار الأنوار: ۹۲/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۴۶.

۲- ۲ - قرب الإسناد: ۴۶؛ بحار الأنوار: ۸۵/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۲۹.

۳- ۳ - الدعوات، راوندی: ۲۹۲، حدیث ۳۹؛ بحار الأنوار: ۹۵/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۶۰.

غلام عالم ترکیب تا به کی باشی***طلسم را بشکن شاه عالم جان باش

به زیر بار طیبیان شهر نتوان رفت*** به درد خو کن و آسوده دل ز درمان باش

نظر به دامن گلچین نمی توان کردن*** به خار سر کن و فارغ ز سیر بستان باش

نصیب خضر خدا کرد آب حیوان را*** بگو سکندر ظلمت دویده حیران باش(۱)

صبر در آینه عرفان

اشاره

صبر بر سه نوع باشد:

اول: صبر عام و آن جنس نفس باشد بر سبیل تجلّد و اظهار ثبات در تحمّل، تا ظاهر حال او به نزدیک عاقلان و عموم مردمان مرضی باشد.

دوم: صبر زهد و عباد و اهل تقوا و ارباب حلم از جهت توقع ثواب آخرت.

سیم: صبر عارفان، چه بعضی از ایشان التذاذ یابند به مکروه از جهت تصور آن که معبود ایشان را به آن مکروه از دیگر بندگان خاص گردانیده و ملحوظ نظر او شده اند.

و علامت صبر حبس نفس است و استحکام درس و مداومت بر طلب انس و محافظت بر طاعات و استقصای در واجبات و صدق در معاملات و طول قیام در مجاهدات و اصلاح جنایات و ترک شکایات و فرو خوردن تلخی ها و روی ترش ناکردن.

و صبر آن است که فرق نکند میان حال نعمت و محنت و سکون نفس در بلا و بلا را به همت توان کشید.

باید اگر بلای کونین بر تو گمارند در آن آه نکنی و اگر محنت عالمین بر تو فرود

ص: ۳۲۸

آید به جز کوی صبر نجویی و در بلا در آمدن هم چنان باشی که از بلا بیرون آمدن.

[وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ] (۱).

و شکیبایی کن، و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست.

اقسام صبر

صبر را روی حالات صابران و نحوه صبر آن ها به چند قسم تقسیم کرده اند:

صبر لله، صبر فی الله، صبر مع الله، صبر عن الله، صبر بالله.

۱- صبر لله: عبارت از حبس نفس از جزع است در موقع وقوع در امری مکروه، یا موقع فوت شدن امری مطلوب.

۲- صبر فی الله: ثبات و استقامت در راه حق متعال است به جهت تحمّل بلیات، ترک لذات و دفع موانع.

۳- صبر مع الله: صبر اهل دل و اهل حضور است که در وقت بروز موانع و ظهور آثار نفس برای آنان پیش می آید.

۴- صبر عن الله: به دو قسمت تقسیم شده یکی اختصاص به فساق دارد، یکی اختصاص به عشاق دارد، در قسم اول حکایت از بُعد و دوری می کند، در قسم دوم حکایت از قرب. در معنی اول هرچه فاسق در فسقش صابرتر باشد بدحال تر است، در معنی دوم هرچه عاشق صابرتر باشد مقرب تر است، صبر در معنی اول مربوط به اهل جفا و حجاب است و در معنی دوم مربوط به اهل عیان و مشاهده.

۵- صبر بالله: صبر موحدان و صبر اهل تمکین است که در مقام استقامت در امر حق متعال پیش می آید.

ص: ۳۲۹

خواجه می گوید: صبر عبارت است از حبس نفس از جزع که اظهار آن دال بر شکیوه و شکایت است. صبر برای عامه سخت ترین منزل، برای اهل محبت مخوف ترین مقام و برای موحدان نازل ترین موقف است و بر سه درجه است:

درجه اول از صبر: صبر از معصیت است که برای بقای ایمان و دوری از عذاب است و با مطالعه و عید الهی حاصل می گردد، در این مقام اگر موجبات صبر انفعال و شرمندگی باشد و حیای از حق موجب شود که سالک از معاصی کناره گیری نماید این نحوه صبر عالی تر است.

درجه دوم از صبر: صبر بر طاعت است که به محافظت طاعت، رعایت طاعت و به تقسیم طاعت حاصل است.

تحسین طاعت به علم، رعایت طاعت به اخلاص و محافظت طاعت به دوام طاعت است.

درجه سوم از صبر: صبر در بلا یا و مصایب است که برای رسیدن به حسن جزای الهی است، تحمیل این صبر با انتظار فرج از طرف حق متعال سهل و آسان می گردد. سبک گردانیدن مصایب و سهل شمردن آن ها با یاد خدا و متذکر شدن نعم اوست، آن که متذکر حق متعال است زیر بار مصایب احساس ناراحتی نمی کند (۱).

ص: ۳۳۰

[الصَّبْرُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ وَ الصَّفَاءِ، وَ الْجَزَعُ يُظْهِرُ مَا فِي بَوَاطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَ الوَحْشَةِ. وَ الصَّبْرُ يَدْعِيهِ كُلُّ أَحَدٍ وَ مَا يَثْبُتُ عِنْدَهُ إِلَّا الْمُخْبِتُونَ. وَ الْجَزَعُ يُنْكِرُهُ كُلُّ أَحَدٍ وَ هُوَ ابْنُ عَلِيٍّ الْمُنَافِقِينَ لِأَنَّ نَزُولَ الْمِحْنَةِ وَ الْمُصِيبَةِ يُخْبِرُ عَنِ الصِّادِقِ وَ الْكَاذِبِ. وَ تَفْسِيرُ الصَّبْرِ مَا يَسْتَمِرُّ مَذَاقُهُ، وَ مَا كَانَ عَنِ اضْطِرَابٍ لَا يُسَمَّى صَبْرًا. وَ تَفْسِيرُ الْجَزَعِ اضْطِرَابُ الْقَلْبِ وَ تَحْزُنُ الشَّخْصِ وَ تَغْيِيرُ اللَّوْنِ وَ تَغْيِيرُ الْحَالِ. وَ كُلُّ نَازِلَةٍ خَلَّتْ أَوَائِلُهَا مِنَ الْأَخْبَاتِ وَ الْأَنَابَةِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ فَصَاحِبُهَا جَزُوعٌ غَيْرُ صَابِرٍ]

معنای صبر و جزع

امام صادق علیه السلام می فرماید:

صبر آنچه را که در باطن انسان از صفات نیکو و نورانیت و صفاست آشکار می کند و جزع آنچه را در قلب آدمی است از ضعف و تاریکی و اضطراب و وحشت بروز می دهد.

همه ادعا می کنند صابرند و جزع و فزع را از خود نفی می کنند، اما صابر کسی است که در مقابل عظمت حق و فرمان او گردن نهاده. مفهوم جزع را در منافقان بهتر می توان دید، چون ابتلائی برای آنان پیش آید اضطراب و تردید و وحشت و تیرگی

ص: ۳۳۱

باطن آنان ظاهر می شود، در قدم اول اطمینان و تظاهر به ایمان و ثبات قدم را از دست می دهند و دروغ بودن ادعایشان آشکار می شود.

حقیقت صبر آن است که در پیش آمدن تلخی و سختی بر قرار و ثابت قدم باشد، پس قید سختی و قبول آن در مفهوم صبر مأخوذ است، در صورتی که امری ناگوار نباشد، یا روی اضطراب و ناراحتی بر امری ایستادگی کند از مفهوم صبر خارج است.

جزع برعکس صبر است، ادامه دادن امری یا حالتی است که توأم با اضطراب و اندوه و ناراحتی قلب و متغیر شدن حالت و رنگ و سیماست.

معلوم شد که صبر ممدوح آغاز آن قرینِ خضوع و خشوع و تسلیم و توجه به حق و سپس ادامه دادن آن عادت روحی است و چون توأم با این قیود نگردد جزع است.

ص: ۳۳۲

[وَ الصَّبْرُ مَا أَوْلَهُ مُرٌّ وَ آخِرُهُ حُلُوٌّ لِقَوْمٍ، وَ لِقَوْمٍ أَوْلَهُ وَ آخِرُهُ حُلُوٌّ، فَمِنْ دَخَلَهُ مِنْ أَوَّخِرِهِ فَقَدْ دَخَلَ، وَ مَنْ دَخَلَهُ مِنْ أَوَّئِلِهِ فَقَدْ خَرَجَ. وَ مَنْ عَرَفَ قَدْرَ الصَّبْرِ لَا يَصْبِرُ عَمَّا مِنْهُ الصَّبْرُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِصَّةِ مُوسَى وَ الْخَضِرِ عَلَيَّ نَبِيَّيْنَا وَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ:

[وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا] (١). فَمَنْ صَبَرَ كُرْهًا وَ لَمْ يَشْكُ إِلَى الْخَلْقِ وَ لَمْ يَجْزَعْ بِهَتِّكَ سِتْرَهُ فَهُوَ مِنَ الْعَامِّ وَ نَصِيْبُهُ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ] (٢) أَيُّ بِالْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ. وَ مَنْ اسْتَقْبَلَ الْبَلَاءَ بِالرَّحْبِ وَ صَبَرَ عَلَيَّ سَكِينَةً وَ وَقَارٍ فَهُوَ مِنَ الْخَاصِّ وَ نَصِيْبُهُ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] (٣)

صابران واقعی

صبر برای جمعی آغاز آن تلخ است و پایانش شیرین و برای جمعی دیگر اولش و آخرش تلخ است، پس کسی که وارد مسیر صبر می شود و پایان و نتیجه آن را در نظر می گیرد به طور مسلّم از صابران است و توفیق به دست آوردن نتیجه مطلوب به

ص: ۳۳۳

۱- ۱ - كهف (۱۸): ۶۸.

۲- ۲ - بقره (۲): ۱۵۵.

۳- ۳ - بقره (۲): ۱۵۳.

صبر را پیدا خواهد کرد.

کسی که توجه او به تلخی آغاز و ابتدای آنست هرگز مصداق صابر و صبر نیست و چون کسی مقام و منزلت این کار را شناخت هرگز راضی نخواهد بود که در موجبات صبر توقف و تسامح ورزیده و خود را آماده نسازد.

خداوند متعال در قصه موسی و خضر می فرماید:

چگونه می توانی صبر کنی بر آنچه احاطه نداری؟

پس آن کسی که روی کراهت و ناچاری صبر ورزیده و در عین حال مواظب است که گله و شکایتی نکند و باطن خود را با اضطراب و جزع آشکار ننماید از صبرکنندگان عمومی است و از جهت نصیب و حظ مشمول فرمایش خداست که می فرماید:

بشارت بده صابران را به بهشت و مغفرت و رحمت.

اما اگر از جان و دل به استقبال بلا رفت و بدون کمترین جزع و فزعی صبر کرد و با کمال اطمینان خاطر و آرامش دل و وقار و ثبات استقامت ورزید از خواص صابران به حساب آید و مشمول قول حق قرار خواهد گرفت که فرمود:

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] (۱).

خدا با صابران است.

صبر یک زن برای خدا

از یکی از بزرگان دین نقل شده که:

از گورستانی می گذشتم، زنی را دیدم میان چند قبر نشسته و اشعاری می خواند بدین مضمون:

ص: ۳۳۴

صبر کردم در حالی که عاقبت صبر را می دانم عالی است، آیا بی تابی بر من سزاوار است که من بی تابی کنم؟

صبر کردم بر امری که اگر قسمتی از آن به کوه های شروری وارد می شد متزلزل می گردید. اشک به چشمانم وارد شد، سپس آن اشک ها را به دیدگان خود بر گرداندم و اکنون در قلب گریانم.

آن مرد دین می گوید: از آن زن پرسیدم بر تو چه شده و چه مصیبتی وارد گردیده که می گویی صبری که کردم در عهده همه کس نیست.

در جواب گفت: روزی شوهرم گوسپندی را برای کودکانم ذبح نمود و پس از آن کارد را به گوشه ای پرتاب کرد و از منزل خارج شد، یکی از دو فرزندم که بزرگ تر بود به تقلید شوهرم دست و پای برادر کوچک خود را بسته و خوابانید و به او گفت:

می خواهم به تو نشان دهم که پدرم این طور گوسپند ذبح کرد، در نتیجه برادر بزرگ تر سر برادر کوچک تر را برید و من پس از این که کار از کار گذشته بود فهمیدم، از دست پسرم سخت خشمگین شدم به او حمله بردم که وی را بزنم به بیابان فرار کرد، چون شوهرم به خانه برگشت و از جریان آگاه شد به دنبال پسر رفت و او را در بیابان دچار حمله حیوانات دید که مرده است، جنازه او را به زحمت به خانه آورد و از شدت عطش و رنج جان سپرد، من خود را سراسیمه به جنازه شوهر و پسرم رساندم، در این اثنا کودک خردسال خود را به دیگ غذا که در حال جوش بود می رساند و دیگ به روی او واژگون شده او را می کشد. خلاصه من در ظرف یک روز تمام اعضای خانواده ام را از دست دادم، در این حال فکر کردم که اگر برای خدا در این حوادث عظیم صبر کنم مأجور خواهم بود. آن گاه دنباله اشعار شعری را به مضمون زیر خواند:

تمام امور از جانب خداست و واگذار به اوست و هیچ امری واگذار به عبد نیست (۱).

ص: ۳۳۵

باب ۹۲ در حزن و اندوه

اشاره

ص: ۳۳۷

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْحُزْنُ مِنْ شِعَارِ الْعَارِفِينَ لِكَثْرَةِ وَاِرِدَاتِ الْعَيْبِ عَلَيْهِمْ اشْرَارِهِمْ وَ طَوِيلِ مُبَاهَاتِهِمْ تَحْتَ سِرِّ الْكِبْرِيَاءِ.

وَ الْمَحْزُونُ ظَاهِرُهُ قَبْضٌ وَ بَاطِنُهُ بَسْطٌ، يَعِيشُ مَعَ الْخَلْقِ عَيْشَ الْمَرْضَى وَ مَعَ اللَّهِ عَيْشَ الْقُرْبَى.

وَ الْمَحْزُونُ غَيْرُ الْمُتَفَكِّرِ لِإِنَّ الْمُتَفَكِّرَ مُتَكَلِّفٌ وَ الْمَحْزُونُ مَطْبُوعٌ، وَ الْحُزْنَ يَبْدُو مِنَ الْبَاطِنِ وَ الْفِكْرَ يَبْدُو مِنْ رُؤْيِهِ الْمُحْدِثَاتِ وَ بَيْنَهُمَا فَرْقٌ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي قِصَّةِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: [إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ] (١) وَ قِيلَ لِرَبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ: مَا لَكَ مَهْمُومًا ؟ قَالَ: لَأَنِّي مَطْلُوبٌ. وَ يَمِينُ الْحُزْنِ الْإِنْكَسَارُ وَ شِمَالُهُ الصَّمْتُ، وَ الْحُزْنُ يَخْتَصُّ بِهِ الْعَارِفُونَ لِلَّهِ تَعَالَى، وَ التَّفَكُّرُ يَشْتَرِكُ فِيهِ الْخَاصُّ وَ الْعَامُّ.

وَ لَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَأَسْتَعَاثُوا، وَ لَوْ وُضِعَ فِي قُلُوبِ غَيْرِهِمْ لَأَسْتَنْكَرُوهُ، فَالْحُزْنُ أَوَّلُ ثَانِيهِ الْأَمْنِ وَ الْبِشَارَةُ وَ التَّفَكُّرُ ثَانِ أَوَّلُهُ تَصْحِيحُ الْإِيمَانِ وَ ثَالِثُهُ الْإِفْتِقَارُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِطَلَبِ النَّجَاهِ.

وَ الْحَزِينُ مُتَفَكِّرٌ وَ الْمُتَفَكِّرُ مُعْتَبِرٌ. وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَالٌ وَ عِلْمٌ وَ طَرِيقٌ وَ عِلْمٌ وَ مَشْرَبٌ.

ص: ٣٣٩

[الْحُزْنُ مِنْ شِعَارِ الْعَارِفِينَ لِكَثْرَةِ وَاِرْدَاتِ الْغَيْبِ عَلَيْهِ اسْتِرَارِهِمْ وَ طَوْلِ مُبَاهَاتِهِمْ تَحْتَ سِتْرِ الْكِبْرِيَاءِ. وَالْمَحْزُونُ ظَاهِرُهُ قَبْضٌ وَ بَاطِنُهُ بَسِطٌ، يَعِيشُ مَعَ الْخَلْقِ عَيْشَ الْمَرْضَى وَ مَعَ اللَّهِ عَيْشَ الْقُرْبَى. وَالْمَحْزُونُ غَيْرُ الْمُتَفَكِّرِ لِأَنَّ الْمُتَفَكِّرَ مُتَكَلِّفٌ وَ الْمَحْزُونُ مَطْبُوعٌ، وَ الْحُزْنُ يَبْدُو مِنَ الْبَاطِنِ وَ الْفِكْرُ يَبْدُو مِنْ رُؤْيِهِ الْمُحْدَثَاتِ وَ بَيْنَهُمَا فَرْقٌ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي قِصَّةِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:]
إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ [(١)]

حزن شعار اهل عرفان

حزن اگر به خاطر فوت شدن امور ظاهر و برنامه های مادی باشد، از نظر قرآن مجید، مردود و صاحبش از فیوضات محروم است.

منظور از این حزن و اندوه در روایت مورد ترجمه، حزنی است که از احساس کوچکی خود نسبت به عظمت حضرت حق به انسان دست می دهد و حزنی است که بر اثر رسیدن به مقام شهود نسبت به واقعیات و این که چرا آدمی در عین آن همه ایمان و عمل باز فوق العاده حقیر و فقیر است عارض انسان می گردد و حزنی است

ص: ۳۴۰

که از معاینه قیامت و حساب و کتاب و هول نسبت به آن روزگار به انسان متوجه می شود و این حزن که خود علت حرکت و سیر و سلوک بیشتر به سوی حضرت یار است حزنی است پسندیده و محمود و از اوصاف عارفان بالله است.

در طول مجلدات سابق به هر مناسبتی که پیش آمد در این زمینه سخن به میان آمده، در اینجا احتیاج به شرح مفصل نمی بینم تنها به ترجمه اصل روایت اکتفا می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حزن و اندوه، شعار اهل عرفان است و آن بر اثر واردات غیبی بر قلوب ایشان و به سبب امتداد افتخار در کسایه و پوشش عنایت و بزرگواری حق بر آنان است.

شخص محزون از لحاظ ظاهر گرفته، ولی در باطن دارای عالمی وسیع و گسترده است، او با مردم چون بیماران و بی حالان زندگی می کند و با خدای خود همانند اهل قرب و بدون قید و خلاصه خصوصی و عاشقانه.

شخص محزون با متفکر فرق دارد، متفکر با زحمت در قلب خود ایجاد فکر می کند، ولی حزن جوشش درون است، دیگر آن که حزن از باطن در ظاهر خودنمایی می کند، ولی تفکر در اثر برخورد با امور خارجی محقق می شود.

خداوند متعال در جریان قصه یعقوب از زبان او نقل می کند، من شدت حزن و اندوه خود را به پیشگاه پروردگارم اظهار داشته و به او شکایت می برم و آنچه را من از جانب او آگاهم شما ای فرزندان من آگاه نیستید.

[وَ قِيلَ لِرَبِيعِ بْنِ خَثِيمٍ: مَا لَكَ مَهْمُومًا ؟ قَالَ: لَأَنِّي مَطْلُوبٌ.

وَ يَمِينُ الْحُزْنِ الْإِنْكَسَارُ وَ شِمَالُهُ الصَّمْتُ، وَ الْحُزْنُ يَخْتَصُّ بِهِ الْعَارِفُونَ لِلَّهِ تَعَالَى، وَ التَّفَكُّرُ يَشْتَرِكُ فِيهِ الْخَاصُّ وَ الْعَامُّ. وَ لَوْ حُجِبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَأَسَدَتْنَا، وَ لَوْ وُضِعَ فِي قُلُوبِ غَيْرِهِمْ لَأَسَدَتْنَا، فَالْحُزْنُ أَوَّلُ ثَانِيَةِ الْأَمْنِ وَ الْبِشَارَةُ وَ التَّفَكُّرُ ثَانِ أَوَّلُهُ تَصْحِيحُ الْإِيمَانِ وَ ثَالِثُهُ الْإِفْتِقَارُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِطَلَبِ النِّجَاهِ. وَ الْحَزِينُ مُتَّفَكِّرٌ وَ الْمُتَّفَكِّرُ مُعْتَبَرٌ. وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَالٌ وَ عِلْمٌ وَ طَرِيقٌ وَ عِلْمٌ وَ مَشْرَبٌ]

حزن عارفان

به ربیع بن خثیم گفتند: چرا محزون و مهمومی ؟ گفت: به خاطر این که مسئولیتی بزرگ بر عهده من است و پیوسته من مورد درخواست و بازخواستم.

جانب راست حزن فروتنی در برابر حق و جانب چپ آن خاموشی است و حقیقت حزن بدون این دو صفت میسر نمی شود.

حزن صفتی است مخصوص به اهل معرفت، ولی تفکر مشترک میان عارف و عامی است.

اگر حزن نسبت به حضرت حق ساعتی از قلوب عارفان برداشته شود هر آینه به ناله و استغاثه برخیزند و هر گاه به دیگری عطا شود، به خاطر فقدان در وجودشان

به کراهت آیند.

حزن در حقیقت مقامی است که نتیجه آن امن از قهر و غضب الهی و بشارت به رحمت و فیوضات معنوی است.

تفکر در پشت سر ایمان واقعی و اعتقاد ثابت پیدا شده و نتیجه تفکر، احساس فقر و احتیاج و نیازمندی به درگاه او و سبب درخواست نجات و استخلاص از جناب اوست و هر شخص محزونی قهراً متفکر است و هر متفکری عبرت آموزست.

برای هر یک از این دو دسته حالات مخصوص و معارف و علوم و روش و مشرب خاصی است.

احوالی که اختصاص به صاحب حزن دارد عبارت است از:

۱- وصول به مرتبه یقین.

۲- معاینه دیدن احوال قیامت از سؤال و کتاب و حشر و نشر.

۳- آگاهی صاحب حزن از علت است به معلول، از حق است به مخلوق.

۴- علم صاحب حزن گاهی عطائی است.

۵- مشرب محزون سوز و گداز و درد و نیاز است.

ص: ۳۴۳

قال الصادق عليه السلام:

الْحَيَاءُ نُورٌ جَوْهَرُهُ صَدْرُ الْإِيمَانِ وَ تَفْسِيرُهُ التَّيَبُّتُ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ يُنْكِرُهُ التَّوْحِيدُ وَ الْمَعْرِفَةُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ بِالْحَيَاءِ.

وَ صَاحِبُ الْحَيَاءِ خَيْرٌ كُلُّهُ، وَ مَنْ حُرِمَ الْحَيَاءَ فَهُوَ شَرُّ كُلِّهِ وَ أَنْ تَعَبَدَ وَ تَوَرَّعَ، وَ أَنَّ خُطْوَةَ تَخَطَّأَ فِي سَاحَاتِ هَيْبَةِ اللَّهِ بِالْحَيَاءِ مِنْهُ إِلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً. وَ الْوَقَاحَةُ صَدْرُ النِّفَاقِ وَ صَدْرُ النِّفَاقِ الْكُفْرُ.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إذا لم تستح فاعمل ما شئت. أى إذا فارقت الحياء فكل ما عملت من خيرٍ و شرٍّ فانت به معاقب.

وَ قُوَّةُ الْحَيَاءِ مِنَ الْحُزْنِ وَ الْخَوْفِ. وَ الْحَيَاءُ مَسْكَنُ الْخَشْيَةِ وَ الْحَيَاءُ أَوْلَى الْهَيْبَةِ وَ صَاحِبُ الْحَيَاءِ مُشْتَغِلٌ بِشَأْنِهِ، مُعْتَزِلٌ مِنَ النَّاسِ مُزْدَجِرٌ عَمَّا هُمْ فِيهِ وَ لَوْ تَرَكَ صَاحِبُ الْحَيَاءِ مَا جَالَسَ أَحَدًا. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِذَا ارَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَأَ عَنْ مَحَاسِنِهِ وَ جَعَلَ مَسَاوِيَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ كَرِهَهُ مُجَالَسَةَ الْمُعْرِضِينَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى. وَ الْحَيَاءُ خَمْسَةٌ أَنْوَاعٍ: حَيَاءُ ذَنْبٍ، وَ حَيَاءُ تَقْصِيرٍ وَ حَيَاءُ كَرَامَةٍ، وَ حَيَاءُ حُبٍّ، وَ حَيَاءُ هَيْبَةٍ، وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ ذَلِكَ أَهْلٌ، وَ لِأَهْلِ مَرْتَبَةٍ عَلَيْهِ حِدَةٌ.

حقیقت حیا

حیا حالتی است معنوی و ملکوتی که بر اثر معرفت انسان به حضرت حق و توجه به اسما و صفات جناب او در وجود آدمی پدید می آید و باعث حفظ انسان از گناه و علت حرکت به سوی طاعت و عبادت است.

حیاداران عالم، از وقار و سکون، ادب و عظمت، تربیت و عبادت، آگاهی و دانش، صفا و بینش برخوردارند.

حیاداران، نسبت به حقایق چشمی باز و قلبی آگاه و روحی در حال پرواز دارند و اگر آنان را ذره ذره کنند، محال است در محضر دوست که خود را همیشه در آن محضر حاضر می دانند دست به آلودگی بزنند و از عبادت و اطاعت جناب حق کم بگذارند.

در مجلّات قبل به مسئله حیا اشاره رفته و تا جایی که لازم بوده به شرح این حقیقت عالی اقدام شده، در این جا فقط به چند روایت و ترجمه اصل متن اکتفا می شود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: حیا معلول ایمان است و ایمان در بهشت است.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعِفَافُ وَالْعَيُّْ - أَعْنَى عَى اللِّسَانِ لَا عَى الْقَلْبِ - مِنَ الْإِيمَانِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: حیا و عفت و کم گویی - یعنی کندی زبان نه کندی دل - همه از ایمان است.

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ (۳).

یکی از دو امام (حضرت باقر و امام صادق علیهما السلام) فرمود: حیا و ایمان همراهند و در یک رشته بسته اند، چون یکی از آن ها برود، دیگری هم می رود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ (۴).

امام صادق علیه السلام فرمود: ایمان نیست برای کسی که حیا ندارد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى

ص: ۳۴۹

۱-۱) - الکافی: ۱۰۶/۲، باب الحیاء، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۱۶۶/۱۲، باب ۱۱۰، حدیث ۱۵۹۷۰.

۲-۲) - الکافی: ۱۰۶/۲، باب الحیاء، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۳۲۹/۶۸، باب ۸۱، حدیث ۲.

۳-۳) - الکافی: ۱۰۶/۲، باب الحیاء، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه: ۱۶۶/۱۲، باب ۱۱۰، حدیث ۱۵۹۶۹.

۴-۴) - الکافی: ۱۰۶/۲، باب الحیاء، حدیث ۵؛ بحار الأنوار: ۳۳۱/۶۸، باب ۸۱، حدیث ۵.

قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ: الصَّدَقُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالشُّكْرُ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: چهار چیزند در هر کس باشد و از سر تا پایش را گناه گرفته باشد، خداوند همه آن گناهان را به حسنه تبدیل کند، راستگویی و حیا و خوش خلقی و شکرگزاری.

تبدیل سیئه به حسنه

علامه مجلسی رحمه الله می گوید:

در این تبدیل سیئه به حسنه وجوهی ذکر شده:

۱- گناهان پیشین به توبه محو شود و بجای آن ها طاعت آینده آید.

۲- روحیه گناهکاری از آن ها محو شود و روحیه طاعت بجای آن نشیند.

۳- خدا توفیق کارهایی به او دهد که ضد کارهای پیشین او باشد.

۴- بجای هر کیفری ثوابی برای او ثبت کند (۲).

داستان های مهمی از اهل حیا در قسمت های گذشته نقل شده، می توانید به آن ها مراجعه کنید.

در اینجا ذکر این مطلب لازم است که حیا و شرم در امور مثبتة حالتی است احمقانه و ضربه مهلکی است بر سعادت دنیا و آخرت انسان و باید توجه داشت که حیا در هنگام گناه و طاعت باید به کار گرفته شود به این معنی که اگر زمینه منکر و فحشایی برای انسان فراهم شد، از حضرت حق خجالت کشیده و از گناه کناره گیرد و چون زمینه عبادت پیش آید از ترک آن شرم کند.

ص: ۳۵۰

۱- ۱) - الکافی: ۱۰۷/۲، باب الحیاء، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۱۶۷/۱۲، باب ۱۱۰، حدیث ۱۵۹۷۳.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۳۳۲/۶۸، باب ۸۱، ذیل حدیث ۷.

در روایت بسیار مهمی که اکثر کتب حدیث از جمله «الکافی»، «تحف العقول»، «بحار الأنوار»، نقل کرده اند، وجود مقدس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام حیا را از جنود عقل معرفی کرده اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث پرمایه ای فرموده اند:

هر کجا عقل باشد حیا و ایمان همان جاست (۱).

انسان وقتی در سایه معرفت به حق و مسائل الهی به تقویت عقل و در نتیجه به رشد ایمان و حیا برخیزد، در میدان صفا و عرصه طاعت و عبادت و خدمت به خلق قرار می گیرد و از خود موجودی الهی و با برکت خواهد ساخت و مصداق حقیقی خلیفه الله و انسان کامل خواهد شد و در این وقت است که از عقل و حیا و ایمان آتش عشق و شوق شعله ور گشته و جز با رسیدن به مقام لقا و وصل آدمی قانع نخواهد شد.

ص: ۳۵۱

۱- ۱) - تحف العقول: ۴۰۱، جنود العقل و الجهل؛ بحار الأنوار: ۱/۱۰۷، باب ۴، حدیث ۳، علامات العقل و جنوده.

[الْحَيَاءُ نُورٌ جَوْهَرُهُ صَدْرُ الْإِيمَانِ وَ تَفْسِيرُهُ التَّثَبُّتُ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ يُنْكِرُهُ التَّوْحِيدُ وَ الْمَعْرِفَةُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: الْحَيَاءُ مِنْ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ بِالْحَيَاءِ. وَ صَاحِبُ الْحَيَاءِ خَيْرٌ كُلُّهُ، وَ مَنْ حُرِمَ الْحَيَاءَ فَهُوَ شَرُّ كُلِّهِ وَ أَنْ تَعَبَّدَ وَ تَوَرَّعَ، وَ أَنْ خُطُوهُ تَخَطُّ فِي سَاحَاتِ هَيْبَةِ اللَّهِ بِالْحَيَاءِ مِنْهُ إِلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادِهِ سَبْعِينَ سَنَةً. وَ الْوَقَاحَةُ صَيْدُ النِّفَاقِ وَ صَيْدُ النِّفَاقِ الْكُفْرُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ. أَيُّ إِذَا فَارَقْتَ الْحَيَاءَ فَكُلُّ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَانْتَبِهْ بِهِ مُعَاقِبٌ]

حیا ریشه ایمان

امام صادق علیه السلام در متن روایت باب حیا می فرماید:

حیا نوری است که جوهر آن نور و حقیقت ذاتش صدر ایمان است به این معنی که عمده اجزای ایمان حیاست و ایمان کامل، معلول آن صفت معنوی و ملکوتی است.

معنای حیا توقف در هر کاری است که منافی توحید و معرفت است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

حیا از ایمان است و استحکام ایمان از حیاست.

هر که صاحب حیا و آزر است دارنده همه خوبی هاست، و هر که از این حقیقت

محروم است صاحب همه بدی هاست، هر چند اهل عبادت و ورع باشد.

یک گام که صاحب حیا می گذارد، در فضای هیبت الهی و در پیشگاه حق عزیزتر است از هفتاد سال عبادت که بدون حیا باشد.

بی حیایی اساس و بنیان هر نفاق و نفاق اصل و ریشه کفر است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر گاه حالت حیا که بهترین مانع از گناه است در تو نباشد، پس هر چه خواهی کن که گویا از دفتر بندگی حق بیرونی و خوبی و بدیت به خاطر فقد صفت حیا موجب عقاب الهی است.

ص: ۳۵۳

[وَقُوَّةُ الْحَيَاءِ مِنَ الْحُزْنِ وَالْخَوْفِ. وَالْحَيَاءُ مَسْكَنُ الْخَشْيَةِ وَالْحَيَاءُ أَوْلُهُ الْهَيْبَةُ وَصَاحِبُ الْحَيَاءِ مُشْتَغِلٌ بِشَأْنِهِ، مُعْتَزِلٌ مِنَ النَّاسِ مُزْدَجِرٌ عَمَّا هُمْ فِيهِ وَ لَوْ تَرَكَ صَاحِبُ الْحَيَاءِ مَا جَالَسَ أَحَدًا. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: إِذَا ارَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَاهُ عَنْ مَحَاسِنِهِ وَ جَعَلَ مَسَاوِيَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ كَرِهَهُ مُجَالَسَةَ الْمُعْرِضِينَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى. وَ الْحَيَاءُ خَمْسَةٌ أَنْوَاعٌ: حَيَاءٌ ذَنْبٍ، وَ حَيَاءٌ تَقْصِيرٍ وَ حَيَاءٌ كَرَامَةٍ، وَ حَيَاءٌ حُبٍّ، وَ حَيَاءٌ هَيْبَةٍ، وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ ذَلِكَ أَهْلٌ، وَ لِأَهْلِهِ مَرْتَبَةٌ عَلَيَّ حِدَةٍ]

مراحل حیا

آن کس که حزن و اندوه بر گذشته و بر تقصیرش در بندگی و خوف از عاقبت و عذاب قوی تر است حیایش بیشتر است، حیا عرصه گاه خشیت و ابتدایش تجلی هیبت و عظمت او در قلب است.

صاحب حیا به خود و به کار خود که همه طاعت و بندگی است مشغول است و هرگز از یاد حق غافل نیست، از مردمی که هیچ سود نسبت به امور معنوی ندارند کناره گیر است و از کارهای غیر الهی مردم سخت متنفر است و اگر وی را به حال خود گذارند هیچ رغبتی به همنشینی کسی ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هرگاه خداوند برای کسی خیر بخواهد، خوبی هایش را از چشم او بپوشد و بدی هایش را در میدان مغزش رژه دهد و همنشینی با اهل غفلت را به نظر او ناپسند نماید.

حیا را پنج مرحله است:

۱- حیایی که مانع از گناه است و این مرتبه نازلۀ حیا و بلکه حیای عوام الناس است.

۲- حیای تقصیر، به این معنی که شرمش آید مرتکب کاری شود که مشتمل بر تقصیر است هرچند ترک اولی باشد.

۳- حیای کرامت، یعنی بزرگواری و عزت حضرت دوست مانع این است که مرتکب خلاف رضای او شود.

۴- حیای محبت، یعنی انوار محبت حضرت او چنان بر سراسر وجودش تأییده که مجال مخالفتی برای عاشق در جنب معشوق نگذاشته است.

۵- حیای هیبت، و این حیا علت خشیت است چنانچه حیای محبت باعث امید و رجاست.

و هریک از این پنج مرحله را مقامی است که شرحش موکول به جزوه ای جداگانه است.

الهی! به انوار جلال و اوصاف جمال و ذات مستجمع جمیع صفات کمال ما را به این مراتب عالیه از حیا آراسته فرما و تمام تقصیرات و گناهان گذشته ما را که معلول غفلت و جهل بوده ببخش و بیامرزد.

ص: ۳۵۵

باب ۹۴ در دعوی و ادعا

اشاره

ص: ۳۵۷

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الدَّعْوَى بِالْحَقِيقَةِ لِلْأَنْبِيَاءِ وَالْمُتَّقِينَ وَالصَّادِقِينَ وَآمَّا الْمُدَّعَى بِغَيْرِ وَاجِبٍ فَهُوَ كَمَا بَلِيسَ اللَّعِينِ الدَّعَى الشُّرَيْكَ وَهُوَ عَلَى الْحَقِيقَةِ مُنَازِعٌ لِرَبِّهِ مُخَالِفٌ لِأَمْرِهِ، فَمَنْ ادَّعَى أَظْهَرَ الْكُذْبَ وَالْكَاذِبُ لَا يَكُونُ آمِينًا.

وَمَنْ ادَّعَى فِيمَا لَا يَحِلُّ لَهُ فَتَحَ عَلَيْهِ ابْوَابَ الْبُلُوَى. وَ الْمُدَّعَى يُطَالَبُ بِالْبَيِّنَةِ لَا مَحَالَةَ وَهُوَ مُفْلِسٌ فَيَفْتَضِحُ وَالصَّادِقُ لَا يُقَالُ لَهُ: لِمَ.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّادِقُ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا هَابَهُ.

ص: ٣٥٩

[الدَّعْوَىٰ بِالْحَقِّقَةِ لِلنَّبِيِّاءِ وَ الْمَائِمَةِ وَ الصَّادِقِينَ وَ اَمَّا الْمِدْعَى بِغَيْرِ وَاَجِبٍ فَهُوَ كَابْلِيسَ اللَّعِينِ اَدْعَى النَّسْكَ وَ هُوَ عَلَى الْحَقِّقَةِ مُنَازِعٌ لِرَبِّهِ مُخَالَفٌ لِاَمْرِهِ، فَمَنْ اَدْعَى اَظْهَرَ الْكِذْبَ وَ الْكَاذِبُ لَا يَكُونُ اَمِينًا]

مسئله دعوی کاذب و صادق

در جلد دوم «عرفان اسلامی» در باب آنان که در طول تاریخ به ادعا برخاستند و وزر و وبال میلیون ها نفر را در بستر حیات به گردن گرفتند، در حالی که در آن ادعا صادق نبودند به طور مفصل مطالبی عنوان شد و نیز در مجلدات دیگر به مناسبت های مختلف به این مسئله اشاره رفت و به اثبات رسید که اگر جامعه انسانی در تمام زمینه ها و شؤون زندگی مدعی کاذب نداشت و مدعیان هواپرست و دروغگو جایگاه مدعیان صادق را باز می گذاشتند، هرگز بشر دچار این همه مشکلات گوناگون و بن بست ها و عواقب سوء و خطرناک نمی شد، اما این گرگ های در لباس میش، حق را به حق دار نگذاشتند و بلکه در برابر مدعیان صادق و فرستادگان الهی قد علم کرده و با آن بزرگواران و پیروانشان به جنگ و ستیز و کشت و کشتار برخاستند و در پی ادعاهای خویش چه در شرق و چه در غرب ضربه های هولناک به پیکر حیات زدند.

اینان میلیون ها نفر را به آتش پرستی و میلیاردها نفر را به تعظیم در برابر بت ها و گاو و غرق شدن در تثلیث و مرام بودایی و هندویی و کمونیستی و لامذهبی

کشیدند و عباد حق را از شکوفا شدن استعدادهایشان در عرصه گاه توحید و وحی و نبوت و امامت مانع شدند و چه حیرت انگیز است وضع این بدعت گزاران در روز قیامت و در میدان محشر و به هنگام بر پا شدن میزان عدل !!

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ادعا شایسته نیست مگر از انبیا و ائمه علیهم السلام و صدیقان، کسی که دعوی بیجا کند و مرتبه ای بلندتر از آنچه که هست برای خود بپندارد و القا نماید هم چون ابلیس لعین است که به دعوای عبادت بسیار و این که از آتش است خدای را نافرمانی کرد و مستحق عذاب ابد شد، این چنین انسان چون در ادعایش دروغگوست نمی تواند صاحب دیانت و امانت باشد و از خدعه و فریب شیطان تا در این حالت است خلاصی ندارد.

ص: ۳۶۱

[وَ مَنْ ادَّعَىٰ فِيْمَا لَا يَحِلُّ لَهُ فَتَحَ عَلَيْهِ ابْوَابَ الْبَلْوَىٰ]

وَ الْمُدَّعَىٰ يُطَالَبُ بِالْبَيِّنَةِ لَا مَحَالَهٗ وَ هُوَ مُفْلَسٌ فَيَفْتَضِحُ وَ الصَّادِقُ لَا يُقَالُ لَهُ: لِمَ. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّادِقُ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا هَابَهُ]

مدعی صادق

آن کس که ادعای بیجا دارد، درهای بلا و رنج را به روی خود گشوده و چون از وی مطالبه حجت و بیینه کنند عاجز شده و رسوا می گردد ولی از مدعی صادق اهل انصاف و وجدان و عقل و دانش، طلب حجت نمی کنند، اگر هم خواهان بیینه باشند از ارائه دلیل و بیینه عاجز نیست.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

هر کس در دعوی خود صادق است هیبتی از وی در دل مستمعان است که به او نمی گویند، چرا چنین دعوا کردی.

آری، ادعای نابجا مربوط به گرفتاران در بند هوا و شهوات است و هم اینانند که در معارف الهی از آنان تعبیر به دزدان سر راه عباد خدا شده است.

ص: ۳۶۲

قال الصادق عليه السلام:

الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى، وَلَوْ سَيَّهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى طَرَفَهُ عَيْنٍ لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ، وَالْعَارِفُ أَمِينٌ وَدَائِعِ اللَّهِ تَعَالَى وَكَثْرُ اسْرَارِهِ وَمَعْدِنُ نُورِهِ وَدَلِيلُ رَحْمَتِهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ وَمَطِيئَةُ عُلُومِهِ وَمِيزَانُ فَضْلِهِ وَعَدْلِهِ.

وَقَدْ غَنَى عَنِ الْخَلْقِ وَالْمُرَادِ (۱) وَالْدُنْيَا فَلَا مُونِسَ لَهُ سِوَى اللَّهِ وَلَا نُطْقَ وَلَا إِشَارَةَ وَلَا نَفْسَ إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى وَ لِلَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَمَعَ اللَّهِ فَهُوَ فِي رِيَاضِ قُدْسِهِ مُتَرَدِّدٌ وَمِنْ لَطَائِفِ فَضْلِهِ مُتَزَوِّدٌ. وَالْمَعْرِفَةُ أَصْلُ فِرْعَةِ الْإِيمَانِ.

ص: ۳۶۵

[الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى، وَ لَوْ سَلَّهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى طَرَفَهُ عَيْنٍ لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ، وَالْعَارِفُ أَمِينٌ وَدَائِعِ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَنْزُ أَسْرَارِهِ وَ مَعْدِنُ نُورِهِ وَ دَلِيلُ رَحْمَتِهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ وَ مَطِيئُهُ عُلُومِهِ وَ مِيزَانُ فَضْلِهِ وَ عَدْلِهِ]

عرفان و معرفت و عارف

از آنجا که حضرت صادق علیه السلام حدیث اول «مصباح الشریعه» را اختصاص به اوصاف عرفا داده اند، به ترجمه متن روایت پرداخته و شما را برای یافتن خصوصیات یک عارف حقیقی به مطالعه حدیث اول کتاب در جلد اول دعوت می کنم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عارف معارف و آن کس که قلبش بر اثر کوشش در راه علم دین و مجاهدت و ریاضت نفسانی به نور شناخت حق و شؤنش منور شد، جسمش در بین مردم ولی قلبش با خداست، چیزی غیر دوست نمی بیند و نمی خواهد و نمی گوید و اگر بر فرض لحظه ای از محبوب غفلت کند از شدت شوق او به وقت توجه به او قالب تهی می کند !!

ای راحت روح هر شکسته ***بخشای به لطف بر شکسته

بر جان من شکسته رحم آر *** کاشکسته ترم ز هر شکسته

پیوسته ز غم شکسته بودم *** این لحظه شدم بتر شکسته

ص: ۳۶۶

ای بار غمت شکسته پشتم*** تو رخ ز شکسته بر شکسته

بر سنگ مزن تو سینه ما*** بی قدر شود گهر شکسته

ای تیر غمت رسیده بر دل*** پیکان تو در جگر شکسته

بیلطف تو کی درست گردد*** جانا دل من به سر شکسته

آمد به درت ندیده رویت*** زان شد دل من مگر شکسته

در کوی تو جان سپرد دگر بار*** آن مرغک بال و پر شکسته

دل بنده توست در همه حال*** گر غمزده است و گر شکسته (۱)

جناب عزت، عارف را امین خود گردانده و علوم و معارفش را به وی سپرده تا خلق از او طلب دانش و بینش کنند و نیز عارف را گنج اسرار خود و منبع نور خویش و دلیل بر رحمت بی منتها و هادی و رهنما و حامل علوم خود نموده است و او را ترازوی فضل و عدل قرار داده است.

ص: ۳۶۷

[وَقَدْ غَنَىٰ عَنِ الْخَلْقِ وَالْمُرَادِ وَالْدُنْيَا فَلَا مُونِسَ لَهُ سِوَى اللَّهِ وَلَا نُطْقَ وَلَا إِشَارَةَ وَلَا نَفْسَ إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَىٰ وَ لِلَّهِ وَ مِنَ اللَّهِ وَ مَعَ اللَّهِ فَهُوَ فِي رِيَاضِ قُدْسِهِ مُتَرَدِّدٌ وَ مِنْ لَطَائِفِ فَضْلِهِ مُتَزَوِّدٌ.

وَ الْمَعْرِفَةُ أَصْلُ فَرْعُهُ الْإِيمَانُ]

معنای معرفت

اشاره

عارف، غنی از خلق و مراد و دنیاست و مونسى جز حضرت الله ندارد و نگوید و نشنود و صاحب اشاره و نفس نباشد مگر برای او و در راه او، پس چنین وجود با عظمتی در بوستان قدس متردد و از لطایف فضل دوست خوشه چین است.

آری، معرفت، ریشه و بنیان ایمان و ایمان فرع و ثمره معرفت است.

در گذشته، در بعضی از کتب دیده ام که فرموده اند: هر حرف معرفت دلیل بر حقیقتی است:

م- مقت نفس یعنی مبارزه با هوا تا سرحد نابودی این حالت خطرناک.

ع- عبادت رب به اخلاص.

ر- رغبت به دوست.

ف- تفویض امر به حضرت او.

ت- تسلیم محض به جناب الله.

ص: ۳۶۸

و نیز فرموده اند:

پس از معرفت چهار وظیفه بسیار مهم شامل حال عارف است:

۱- عمل بر اساس معرفت.

۲- اخلاص در حدّ عالی به وقت عمل.

۳- ثابت ماندن بر عمل و اخلاص تا لحظه آخر عمر.

۴- ابلاغ حقایق و معارف با زبان و مال و جهاد در راه حق برای بیداری عباد حق.

آمد به درت امیدواری*** کو را به جز از تو نیست یاری

محنت زده ای نیازمندی*** خجالت زده ای گناهکاری

از گفته خود سیاه رویی*** وز کرده خویش شرمساری

از یار جدا فتاده عمری*** وز دوست بمانده روزگاری

بوده به درت چنان عزیزی*** دور از تو چنین بمانده خواری

خرسند ز خاک در گه تو*** بیچاره به بوی یا غباری

شاید ز در تو باز گردد*** نومید چنین امیدواری

زیبید که شود به کام دشمن*** از دوستی تو دوستداری

بخشای ز لطف بر عراقی*** کاو مانده کنون و زینهار [\(۱\)](#)

ص: ۳۶۹

باب ۹۶ در حبّ فی اللّٰه

اشاره

ص: ۳۷۱

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

حُبُّ اللَّهِ إِذَا اضْأَاءَ عَلَيَّ سِرِّ عَبْدٍ إِخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَكُلِّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ تَعَالَى (١).

وَ الْمُحِبُّ إِخْلَصَ النَّاسَ سِرًّا لِلَّهِ تَعَالَى وَ أَصْدَقَهُمْ قَوْلًا وَ أَوْفَاهُمْ عَهْدًا وَ أَزْكَاهُمْ عَمَلًا وَ أَصْفَاهُمْ ذِكْرًا وَ اعْبُدُهُمْ نَفْسًا.

يَتَّبَعِي الْمَلَائِكَةَ بِهِ عِنْدَ مُنَاجَاتِهِ وَ تَفْتَحِرُ (٢) بِرُؤْيَيْهِ وَ بِهِ يَعْمُرُ اللَّهُ بِلَادَهُ وَ بِكَرَامَتِهِ يُكْرِمُ عِبَادَهُ، يُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوا بِحَقِّهِ وَ يَدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَايَا بِرَحْمَتِهِ، فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ مَا مَحَلَّهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَنْزِلَتَهُ لَدَيْهِ مَا تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا بِتُرَابِ قَدَمَيْهِ.

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَيَّ شَيْءٌ إِلَّا اخْتَرَقَ، وَ نَوْرُ اللَّهِ لَا يُطْلَعُ عَلَيَّ شَيْءٌ إِلَّا اضْأَاءَ، وَ سَمَاءُ اللَّهِ مَا ظَهَرَ مِنْ تَحْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا أَعْطَاهُ الْفَيْضَ، وَ رِيحُ اللَّهِ مَا تَهَبُّ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَّكَتَهُ وَ مَاءُ اللَّهِ يُحْيِي بِهِ كُلَّ شَيْءٍ، وَ أَرْضُ اللَّهِ يُنْبِتُ مِنْهَا كُلَّ شَيْءٍ. فَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمُلْكِ وَ الْمَالِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ أُمَّتِي قَذَفَ فِي قُلُوبِ اصْيَغِيَاءِهِ وَ ارْوَاحِ مَلَائِكَتِهِ وَ سَكَّانِ عَرْشِهِ مَحَبَّتَهُ لِجِبُّوهُ فَذَلِكَ الْمُحِبُّ حَقًّا طَوْبِي لَهُ وَ لَهُ شَفَاعَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ص: ٣٧٣

١- ١) - در نسخه عبد الرزاق لاهيجي عبارت چنين آمده است: «وَ كُلِّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ ظُلْمَهُ».

٢- ٢) - در نسخه عبد الرزاق لاهيجي «يَفْخِرُ» آمده است.

[حُبُّ اللَّهِ إِذَا اضَاءَ عَلَيَّ سِرٌّ عَبْدٍ اخْلَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَ كُلِّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ تَعَالَى]

عشق به حق

امام صادق علیه السلام می فرماید:

چون عشق حق بر قلب بتابد از هر شغلی و ذکری جز حضرت او خالی شود.

گرچه مسئله عشق به حق و محبت به جناب الله که منشأ و علتش معرفت به اسما و صفات حضرت او و تفکر و اندیشه در آلاء و نعمات و آثار آن وجود بی نهایت در عرصه گاه خلقت و هستی است در جلد اول به طور مفصّل و در مجلّات دیگر به اقتضای حال و مقال آمده، ولی به خاطر عظمت مسئله و موقفی که در حرکت انسان به سوی رشد و کمال و سعادت دنیوی و اخروی دارد، در این فصل تا جایی که مجال هست به لطایفی دیگر از این حقیقت اشاره می شود.

قبل از بیان برخی از حقایق این باب که باب الله الاعظم است به قطعه ای از دعای عارفان و درخواست نیازمندان و دردمندان دل سوخته از پیشگاه مقدّس حضرت دوست توجه نمایید، درخواست هایی که با کمال عجز و خشوع از جناب حق خواستند و با تمام وجود خود را به آن خواسته ها آراستند که خواستن، هنگامی به آراستن می رسد که همراه با ریاضت و عبادت و طاعت و حقیقت و ترک حرام و معصیت و تقوا و فضیلت و علم و معرفت باشد.

ص: ۳۷۴

اللَّهُمَّ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِنُورِ حِكْمَتِكَ، وَ ثَبِّتْ قُلُوبَنَا بِدَوَامِ ذِكْرِكَ وَ حَلَاوَةِ مُنَاجَاتِكَ وَ لَذَّةِ كَلَامِكَ، وَ رَوِّحْ أَرْوَاحَنَا بِلُطْفِكَ وَ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِنُورِ قُرْبِكَ، وَ قَرِّرْ عُيُونَنَا بِمَحَبَّتِكَ، وَ طَيِّبْ أَسْمَاعَنَا بِلَذَائِدِ مُنَاجَاتِكَ أَنْتَ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ.

□
اللَّهُمَّ رَوِّحْ قُلُوبَنَا بِمُشَاهِدَةِ جَلَالِكَ وَ ارِنَا عَجَائِبَ مَلَكُوتِكَ وَ اجْعَلْ لَنَا حَظًّا مِنْ نَصِيبِ أَنْسِكَ وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ عِنْدِكَ مَوْقِفًا تُقَرِّبُنَا مِنْ نَفْسِكَ وَ تُؤَسِّنَا بِأَنْسِكَ وَ لَا تُحَيِّنَا مِنْ ذَلِكَ كُلهُ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

بار پروردگارا! دل های ما را به نور حکمتت روشن فرما و قلوب ما را به تداوم یادت و شیرینی مناجاتت و لذت سخنت ثابت و پابرجا بدار، ارواح ما را به لطفت رَوْح و ریحان بخش و دل هایمان را به نور مقام قربت منور گردان، دیدگانمان را به نور عشقت روشنی ده و گوشمان را به شیرینی های مناجاتت پاکیزه کن که تو بر هر برنامه ای قدرت داری.

الهی! قلوب ما را به مشاهده جلال نوازش ده و عجایب و اسرار ملکوت آفرینش را به ما بنمایان، از انس با خود ما را نصیب ده و برای ما از پیشگاه لطف و مرحمت موقعیتی قرار ده که به مقام قرب و وصال برسیم و با حضرتت مأنوس شویم، الهی! از آنچه از جنابت خواستیم ما را محروم و ناامید مگردان، ای ارحم الراحمین.

آری، وقتی انسان با حالی خاضعانه و دلی پر از خشوع و قلبی سوخته و شوقی کثیر، این حقایق را از حضرت محبوب بخواهد و برای آراسته شدن به این واقعیات با تمام وجود بکوشد، به آنجا که باید برسد می رسد و در آن نقطه چشمه عشق و محبت به یار از تمام جوانب قلبش جوشیدن می گیرد و از ما سوی الله بریده و به حضرت الله می پیوندد و در آن وقت فقط و فقط او را خواسته و هرچه را بخواهد

برای او خواهد خواست [وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ] (۱) که این است صراط مستقیم و راهی که تمام انبیا و اولیا طی کردند و این است عشق حقیقی و محبت واقعی که چون شعله اش در دل روشن شود غیر معشوق را سوزانده و از هستی انسان، غیر مقام فنای فی الله و بقای بالله چیزی نخواهد گذاشت.

عشق یا بهترین میوه عالم ملکوت

عشق به جناب حق و آن وجود مقدسی که زیبایی بی نهایت در بی نهایت است محصول حرکت انسان در وادی معرفت است و آن وادی عبارت است از باطن قرآن و سخنان پرارزش انبیا و اولیا و صدیقان.

کسی که در این وادی و در این عرصه معنوی و روحانی قدم نگذارد و با چشم دل و ذات جان و دیده وجدان آیات الهی را نخواند، نمی تواند از این حقیقت نصیب ببرد، در این صورت حیوان خطرناکی است که به صورت انسان در بین انسانها زندگی می کند و جز زحمت و مزاحمت برای هم نوعان نتیجه ای نخواهد داشت.

آن حقیقتی که نفس را تزکیه می کند و جان را منور می نماید و دل را در دریای طهارت غرق می کند و در درون امتیّت کامل برقرار می سازد و از انسان موجودی ملکوتی و الهی و با برکت و خدمتگزار و صادق و عابد و زاهد و شاهد و باتقوا و همراه با آگاهی و بینش و کمال و فضیلت و شرافت و اصالت و درستی و حقیقت به وجود می آورد عشق به حق است و بس و بدون تردید برای رسیدن به این واقعیت ها راهی جز اتصال به عشق وجود ندارد که هر کس راهی غیر این راه ادعا

ص: ۳۷۶

کند دروغگو و دزد راه عباد خداست و به همین خاطر است که در عنوان موضوع از این عشق تعبیر به بهترین میوه ملکوت شد.

چون عشقی حقیقی از جانب معشوق واقعی در باطن جان و ذات قلب پرتوافکن شود، آدمی در راه او و برای او و به خاطر او و برای رسیدن به وصال او سر از پا نخواهد شناخت و همه چیز خود را فدای آن محبوب محبان و عشق عاشقان خواهد کرد.

لازم است ما درباره صفات و فیوضات این عشق خدایی کمی فکر کنیم و قدرت های بزرگ و جلوه های آسمانی آن را پیش خود تصور و تصویر نماییم؛ زیرا که این عشق خدایی در ذات جان و روان هر انسانی موجود ولی نهان است.

تفکر و تصور در آن باب، تخم آن عشق را که خداوند با اراده خود در زمین روح ما افکنده است بیدار می کند و آن گاه ما را هیچ نباشد، از وجود خود به وسیله نوری و حرارتی و جنبشی آگاه می سازد.

لیکن برای شنیدن ندای این عشق نهانی، داشتن گوش های باطنی دل شرط است و آن را با گوش های حسی و گوشتی نمی توان شنید. تا نگردي آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش (۱)

از این جهت از عشق خدایی نمی توان با کلمات، چنانکه، شاید و باید تعبیر نمود، زبان و کلمات آن تعلق به عالم ماده و صورت دارند، ولی این عشق خدایی از عالم مجرد لاهوتی است، بنابراین زبان و کلمات از توصیف حال و صفات این عشق عاجزند و هرچه در این باب گفته شود، این عشق از آن بالاتر است.

چنانکه یک زن که هنوز هیچ بچه نزاییده و مادر نشده است، آن حال پرذوق

ص: ۳۷۷

درونی را که یک مادر پس از زاییدن به محض این که نخستین بار چشمش به صورت بیچه خود می افتد هرگز درک و حس نخواهد کرد.

همان طور حال آن کسی که در خلوتگاه دل او، پرتو عشق خدایی تولد می یابد جز برای خود او معلوم نتواند شد و کسی که آن حال را در درون خود حس نکرده باشد بویی از آن حال نتواند برد، چه به گفته جلال الدین محمد بلخی: در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام

با وجود این همین عشق نفسانی و حیوانی بشر که پرتو آن در برابر نور عشق خدایی مانند روشنایی کرم شب تاب در برابر آفتاب است برای ما یک فکر باریکی درباره عشق خدایی تواند داد.

لکن کسی که در همه زندگانی خود هرگز از دریچه عشق مجازی بشری نگاهی نکرده و به حریم آن داخل نشده، یعنی عاشق و بیدل نگشته است که همه کتاب ها و قصه ها و افسانه ها را که از روز نخست تاکنون درباره عشق نوشته شده است بخواند و همه سوز و گدازها و درد و ذوق های عشق را از زبان آتش فشان شوریده ترین دلباختگان جهان بشنود، باز هم از ماهیت این عشق بویی نخواهد برد.

آری، تا پروانه گوشه پر خود را در شعله شمعی نسوزانده باشد، از ذرات آتش آگاهی نمی تواند داد، لیکن سوز آتش عشق خدایی قابل قیاس با سوز شمع جهانی و عشق انسانی نیست.

عشق خدایی سوزهایی در درون دارد که آن ها را فقط آن کسی می شناسد که هم درد و هم سوز باشد، یعنی دیده باطن می خواهد که از میان آنچه در بیرون می بیند پی به آنچه در درون دل باخته این عشق می سوزد ببرد، چنانکه خواجه فرموده (۱):

ص: ۳۷۸

حقیقت عشق

در کتاب «عبر العاشقین» آمده:

عشق، تخم فعل قدیم است در زمین دل، به آب صفای صفت بر لذت اسرار آورده و عروق جانِ جان در شفافِ اصلی از صوافی صفت به وسایط فعل آب خورده، این شجر بیخ مهر در گل آدم دارد و سر سوی آسمان قدم دارد، [أَضْيَلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ] (۱) همیشه بر دهد و در حرکات انفاس عشاق ثمرهای الفت و محبت و لذت و حکمت دهد تا بدان بیاسایند (۲).

گهی گریان، گهی خندان، گهی سوزان، گهی سازان باشند، گه جوهر طینت آدم را به آتش محبت بسوزند، گه با ترنم نوای ازل بسازند، گه در سکر، گه در صحو، گه در محو، گهی در قبض، گهی در بسط، گهی در خوف، گهی در رجا، گهی در فراق، گهی در وصال، نه در فراقش منزلی، نه در وصالش محلی، این چنین عاشقی را حق در این جهان، به مدارج عشق انسانی به معراج عشق رحمانی برساند (۳).

جوهر اصلی که کلّ دل است در گل دل هم رنگ خود کند و نجوای عشق بر آرد، بعد از تهذیب سلطان عشق در مسکن عشق خوش بنشیند، عقل طبیعی را با نفس حیوانی از زمین دل به زندان طبیعت به بند مجاهده عشق برنهد و زمین [وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا] (۴) در این جهان التباس به نور تجلی طور قدرت منور و مصفاً

ص: ۳۷۹

۱-۱) - ریشه اش استوار و پا برجا و شاخه اش در آسمان است؛ ابراهیم (۱۴): ۲۴.

۲-۲) - عبر العاشقین: ۶۳.

۳-۳) - عبر العاشقین: ۷۶.

۴-۴) - و زمین به نور پروردگارش روشن می شود؛ زمر (۳۹): ۶۹.

کند، اعوان شیاطین که تخم و ساوس ممزوج به تخم شهوت در زمین طبیعت می پاشند تا حنظل کفر و ضلالت می رویانند، لاله زار و گلزار عشق در جان عاشق تباہ می کنند و از حواشی عرصه دل برانند.

دل را احوال پیدا شود و از گئوس افعال شراب ربّانی باز خورد، روح را مدارج معارف پدید آید، سرّ را معارج توحید کشف شود، از این عالم که عین افعال است به عین صفات سیر کند و از صرف احوال، حقایق طرق مشاهده آموزد.

در سایه عشق حق به تمام رذایل نفسانی و کژی ها و بدی ها خاتمه داده می شود، چوب کج را با گرفتن نزدیک آتش راست می کنند، با نزدیک شدن به شمس حقیقت تمام آلودگی ها از میان برخیزد و وجود آدمی به هدایت آراسته شود.

آن که طالب این عشق است باید دل از غیر او برگیرد و آنچه خواهد برای او خواهد، مرد غوّاص تا دل از ملک جان بر ندارد، روا نبود که دست طلب او به مروارید مراد رسد و کسی که در طلب جمال و جلال اوست قصد نجات اعظم کرده، باید دست از هر چه جز اوست بشوید.

ژنده پوشی در مجلس موسای کلیم نعره کشید، موسی از سر تندی بر وی بانگ زد، جبرئیل آمد که ای موسی! خدا گوید: در مجلس تو صاحب درد و خداوند دل همان یک مرد بود که برای ما به مجلس تو آمد، تو بانگ بر وی زدی، هر چند عزیزی و کلیمی اما سرّی که ما در زیر گلیم نهاده ایم دیده نمی شود، آن اشتیاق به جمال ماست که دوستان را به وجد آورد، تقاضای جمال ماست که دل هاشان در عالم خوف و رجا و قبض و بسط کشد، هر دیده که از دنیا پر شد صفت عقبی در وی ننگجد و هر دیده که صفت عقبی[□] در وی قرار گرفت از جلال قرب ما و عزّ وصال بی خبر بود، نه دنیا و نه عقبی بلکه وصال مولا.

[وَ الْمُحِبُّ أَخْلَصَ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ تَعَالَى وَ اصْدَقُهُمْ قَوْلًا وَ اَوْفَاهُمْ عَهْدًا وَ اَزْكَاهُمْ عَمَلًا وَ اَصْفَاهُمْ ذِكْرًا وَ اعْبُدُهُمْ نَفْسًا .

يَتِيَاهِي الْمَلَائِكَةُ بِهِ عِنْدَ مُنَاجَاتِهِ وَ تَفْتَخِرُ بِرُؤْيَيْهِ وَ بِهِ يَعْمُرُ اللَّهُ بِلَادَهُ وَ بِكِرَامَتِهِ يُكْرِمُ عِبَادَهُ، يُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوا بِحَقِّهِ وَ يَدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَايَا بِرَحْمَتِهِ، فَلَوْ عَلِمَ الْخَلْقُ مَا مَحَلُّهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَنْزِلَتُهُ لَدَيْهِ مَا تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا بِتُرَابِ قَدَمَيْهِ]

خالص ترین مردم

امام صادق علیه السلام در متن روایت باب محبت می فرماید:

عاشق خالص ترین و راستگوترین و وفادارترین و پاک ترین و باصفاترین و مطیع ترین مردم از نظر عمل و ذکر و ورد و نفس و جان است.

به هنگام مناجات عاشق، خداوند بر ملائکه وی مباحث می کند و ملائکه به دیدن او افتخار می نمایند و به سبب او بلاد را آباد و معمور می دارد و به کرامت و حرمت آنان به دیگران حرمت می گذارد، دعای بندگان را به عزت آنان مستجاب می نماید و بلا را به رحمتش به سبب بزرگواری آنان از مردم دفع می نماید، اگر خلائق منزلت و قدر آنان را نزد خدا بدانند هر آینه تقرب می جویند به حضرت او به وسیله ایشان و خاک قدمشان را توتیای دیده خود کنند.

ص: ۳۸۱

[وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَيْهَا شَيْءٌ إِلَّا اخْتَرَقَ، وَنُورُ اللَّهِ لَا يُطْلَعُ عَلَيْهِ شَيْءٌ إِلَّا اضَاءَ، وَسَيِّمَاءُ اللَّهِ مَا ظَهَرَ مِنْ تَحْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا أُعْطِيَ الْفَيْضَ، وَرِيحُ اللَّهِ مَا تَهَبَّتْ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَّكَتَهُ وَمَاءُ اللَّهِ يُحْيِي بِهِ كُلَّ شَيْءٍ، وَارْضُ اللَّهِ يُنْبِتُ مِنْهَا كُلَّ شَيْءٍ. فَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ أُعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمُلْكِ وَالْمَالِ. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ أُمَّتِي قَذَفَ فِي قُلُوبِ اصْفِيَاءِهِ وَارْوَاحِ مَلَائِكَتِهِ وَسُكَّانِ عَرْشِهِ مَحَبَّتَهُ لِيُجِيبُوهُ فَذَلِكَ الْمُحِبُّ حَقًّا طُوبَى لَهُ وَ لَهُ شَفَاعَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ]

آتش عشق خدا

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

آتش عشق خدا واقعیتی است که به هرچه عبور کند آن را می سوزاند و نور الهی حقیقتی است که به هرچه بتابد آن را منور نماید و رحمت حق بر هرچه افتد بدو فیض رساند و نسیم الهی بر هرچه ورزیدن گیرد سبب حرکت و نموش شود و باران الهی بر هرچه ریزد آن را احیا کند و در زمین الهی هر نعمتی که مناسب آن زمین باشد روید، پس خدای بزرگ هر که را دوست بدارد هرچه از ملک و مال خواهد به او دهد.

ص: ۳۸۲

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هر گاه خداوند دوست بدارد بنده ای را، محبت او را در دل برگزیدگان خود از اولیا و اصفیا و در ارواح ملائکه و ساکنان عرش می اندازد، تا محبوب پاکان و ملکوتیان شود و نیز برای او در روز قیامت رخصت شفاعت دهد!! ما در ره عشق تو اسیران بلائیم

ص: ۳۸۳

باب ۹۷ دوستی در راه خدا

اشاره

ص: ۳۸۵

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْمُحِبُّ فِي اللَّهِ مُحِبُّ اللَّهِ، وَالْمُحِبُّ فِي اللَّهِ حَبِيبُ اللَّهِ، لِأَنَّهُمَا لَا يَتَحَابَّانِ إِلَّا فِي اللَّهِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، فَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا فِي اللَّهِ فَإِنَّمَا أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى، وَ لَا يُحِبُّ عَبْدٌ اللَّهَ إِلَّا أَحَبَّهُ اللَّهُ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْمُحِبُّونَ لِلَّهِ الْمُتَحَابِّونَ فِيهِ.

وَ كُلُّ حُبٍّ مَعْلُولٍ يُورِثُ بُعِيداً فِيهِ عَيْدَاوَهُ إِلَّا هَذَيْنِ وَ هُمَا مِنْ عَيْنٍ وَاحِدَةٍ يَزِيدَانِ ابْتِدَاءً وَ لَا يَنْقُصَانِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: [الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ] (١)، لِأَنَّ أَضْلَ الْحُبِّ التَّبَرُّيَّ عَنِ سِوَى الْمُحِبُّوبِ.

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَ الذَّهَبُ حُبُّ اللَّهِ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: [وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] (٢).

ص: ٣٨٧

١- ١) - زخرف (٤٣): ٤٧.

٢- ٢) - يونس (١٠): ١٠.

[الْمُحِبُّ فِي اللَّهِ مُحِبُّ اللَّهِ وَالْمُحِبُّ فِي اللَّهِ حَبِيبُ اللَّهِ، لِأَنَّهُمَا لَا يَتَحَابَّانِ إِلَّا فِي اللَّهِ.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، فَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا فِي اللَّهِ فَإِنَّمَا أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى، وَ لَا يُحِبُّ عَبْدٌ اللَّهَ إِلَّا أَحَبَّهُ اللَّهُ.

قال النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْمُحِبُّونَ لِلَّهِ الْمُتَحَابُّونَ فِيهِ [

رفاقت در راه خدا

در باب دوستی و رفاقت در راه خدا و شؤون این حقیقت الهیه و واقعیت دینیته در جلد دهم و یازدهم به نحو مفصل مطالبی ذکر شد، در اینجا فقط به ترجمه اصل روایت اکتفا می کنم.

آن که در راه خدا و برای خدا دوستی می کند، در حقیقت دوست خداست، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

انسان با محبوب خود است، پس هر کس کسی را برای خدا دوست داشته باشد خدا را دوست داشته و کسی خدا را دوست ندارد مگر این که خداوند او را دوست دارد، به این معنا که این محبت طرفینی است، آن کس که عاشق خداست، خدا هم عاشق اوست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

بهترین مردمان بعد از انبیا و اوصیا در دنیا و آخرت عاشقان خدا و دوستداران بندگان خدا در راه خدایند.

[وَكُلُّ حُبٍّ مَغْلُولٍ يُورِثُ بَعْدَهُ فِيهِ عَدَاوَةٌ إِلَّا لِلْهَدَّيْنِ وَهُمَا مِنْ عَيْنٍ وَاحِدَةٍ يَزِيدَانِ أَبَدًا وَلَا يَنْقُصَانِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:

□
[الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ] (١)

رفاقت های غیر الهی

هر دوستی ای که برای خدا نباشد مورث دوری از رحمت خدا است و این چنین دوستی از شایبه عداوت خالی نیست، اما آن دو نفری که برای خدا با هم دوست اند، از این امور مصون اند که این دو دوستی از یک چشمه اند و در طریق زیادت و دور از نقصان و کم شدن. خداوند می فرماید:

روز قیامت بعضی از دوستان با یکدیگر در عداوت و دشمنی بر می آیند مگر اهل تقوا که دوستی دنیاشان در قیامت هم ادامه دارد، چرا که اصل و ریشه دوستی، تبری از غیر محبوب است.

و امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

خوش ترین حقیقت و لذیذترین واقعیت در بهشت، عشق خدا و عشق در راه خداست و بر این نعمت شکر.

خداوند مهربان فرموده:

آخر دعای ایشان در بهشت حمد الهی است.

ص: ۳۸۹

باب ۹۸ در شوق

اشاره

ص: ۳۹۱

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْمُشْتَاقُ لَا يَشْتَهِي طَعَامًا وَلَا يَلْتَذُّ شَرَابًا، وَلَا يَسْتَطِيبُ رُقَادًا وَلَا يَأْنِسُ حَمِيمًا وَلَا يَأْوِي دَارًا وَلَا يَسْكُنُ عُمْرَانًا وَلَا يَلْبَسُ لِينًا وَلَا يَقْرُرُ قَرَارًا وَيَعْبُدُ اللَّهَ لَيْلًا وَنَهَارًا، رَاجِيًا بَأَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ مَا اشْتَاقَ إِلَيْهِ وَيُنَاجِيهِ بِلِسَانِ الشُّوقِ مُعَبِّرًا عَمَّا فِي سَرِيرَتِهِ، كَمَا اخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِعَادِ رَبِّهِ، وَفَسَّرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ حَالِهِ أَنَّهُ مَا أَكَلَ وَ مَا شَرِبَ وَلَا نَامَ وَلَا اشْتَهَى شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فِي ذَهَابِهِ وَ مَجِيئِهِ اَرْبَعِينَ يَوْمًا، شَوْقًا إِلَى رَبِّهِ.

وَ إِذَا دَخَلْتَ مَيِّدَانَ الشُّوقِ فَكَبِّرْ عَلَى نَفْسِكَ وَ مُرَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ وَدِّعْ جَمِيعَ الْمَأْلُوفَاتِ وَ اجْزِمْ عَنْ سِوَى مَعْشُوقِكَ وَ لَبِّ بَيْنَ حَيَاتِكَ وَ مَوْتِكَ لَبِّكَ اللَّهُمَّ لَبِّكَ، وَ اعْظِمِ اللَّهُ اجْرَكَ.

وَ مَثَلُ الْمُشْتَاقِ مَثَلُ الْغَرِيقِ لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا خَلَاصُهُ وَ قَدْ نَسِيَ كُلَّ شَيْءٍ دُونَهُ.

ص: ٣٩٣

[الْمَشْتَاقُ لَا يَشْتَهِي طَعَامًا وَلَا يَلْتَذُّ شَرَابًا، وَلَا يَسْتَطِيبُ رُقَادًا وَلَا يَأْنِسُ حَمِيمًا وَلَا يَأْوِي دَارًا وَلَا يَسْكُنُ عُمَرَانًا وَلَا يَلْبَسُ لِينًا وَلَا يَقَرُّ قَرَارًا وَيَعْبُدُ اللَّهَ لَيْلًا وَنَهَارًا، رَاجِيًا بَأَنْ يَصِلَ إِلَيْهِ مَا اشْتَاقَ إِلَيْهِ وَيُنَاجِيهِ بِلسَانِ الشُّوقِ مُعْبِّرًا عَمَّا فِي سِرِّيرَتِهِ، كَمَا اخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِيعَادِ رَبِّهِ، وَفَسَّرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ حَالِهِ أَنَّهُ مَا أَكَلَ وَ مَا شَرِبَ وَلَا نَامَ وَلَا اشْتَهَى شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فِي ذَهَابِهِ وَ مَجِيئِهِ اِرْبَعِينَ يَوْمًا، شَوْقًا إِلَى رَبِّهِ]

شوق لقای الهی

مسائل این روایت و داستان عاشقان و مشتاقان در جلد اوّل و جلد نهم «عرفان اسلامی» و قسمتی از همین جلد به رشته تحریر آمد، در اینجا فقط به ترجمه روایت اکتفا می شود:

هر که مشتاق لقای او شد، محکوم اشتهای شکم و لذت آشامیدنی و شهوت و میل خواب در رختخواب ناز و انس با غیر حق و معطل بودن در خانه و شهر و در بند لباس نرم و قرار در یک محل نیست. مشتاق، عابد شب و روز و امیدوار به وصل محبوب و مناجات کننده با حضرت دوست با ذات جان به وسیله زبان است، چنانکه خداوند متعال از موسی بن عمران به وقت میعادش در کوه طور با حضرت ربّ خیر داده و رسول خدا حالش را بدین گونه توضیح داده که:

موسی علیه السلام در رفت و آمدش به مدّت چهل روز جز به اندازه ضرورت نخورد و نیشامید و نخواست و نخواید و این همه به خاطر شوقی بود که به ملاقات محبوبش داشت.

ص: ۳۹۵

[وَ إِذَا دَخَلْتَ مَيْدَانَ الشُّوقِ فَكَبِّرْ عَلَيَّ نَفْسِكَ وَ مُرَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ وَدِّعْ جَمِيعَ الْمَأْلُوفَاتِ وَ اجْزِمِ عَنِ سِوَى مَعْشُوقِكَ وَ لَبِّ بَيْنَ حَيَاتِكَ وَ مَوْتِكَ لَبِّكَ اللَّهُمَّ لَبِّكَ، وَ اعْظَمِ اللَّهُ اجْرَكَ. وَ مَثَلُ الْمُشْتَاقِ مَثَلُ الْغَرِيقِ لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا خَلَاصُهُ وَ قَدْ نَسِيَ كُلَّ شَيْءٍ دُونَهُ]

پنج تکبیر فنا

چون به میدان شوق قدم گذاشتی پنج تکبیر فنا بر خود بزن و توقع و طمعت را از دنیا و همه اهداف آن قطع کن و سواى رحمت دوست و شوق لقای او به چیزى جزم نداشته باش و به امید رسیدن به لذات روحانى و جاودانى از تمام لذات غلط و شهوات غیر صحیح بگذر و با تمام وجودت تلبیه بگو به این معنی که الهی! بنده ای ضعیف و ذلیل و در خدمت جناب تو ایستاده ام و به هرچه فرمایى مطیع و فرمانبردارم.

حال عاشق صادق و مشتاق موافق مانند کسی است که در حال غرق شدن است، چنانکه غریق قصدی جز خلاصی ندارد، شایق هم مرادی جز رسیدن به وصال محبوب ندارد.

ص: ۳۹۶

باب ۹۹ در حکمت

اشاره

ص: ۳۹۷

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْحِكْمَةُ ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ وَ مِيرَاثُ التَّقْوَى وَ ثَمَرَةُ الصِّدْقِ، وَ لَوْ قُلْتُ: مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ بِنِعْمِهِ اعْظَمَ وَ أَنْعَمَ وَ ارْفَعَ وَ اجْزَلَ وَ ابْهَى مِنْ الْحِكْمَةِ لَقُلْتُ صَادِقًا. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: [يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ] (١).

إِنِّي لَا يَعْلَمُ مَا أُودِعْتُ وَ هَيَأْتُ فِي الْحِكْمَةِ إِلَّا مِنْ اسْتِخْلَاصَتِهِ لِنَفْسِي وَ خَصَصْتُهُ بِهَا. وَ الْحِكْمَةُ هِيَ النَّجَاهُ.

وَ صِفَةُ الْحَكِيمِ الثَّبَاتُ عِنْدَ أَوَائِلِ الْأُمُورِ وَ الْوُقُوفُ عِنْدَ عَوَاقِبِهَا وَ هُوَ هَادِي خَلَقَ اللَّهُ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيْكَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ مَشَارِقِهَا إِلَى مَغَارِبِهَا.

ص: ٣٩٩

[الْحِكْمَةُ ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ وَ مِيرَاثُ التَّقْوَى وَ ثَمَرَةُ الصَّدَقِ، وَ لَوْ قُلْتُ: مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ عَزِيدٍ مِنْ عِبَادِهِ بِنِعْمِهِ اِعْظَمَ وَ اَنْعَمَ وَ اَرْفَعَ وَ اَجْزَلَ وَ اَبْهَى مِنْ الْحِكْمَةِ لَقُلْتُ صَادِقًا. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: [يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ] (۱).

ای لا یعلم ما اودعت و هیأت فی الحکمه الا من استخلصته لنفسی و خصصته بها. و الحکمه هی النجاه [

حقیقت حکمت

مسئله حکمت از مهم ترین مسائل الهی است و دارنده آن چنانچه قرآن مجید فرموده دارنده خیر کثیر است. در توضیح حکمت و آثار آن و نمونه های نقل شده به جلد ششم کتاب مراجعه نمایید، در اینجا جز ترجمه متن روایت برنامه دیگری لازم نمی بینم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حکمت، روشنی معرفت و میراث تقوا و میوه صدق است، اگر بگویم هیچ نعمتی بزرگ تر و پرثمرتر و بلند مقام تر و جزیل تر و پرقیمت تر از حکمت نیست

ص: ۴۰۰

درست گفته ام.

در قرآن مجید فرموده:

به هر کس بخواهم حکمت عنایت می کنم و به هر کس حکمت مرحمت شود خیر کثیر داده شده و پندپذیر نیستند مگر صاحبان عقل و خرد و مغز و بینش.

کسی به حکمت الهی که در قرآن و فرمایش های انبیا و ائمه علیهم السلام به ودیعت گذاشته شده پی نمی برد مگر آن که از جانب حق به پاکی نفس اختصاص یافته و در وجودشان جز آتش عشق دوست شعله ور نیست و حکمت همان نجات است.

ص: ۴۰۱

[وَ صِفَةُ الْحَكِيمِ الثَّابِتُ عِنْدَ أَوَائِلِ الْأُمُورِ وَالْوَقُوفُ عِنْدَ عَوَاقِبِهَا وَهُوَ هَادِي خَلْقِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلِيًّا يَدَيْكَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ مَشَارِقِهَا إِلَى مَغَارِبِهَا]

نشانه های حکیم

از نشانه های حکیم استقامت در برابر حوادث در ابتدای کار است، حوادثی که آزمایش های الهی برای رشد عبد است و در عاقبت تسلیم بودن در برابر حضرت حق و این حکیم است که هادی خلق به سوی حقایق و واقعیت ها است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت مولی الموحدین که در رأس حکیمان است فرمود:

اگر بنده ای به دست تو هدایت شود، برای تو بهتر است از آنچه آفتاب بر آن بتابد از مشرق تا مغرب.

ص: ۴۰۲

باب ۱۰۰ در حقیقت عبودیت

اشاره

ص: ۴۰۳

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ فَمَا فَقَدَ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ اصْبَبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [سَيُزِيلُهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ]
(١) أَي مَوْجُودٌ فِي عَيْتِكَ وَ حُضُورِكَ.

وَ تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ يَبْذُلُ الْكُلِّيَّةَ، وَ سَبَبُ ذَلِكَ مَنَعَ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى وَ حَمَلُهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ، وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَزَكُّ الرِّاحَةِ وَ حُبُّ الْعُزْلَةِ، وَ طَرِيقَةُ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.

وَ حُرُوفُ الْعَبِيدِ ثَلَاثَةٌ: الْعَيْنُ وَ الْبَاءُ وَ الدَّالُّ، فَالْعَيْنُ عَلَّمَهُ بِاللَّهِ تَعَالَى، وَ الْبَاءُ بَوَّنُهُ عَمَّنْ سِوَاهُ، وَ الدَّالُّ دُنُوهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِلَا كَيْفٍ وَ لَا حِجَابٍ.

وَ أَصُولُ الْمُعَامَلَاتِ تَقَعُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجِهٍ: مُعَامَلَةُ اللَّهِ، وَ مُعَامَلَةُ النَّفْسِ، وَ مُعَامَلَةُ الْخَلْقِ، وَ مُعَامَلَةُ الدُّنْيَا.

وَ كُلُّ وَجْهِ مِنْهَا مُنْقَسِمٌ عَلَى سَبْعَةٍ إِذْ كَانَ (٢):

أَمَّا أَصُولُ مُعَامَلَةِ اللَّهِ فَيَسْبَعُهُ أَشْيَاءٌ: آدَاءُ حَقِّهِ، وَ حِفْظُ حَدِّهِ، وَ شُكْرُ

ص: ٤٠٥

١-١ - فصلت (٤١): ٥٣.

٢-٢ - اين فراز در مصباح عبد الرزاق لاهيجي نمى باشد.

عَطَائِهِ، وَ الرَّضَا بِقَضَائِهِ، وَ الصَّبْرَ عَلَى بَلَائِهِ، وَ تَعْظِيمَ حُرْمَتِهِ، وَ الشُّوقَ إِلَيْهِ.

وَ اصولُ مُعَامَلَةِ النَّفْسِ سَبْعَةٌ: الْجَهْدُ وَ الْخَوْفُ، وَ حَمْلُ الْمَادِي وَ الرِّيَاضَةِ، وَ طَلَبُ الصَّدَقِ، وَ الْإِخْلَاصُ، وَ اخْرَاجُهَا مِنْ مَحْبُوبِهَا، وَ رَبُّطُهَا فِي الْفِقْهِ.

وَ اصولُ مُعَامَلَةِ الْخَلْقِ سَبْعَةٌ: الْحِلْمُ وَ الْعَفْوُ، وَ التَّوَاضُّعُ، وَ السَّخَاءُ، وَ الشَّفَقَةُ، وَ النَّصْحُ، وَ الْعَدْلُ، وَ الْإِنصَافُ «أَوْ الْإِنصَاتُ».

وَ اصولُ مُعَامَلَةِ الدُّنْيَا سَبْعَةٌ: الرَّضَا بِالذُّونِ، وَ الْإِيثَارُ بِالْمَوْجُودِ، وَ تَرْكُ طَلَبِ الْمَفْقُودِ، وَ بُغْضُ الْكَثْرَةِ، وَ اخْتِيَارُ الزُّهْدِ، وَ مَعْرِفَةُ آفَاتِهَا، وَ رَفْضُ شَهَوَاتِهَا، مَعَ رَفْضِ الرِّيَاسَةِ. فَإِذَا حَصَلَتْ هَذِهِ الْخِصَالُ بِحَقِّهَا فِي نَفْسٍ فَهُوَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ عِبَادِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوْلِيَائِهِ حَقًّا.

ص: ٤٠٦

[الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُوبِيَّةُ فَمَا فُقِدَ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرَّبُوبِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرَّبُوبِيَّةِ اصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [سَيُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ]
[(۱) ائى موجودُ في غيبتك و حضورك]

حقيقت عبوديت

امام صادق عليه السلام مى فرمايد:

عبوديت و بندگى حقيقتى است كه كُنه و ذات آن خداوندگارى است، به اين معنى كه انسان از طريق عبادت به مقام مالكيّت بر هوا و نفس و مقام تصرّف در شئون تكوينى به اندازه قدرت عبادتش به اذن حضرت حق مى رسد.

آنچه از اوصاف واجبه در عبد نيست و تنها در حضرت حق است، از طريق نور عبادت و براهين عقليه و نقليه به طور علمى مى توان به آن رسيد و نيز مى توان از طريق بندگى به اسرار ربوبى دست پيدا كرد.

خداوند مهربان در قرآن مجيد درباره اين واقعيت فرموده:

نشانه هاى قدرت خود را در آفاق و انفس به آنان ارائه مى كنيم تا روشن شود كه

ص: ۴۰۷

جناب او حق و بر هر چیزی قادر است و نیز می فرماید:

آیا کافی نیست پروردگار تو که بر هر چیزی گواه است؟ به این معنی که حضرت او همه جا حاضر است و غیب و شهود برای او یکسان است.

در مقدمه این روایت لازم است دورنمایی از عظمت و استعداد و قدرت فکری و روحی و معنوی انسان از طریق آثار اسلامی و عرفانی و فلسفی که همه و همه به صورت قوه در انسان به ودیعت نهاده شده و با بندگی و عبادت به فعلیت می رسد در اختیار بگذارم، آن گاه به توضیح روایت پرداخته تا موقعیت انسان در خلقت و نقش عبادت در ظهور این موقعیت روشن گردد.

انسان در کرسی آفرینش

اگر انسان را از دیدگاه حضرت ربّ که موجد و خالق اوست بنگرید، به جای دیدن یک نطفه و سیر تکاملی ظاهر آن که عبارت است از طفل و جوان و پیری که برای به دست آوردن چند لقمه نان و مقداری پوشاک و طول و عرضی برای مسکن و به چنگ آوردن اندکی مال و منال و مقام و جاه و عنوان و شهرت در حرکت است و پس از مدتی به خانه گور می رود و از او اسم و رسمی باقی نمی ماند، موجودی می بینید که بالقوه، خلیفه الله، عین الله، ید الله، اذن الله، لایق کرامت، ظرف هدایت، جایگاه علوم مادی و معنوی، منبع الهام، تجلی گاه انوار الهی، برتر از جن و ملک، نفس مطمئنه، راضیه، مرضیه، قابل مقام کشف و شهود، عرصه گاه اخلاق الهی، جلوه گاه فضایل، کاسب حقایق، چشمه برکت، مرکز حقیقت، جامع واقعیت، مالک نفس، ضابط حـد، مرغ باغ ملکوت، اهل بهشت، عابد، زاهد، پارسا، پرهیزکار، ایثارگر، شاهد، شهید، اصیل، شریف، صدیق، سید، خـصـور، عادل، رئوف، رحیم، حلیم، صبور، شکور، وقور، محسن، مستقیم، مؤمن، حکیم است.

ص: ۴۰۸

خداوند مهربان که به اراده و مشیت و لطفش این همه واقعیت‌ها را به صورت قوه و استعداد در ذات و باطن انسان قرار داده، راهی تحت عنوان راه عبودیت و به تعبیر دیگر صراط مستقیم در برابر این مخلوق عزیز و محبوبش قرار داده، تا با طی این مسیر همه آن استعدادها را به فعلیت و به ظهور برساند و با به دست آوردن این مقامات به فیض مقام مع اللّهی و قرار گرفتن در

[مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ] (۱).

در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.

[رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ] (۲).

در نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است.

برسد و دنیا و آخرتش را گلستان کرده و به کسب سعادت دارین نایل گردد.

بیایید به نحو حقیقت دست از ظاهرنگری برداریم و از این که در زندان تن بیوسیم و بمیریم خود را نجات داده و حق نگر شویم تا با حق نگری حقیقت خود را که بافته شده از آن همه واقعیت‌ها است بیاییم و برابر با هدایت حضرت ربّ العزّه در وادی عبادت وارد شده و آن واقعیت‌ها را که سرزمین وجود ما به صورت دانه سربسته است با هوای خوش بندگی و نسیم عبادت و خورشید توحید و نبوت و امامت تبدیل به شجره طیبه کنیم، آن شجره ای که قرآن مجید در سوره مبارکه ابراهیم بدین صورت از آن یاد می کند:

[أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْرِبُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ]

ص: ۴۰۹

۱-۱) - قمر (۵۴): ۵۵.

۲-۲) - آل عمران (۳): ۱۵.

آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است؟ کلمه پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است، ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است. *میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می دهد.

و خدا مثل ها را برای مردم می زند تا متذکر حقایق شوند.

آری، بهترین سفر انسان که به هدایت حضرت حق مقرر شده سفر از جسم به روح، از جهل به علم، از ظلم به عدل، از ظلمت به نور، از باطل به حق، از حیوانیت به انسانیت، از رذیلت به فضیلت، از نادرستی به درستی، از شقاوت به سعادت، از دنیا به آخرت، از جهنم به بهشت، از خلق به حق و از حق در حق است و اینجا نقطه اوج حرکت انسان و به تعبیر قرآن مجید مقام لقا است که این همه از طریق بندگی و عبودیت آن هم بر اساس دستورهای حق و انبیا و ائمه علیهم السلام به دست می آید:

[قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَإِخْدَ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا] [(۲)]

بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست؛ پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند. آمده اول به اقلیم جماد وز جمادی در نباتی اوفتاد

ص: ۴۱۰

۱-۱) - ابراهیم (۱۴): ۲۴-۲۵.

۲-۲) - کهف (۱۸): ۱۱۰.

سال ها اندر نباتی عمر کرد

گر چو خفته گشت و ناسی شد ز پیش

استعدادهای شگرف انسان در عرصه معنویت

از وجود مقدّس سر حلقه عاشقان و امام عارفان حضرت مولی الموحّدین علی علیه السلام نقل است که:

ای انسان! تصور می کنی همین جرم و جسم و وزن اندکی؟ در حالی که عالم اکبر- که مقصود جهان آفرینش یا عالم ملکوت است- در تو منظوی است (۱).

در توضیح این جمله عارفانه و حکیمانه اهل معرفت داد سخن داده و به بیان عالی ترین مسائل الهی که در صفحه باطن انسان به دست نقاش ازل نقش بسته برخاسته اند، در اینجا گوشه ای از خصوصیات معنوی انسان را که بالقوه داراست عنایت کنید، خصوصیتی که از جانب حق بر هر انسانی واجب عینی گشته که به

ص: ۴۱۱

۱- ۲) - دیوان امام علی علیه السلام: ۱۷۵، بیان جامعیت حقیقت انسانی.

فعلیت برساند و راه به فعلیت رساندنش هم فقط بندگی درگاه حضرت اوست.

۱- انسان مانند جهان بزرگ مظهر تجلی ذات و صفات و افعال الوهیت است.

۲- حکمت، مرکز ذات الوهیت را و محبت، مرکز صفات او را و مشیت، مرکز افعال حضرت حق را تجلی می دهد.

۳- روح جامع انسانی نمایشگاه تجلی ذات یا حکمت خداست و نفس انسانی آیینۀ تجلی صفات یا محبت خداست و جسم انسانی میدان فعالیت افعال یا مشیت حق است.

۴- روح انسانی نماینده عقل کل و نفس ناطقه انسانی نماینده نفس کل و جسم انسانی نماینده طبع کل جهان بزرگ می باشد که مظهر حسی مشیت خداست.

۵- روح جامع انسانی یا عقل فعال جوهری است بسیط و مجرد و مقیم عالم جبروت که مقام عقل اول است و خود نوری است از انوار این عقل.

۶- منطقه فعالیت روح جامع انسانی یا عقل فعال، عالم تجرد یا جبروت است و از آنجا انوار فیوضات خود را به عالم نفس و جسم می فرستد.

۷- انوار روح جامع انسانی یا عقل فعال عبارت است از افعال مجرده و حقایق بسیطه و مقولات محضه که در شکل معرفت و حقیقت و عشق خدایی نسبت به استعداد هر نفس ناطقه در درجه های مختلف تظاهر می کنند.

۸- نفس ناطقه انسانی شعاعی است از روح جامع یا عقل فعال چنانکه در جهان بزرگ نیز نفس کل نوری از عقل کل بوده است.

۹- منطقه فعالیت اصلی نفس ناطقه انسانی، عالم ملکوت است.

۱۰- مقصود از تعیین این منطقه فعالیت این نیست که نفس ناطقه در عالم طبیعت و جسم کار نمی کند، بلکه مراد این است که از حیث لطافت و جوهریت و تجرد، نفس ناطقه تعلق به عالم دیگر دارد و نشیمن او آن عالم است.

۱۱- نفس ناطقه نیز به نوبت خود انوار فیوضات را که از روح جامع یا عقل فَعّال دریافت می کند به عالم جسم یا محسوسات انتقال می دهد.

۱۲- انوار فیوضاتی که نفس ناطقه اخذ و انتقال می دهد عبارتند از مفهومات کلی و مدرکات عقلی و صور خیالی و ادراکات معنوی و افکار ترکیبی و یا تفسیری.

۱۳- این انوار فیوضات نفس ناطقه در حیات انسان ها نسبت به استعداد فطری و کسبی ایشان در اشکال گوناگون و در قلمرو معارف دینی و فلسفی و اخلاقی و علمی و صنعتی و عملی و غیره تظاهر می کنند و رنگ ها و جلوه ها و قدرت ها و جمال های متنوع نشان می دهند.

۱۴- نفس ناطقه بالقوه دارای همه قوه ها و قدرت های روح جامع یا عقل فَعّال است چون که پیوسته با او مربوط و خود شعاعی از اوست اما بالفعل همیشه این قوه ها را ندارد.

۱۵- نفوس کامله انبیا و اولیا و عرفا می توانند قسمت اعظم قوه ها و قوت های روح جامع یا عقل فَعّال را به فعلیت بگذارند، یعنی بالفعل سازند و آن هم در مواقع مخصوص و برای مقاصد مخصوص که از طرف عقل فَعّال معین می شود.

۱۶- جسم انسانی که نمونه و نماینده عالم طبیعت است جوهری است مرکب از عناصر طبیعت یا ماده و صفات و قوای آن از قبیل پذیرفتن و داشتن صورت و ابعاد و غیره.

۱۷- جسم انسانی بالقوه و یا بالفعل دارای همه عناصر و قوای طبیعت است ولی بعضی از آن ها را بالفعل دارد و به کار می برد و بعضی ها را هم بالقوه دارد یعنی در وی نهانند و به نمایش نیامده اند و یا این که آن ها را وقتی داشته و حالا بی نیاز از آن ها شده است.

۱۸- جسم انسانی انوار فیوضاتی را که از دست نفس ناطقه و از عالم ملکوت

دریافت می کند، در شکل افکار و حسّیات و حرکت و انواع گوناگون صفات و طبایع و قوه های بدنی به موقع ظهور می گذارد.

۱۹- بدین قرار انواع فیوضات روح، از عالم جبروت که مصدر معقولات بسیطه و مجرده است به عالم ملکوت که نشیمن نفس ناطقه است وارد شده در آنجا مبدل به مفهومات و معانی و مخیلات می گردند و از اینجا هم به عالم ناسوت یا طبیعت فرود آمده در مغز و قلب انسان مبدل به افکار و حسّیات و صور ذهنیه و قوای ظاهری و باطنی نفسی و جسمی می شوند.

۲۰- از این رو هر انسان متفکر در همان حال در هر یک از سه عالم جبروت و ملکوت و ناسوت قدم می زند و کار می کند یعنی با معقولات و مخیلات و محسوسات مشغول است و به عبارت معروف هموطن هر سه عالم است.

۲۱- جسم انسانی که نماینده طبیعت یا طبع کل است تابع اوامر و آئینه تظاهر نفس ناطقه است و کمال و نقص و سعادت و شقاوت آن بسته به اطاعت و نافرمانی آن است در مقابل احکام نفس ناطقه.

۲۲- نفس ناطقه نیز که نماینده نفس کل است تابع اوامر و مظهر فیوضات روح جامع یا عقل فعال است و کمال سعادت جاودانی او بسته به پیروی اوست از اوامر و احکام این عقل فعال.

۲۳- عقل فعال نیز که نماینده عقل کل است تابع ما فوق خود که عقل کوکبی است می باشد و این هم پیرو عقل شمسی است و بدین قرار تا برسد به عقل او و کمال هر یکی بسته به اطاعت از ما فوق خودش است.

۲۴- جسم انسانی نسبت به نفس ناطقه و این یکی هم نسبت به روح جامع یا عقل فعال ناقص و جزئی و تاریک و خشن است ولی نسبت به ما دون خود یعنی حیوان و نبات و جماد بسی کامل تر و روشن تر و لطیف تر است.

۲۵- فرق در میان همه موجودات فقط از حیث درجات ادراک یا شعور است، یعنی از حیث نقص و کمال و تنها این را میزان سنجش ارزش موجودات باید قرار داد.

۲۶- از این رو کمال، عبارت است از دارا شدن بالاترین درجه قوه ادراک که تحصیل آن در مرتبه با عالم، مخصوص هر موجودی ممکن است، به طوری که قوه ادراک آن موجود کامل محیط افق آن مرتبه با عالم می گردد.

۲۷- این قوه ادراک که مظهر تجلی ذات الوهیت است از قوه عشق و مشیت جدا نیست؛ زیرا که این دو از مظاهر صفات و افعال خدایند.

۲۸- خداوند کمال مطلق است، یعنی قوه ادراک او محیط جمیع عوالم است و قوه محبت او پرورنده همه موجودات و قوه مشیت او نگهدارنده و محوکننده کاینات است.

۲۹- هر انسانی در این دایره کمال هر قدر بالاتر رود، یعنی این سه صفات را در خود به تجلی بیاورد به همان درجه به خدا نزدیک تر و شبیه تر می گردد.

۳۰- در جسم انسانی که نماینده طبیعت است بسیاری از مواد و عناصر طبیعی از جمادی و نباتی و حیوانی بالفعل موجود است و چنانکه علم طب ثابت کرده نطفه انسانی در رحم مادر مراتب جمادی و نباتی و حیوانی را با سرعت فوق العاده می پیماید.

۳۱- بسیاری از نیروهای طبیعت مانند قوه مغناطیس و الکتریکی و جاذبه و دافعه و ماسکه و حافظه و توازن و غیر آن ها در جسم انسان نیز موجود و کارگرند.

۳۲- نمونه های قوه و عناصر دیگر طبیعت نیز مانند رعد و برق و طوفان و کوه و دره و دریا و نهر و آب و باد و آتش و خاک و جز آن ها در شکل های جامد و مایع و بخار و در صورت های گوناگون در جسم انسان موجود است.

۳۳- در بدن انسانی نه تنها هر یک از سلسله های منظومه و عضوهای رئیسه یک کشور و ملت کوچکی تشکیل می دهد، بلکه هر سلول نیز یک منظومه شمسی را تمثیل می کند که آفتابی در مرکز خود دارد و ستارگانی در اطراف او در گردشند و حتی هر اتم آن نیز دارای یک چنین منظومه ای است.

۳۴- همان رشته یگانگی و اشتیاق که در میان آفریدگان جهان بزرگ موجود است در میان ذرات اتم ها و سلول های بدن انسانی هم حاصل و پایدار است.

۳۵- چنانکه در فن طب ثابت شده، در میان همه اجزا و اعضای بدن یک حس مشارکت و معاونت متقابل و حتی یک حس مسؤولیت مشترک حکم فرماست و بعض اجزا و اعضا در موقع خطر و یا عاجز ماندن یک عضو از ایفای وظیفه خود، کار او را به عهده می گیرند و او را مدافعه و محافظه می نمایند.

۳۶- از این رو در جسم انسان نیز اجزا و اعضای ما دون تابع و مطیع اجزای ما فوق و عالی بوده، نسبت به یکدیگر یک حس محبت و اطاعت و شفقت و دستگیری و راهنمایی نشان می دهند.

۳۷- به موجب قانون و نظم کلّ جهانی، انسان نیز مکلف است که انوار فیوضات افکار و قوای عالی را که از عوالم بالاتر اخذ می کند به قلب و روح و اعضای خود انتقال داده و تمام حرکات درون و برون خود را بر اساس آن فیوضات ربانیه قرار دهد.

۳۸- از این حیث هر انسان نه تنها مکلف به خدمت و محبت به هممنوع خود می باشد، بلکه درباره همه موجودات فرودین و به خصوص حیوانات که در مرتبه بلافاصله پایین او هستند مسؤولیت و وظیفه بزرگی دارد.

۳۹- جسم انسانی در اعمال خود هر قدر به نفس ناطقه نزدیک تر شود، یعنی خود را پیرو اوامر و راهنمایی او سازد به همان درجه لطیف تر و عالی تر و کامل تر

می گردد، هم چنین نفس ناطقه نسبت به روح.

۴۰- جسم انسانی هر قدر لطیف تر و کامل تر شود به همان نسبت می تواند آینه و مظهر قوای عالی روحی گشته، خود را از انوار حقایق و قوای خلاقه عوالم علوی تغذیه کند.

۴۱- همین طور نفس ناطقه نیز می تواند به وسیله تزکیه و تصفیه خود لطیف تر و کامل تر گشته، صعود به مدارج روح جامع یا عقل فعال یعنی عالم جبروت کرده، حقایق و فیوضات او را دریافت نماید و بدان وسیله به حظوظ روحانی برسد.

۴۲- در دل ذرات اجزای جسم نسبت به نفس ناطقه و در دل این یکی هم نسبت به روح جامع یا عقل فعال و در دل این یکی هم نسبت به جسم و نفس، همان آتش عشق و عشق فروزان است که در دل ذرات جهان بزرگ پیدا و هویداست.

۴۳- جسم و نفس و روح انسانی هم مانند عقل کل و نفس کل و طبع کل از همدیگر جدا نیستند و محدود به حدود امتدادی نمی باشند.

۴۴- روح جامع انسانی یا عقل فعال را به مناسبت تعلق خود به عالم جبروت که منطقه معقولات مجرد است جوهر مجرد محض نامند.

۴۵- بدین قرار شباهت و مطابقت انسان که جهان کوچک است با جهان بزرگ به خوبی آشکار و روشن می گردد.

۴۶- پس انسان در عین حال یک موجود ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و نماینده عقل کل و نفس کل و طبع و مظهر تجلی ذات و صفات و افعال الوهیت می باشد.

آری، این است دورنمایی از عظمت و شخصیت انسان که گروه کثیری از آن بی خبرند و به خاطر بی خبری و عدم اطلاعشان خود را در بند جسم و شکم و شهوت اسیر کرده و سعادت دنیا و آخرت خود را به باد داده اند و خبرداران هم بر اثر قرار گرفتن در مدار عبادت به ظهور شخصیت الهی خود اقدام کرده و خود را به

لقای حق و وصال محبوب رساندند.

شما اگر صد روایت کتاب پرارزش «مصباح الشریعه» را همراه با شرح و توضیحی که این فقیر بر اساس آیات قرآن و روایات بر آن نوشته ام بخوانید بیشتر به مقام و موقعیت انسان و نقش بندگی و عبادت در به ظهور آوردن استعدادهای او و مقامات ملکوتی وی واقف خواهید شد، بدین لحاظ در توضیح روایت صدم نیاز بیشتری به بسط مقدمه نمی بینم، از این جهت متن روایت را ترجمه کرده و به نکاتی از زندگی عباد وارسته اشاره می کنم.

ص: ۴۱۸

[وَ تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ يَبْذُلُ الْكَلْبَةَ، وَ سَبَبُ ذَلِكَ مَنَعَ النَّفْسَ عَمَّا تَهْوَى^۱ وَ حَمَلَهَا عَلَيَّ مَا تَكْرَهُ، وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَرْكُ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْعُزْلَةِ، وَ طَرِيقُهُ الْإِفْتِقَارُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ.

وَ حُرُوفُ الْعَبْدِ ثَلَاثَةٌ: الْعَيْنُ وَ الْبَاءُ وَ الدَّالُ، فَالْعَيْنُ عِلْمُهُ بِاللَّهِ تَعَالَى، وَ الْبَاءُ بَوْنُهُ عَمَّنْ سِوَاهُ، وَ الدَّالُ دُنُوهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِلَا كَيْفٍ وَ لَا حِجَابٍ]

تفسیر عبودیت

عبودیت، بذل همه موجودیت در راه عشق اوست و این مسیر نیست مگر به منع نفس از خواهش های غلط و واداشتن او به برنامه های الهی، گرچه در اول این واداشتن از آن برنامه ها کراهت داشته باشد و کلید ترک خواهش ها و واداشتن نفس به آنچه از آن کراهت دارد، ترک راحت و عشق به عزلت از اهل آلودگی و پلیدی است و راهش احساس حقیقی احتیاج به حضرت حق است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خدای را آن چنان بندگی کن به گونه ای که او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی حضرت حق تو را می بیند.

عبد را سه حرف است:ع،ب،د.

عین: اشاره به علم و معرفت عبد به حق است.

باء: اشاره به بُعد و دوری از غیر اوست.

دال: اشاره به دُنُو و قرب عبد به حضرت حق دارد.

ص: ۴۲۰

[وَاصُولُ الْمُعَامَلَاتِ تَقَعُ عَلَىٰ اَرْبَعَةٍ اَوْجُهٍ: مُعَامَلَةُ اللّٰهِ، وَ مُعَامَلَةُ النَّفْسِ، وَ مُعَامَلَةُ الْخَلْقِ، وَ مُعَامَلَةُ الدُّنْيَا.

وَ كُلُّ وَجْهِ مِنْهَا مُنْتَقِسٌ عَلَىٰ سَبْعَةٍ اِنْ كَانَ:

اَمَّا اَصُولُ مُعَامَلَةِ اللّٰهِ فِسَبْعَةٌ: اِدَاءُ حَقِّهِ، وَ حِفْظُ حَرَمِهِ، وَ شُكْرُ عَطَائِهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَائِهِ، وَ الصَّبْرُ عَلَىٰ بَلَائِهِ، وَ تَعْظِيمُ حُرْمَتِهِ، وَ الشُّوْقُ اِلَيْهِ.

وَ اَصُولُ مُعَامَلَةِ النَّفْسِ سَبْعَةٌ: اَلْجُهْدُ وَ الْخَوْفُ، وَ حَمْلُ الْمَآذِي وَ الرِّيَاضَةُ، وَ طَلْبُ الصَّدَقِ، وَ الْاِخْلَاصُ، وَ اَخْرَاجُهَا مِنْ مَحْبُوبِهَا، وَ رَبْطُهَا فِي الْفِقْهِ.

وَ اَصُولُ مُعَامَلَةِ الْخَلْقِ سَبْعَةٌ: اَلْحِلْمُ وَ الْعَفْوُ، وَ التَّوَاضُّعُ، وَ السَّخَاءُ، وَ الشَّفَقَةُ، وَ النَّصْحُ، وَ الْعَدْلُ، وَ الْاِنصَافُ «اَوْ الْاِنصَاتُ».

وَ اَصُولُ مُعَامَلَةِ الدُّنْيَا سَبْعَةٌ: الرِّضَا بِالْاِدْوَانِ، وَ الْاِيْتَارُ بِالْمَوْجُودِ، وَ تَرْكُ طَلْبِ الْمَفْقُودِ، وَ بُغْضُ الْكَثْرَةِ، وَ اَخْتِيَارُ الزُّهْدِ، وَ مَعْرِفَةُ آفَاتِهَا، وَ رَفْضُ شَهَوَاتِهَا، مَعَ رَفْضِ الرِّيَاسَةِ.

فَاِذَا حَصَلَتْ هَذِهِ الْاِخْصَالُ بِحَقِّهَا فِي نَفْسٍ فَهِيَ مِنْ خَاصَّةِ اللّٰهِ تَعَالَى وَ عِبَادِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ اَوْلِيَائِهِ حَقًّا [

اشاره

ریشه تمام معاملات بر چهار مرحله است:

۱- معامله با الله.

۲- معامله با نفس.

۳- معامله با خلق.

۴- معامله با دنیا.

و هر یک را هفت رکن است:

تعامل با خدا

اما هفت رکن معامله خلق با حق عبارت است از:

- ۱- ادای حق الهی: شرکت قلبی در میدان اصول عقاید و عمل به تمام واجبات بدنی و مالی.
- ۲- حفظ حدود حق: آراسته شدن به حسنات و ترک محرمات اعم از اخلاقی و اجتماعی و مالی.
- ۳- در هر حال شاکر بودن و از جناب حق راضی بودن.
- ۴- رضایت به قضای دوست اعم از سلامت و مرض، فقر و غنا و سایر احوالات.
- ۵- صبر بر حوادث.
- ۶- بزرگداشت عظمت او در همه شؤون.
- ۷- شوق و عشق به لقای حضرت او.

تعامل با نفس

اما هفت رکن معامله با نفس عبارت است از:

- ۱- جهاد با نفس و مقهور و مغلوب داشتن آن در تمام احوالات، مبدا که آدمی را از طریق بندگی منحرف کند.
- ۲- هراسان بودن از وضع نفس و خدعه و مکر و فریب او.
- ۳- تحمّل ریاضت و جهاد نفس.
- ۴- ملازم صدق بودن.
- ۵- خلوص در همه افعال و کردار.
- ۶- دور داشتن نفس از لذائذی که محبوب اوست، ولی مخالفت با خواسته های حق است.
- ۷- نفس را در راه طلب فقه و علم و دانش قرار دادن.

تعامل با خلق

اما هفت رکن معامله با خلق عبارت است از:

- ۱- حلم و بردباری و فرونشاندن شعله غضب در برابر اشتباه اخلاقی هموعان.
- ۲- رفتار با مردم به فروتنی و تواضع.
- ۳- رعایت صفت سخا و کرم در حد عدالت و احسان.
- ۴- با لطف و مهربانی با مردم برخورد کردن.
- ۵- معاشرت و آمیزش با خلق را از نفاق و تصنع دور داشتن.
- ۶- همراه بودن با صفت عدل در همه امور.

۷- ملازم انصاف به سکوت بودن از سخن غیر حقّ.

تعامل با دنیا

اما ارکان معامله با دنیا عبارت است از:

۱- به اندک از دنیا و حلال آن قانع بودن.

۲- صرف آنچه از دنیا به او عنایت شده در معیشت خود و زن و فرزند و دیگران به نحو ایثار.

۳- طلب نمودن آنچه در دسترس نیست و یا برای انسان میسر نمی شود.

۴- دشمنی با اضافه از ضرورت که حاصلی جز وزر و وبال و برانگیختن حرص و طمع ندارد.

۵- اختیار کردن زهد.

۶- غافل نماندن از آفات و مهالک دنیا و به دور انداختن شهوات غلط آن.

۷- ترک ریاست و مقام مادی که حاصلی جز فرعون شدن ندارد.

چون این واقعیّت ها تحصیل شود آدمی از بندگان خاص و عباد مقرب حضرت الله می شود. یا رب به سرّ السر ذات بی مثال

ص: ۴۲۴

آنان که ارکان معامله با الله و با نفس و با خلق و با دنیا را رعایت کردند به دریافت لذت عبادت و بندگی نایل شدند و کارهای عظیم و مهمی از پی بندگی و رعایت اخلاص به نفع خود و جامعه انسانی از آنان سر زد.

شرح حال آن بزرگواران در کتبی بسیار مهم چون «اعیان الشیعه»، «الغدیر»، «خاتمه المستدرک»، «الذریعه»، «تأسیس علوم الشیعه»، «قاموس الرجال»، «جامع الرواه»، «رجال الکشی»، «خلاصه الاقوال»، «رجال بحر العلوم و مامقانی»، «معجم رجال الحدیث» و صدها کتاب دیگر آمده که برای ادای گوشه ای از حق آنان، به ذکر حالات تعدادی از آنان قناعت می شود، باشد که نکات روشن حیات آنان چراغ فروزانی، فرا راه ما ناقصان جهت کامل شدن وجودمان در امور معنوی گردد.

۱- بُریر بن خُصَیر: از اصحاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام و از شهدای بزرگوار روز عاشورا است، در احوالاتش نوشته اند:

مردی بود عابد، زاهد، عارف، تسلیم مقام امامت، شجاع و مدافع راستین مکتب توحید.

۲- مسلم بن عَوْسَجَه: از شهدای با کرامت کربلا، عارف معارف الهیه، منور به نور توحید، عاشق حق، عابد کم نظیر، وکیل مسلم بن عقیل در ایامی که آن جناب از طرف امام حسین علیه السلام در کوفه بود.

۳- ابو ثَمَامَه صَیدَاوی: در عبادت حق و تسلیم به مقام توحید و نبوت و امامت همّتی فوق العاده داشت و انسانی کامل و تمام عیار بود.

او همان شخصیت والایی است که به هنگام زوال روز عاشورا، در آن بحبوحه حوادث و سختی ها به محضر حضرت سیدالشهدا علیه السلام عرضه داشت:

جانم فدایت ! می بینم که این لشکر به مقاتلت نزدیک شده اند، اما به حق حق قسم که تو کشته نشوی تا من در خدمت تو به شرف شهادت نایل نشوم و به خونم در نغطم، دوست دارم نماز ظهر را با تو بخوانم، سپس خدای خود را ملاقات نمایم. امام سر به سوی خدا برداشت و گفت: یاد نماز کردی، خداوند تو را از نماز گزاران و ذاکران قرار دهد.

۴- حیب بن مظاهر اسدی: از رجال علم و عبادت و معرفت و مروّت و اصالت و حقیقت است.

آورده اند که:

شهادت آن جناب اثر عظیم بر حسین علیه السلام داشت و امام به وقت قرار گرفتن در کنار بدن حیب فرمود:

خداوند تو را جزا دهد که مرد فضل و کرامت بودی و به یک شب ختم قرآن می نمودی (۱).

حیب حامل لوای علوم اهل بیت علیهم السلام و از خواص اصحاب حضرت مولی الموحّدین علی علیه السلام بود.

۵- جابر بن عروه غفاری: از شخصیت های بزرگ اسلامی و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و در ایمان و هجرت و جهاد فی سبیل الله مقامی بس بلند داشت.

در بدر و حنین جهت یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بود و به روز عاشورا برای دفاع از حق و حقیقت با آن که پیری سالخورده بود عمامه به سر بست و ابروهای خود را از روی چشمان خویش پس زده با دستمالی بست تا بتواند جلوی خود را دیده و از دین الهی دفاع کند، حضرت حسین علیه السلام جنگ او را نظاره می کرد و می فرمود:

ص: ۴۲۶

ای پیرمرد! سعی و کوشش در راه حق مشکور باد (۱).

او در عین سالخوردگی شصت نفر از دشمنان انسانیت را به خاک انداخت آن گاه به شرف با عظمت شهادت در رکاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام نایل شد.

۶- سعید بن عبد الله حنفی: از بزرگان و وجوه شیعه و مردی شجاع و صاحب عبادت و معرفت بود، او همان کسی است که ظهر عاشورا در پیش روی حضرت سیدالشهدا علیه السلام ایستاد تا حضرت نمازش را با اصحاب بخواند و در پایان رکعت اول نماز بر اثر کثرت جراحاتی که از تیر و نیزه و سنان به او رسیده بود در حالی که می گفت: الهی! سلام مرا به پیامبر برسان و به آن جناب بگو که من در تحمل این همه سختی قصدی جز دفاع از حسین و ذریه تو نداشتم، جان سپرد.

۷- نافع بن هلال: از رجال برجسته اسلام و از ایمان و یقین و صبر فوق العاده ای برخوردار بود، او همان انسان با معرفت و مجاهدی است که به حضرت حسین علیه السلام عرضه داشت:

وَ اَنَا عَلِيٌّ يَتَاتِنَا وَ بَصَائِرِنَا نُوَالِي مَنْ وَالَاكَ وَ نُعَادِي مَنْ عَادَاكَ (۲).

ما از پی تیات الهی و پاکمان و از اثر بصیرتی که در سایه عبادت و خلوص به دست آورده ایم دوست دوستانت و دشمن دشمنانت هستیم.

۸- سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد الله بن سریع: از رجال برجسته دین و از شجاعان روزگار و از پرهیزکاران به نام و دو پسر عمو بودند.

در عاشورا خدمت امام رسیدند در حالی که سخت گریه می کردند، حضرت فرمود:

ص: ۴۲۷

۱- ۱) - مستدرکات علم الرجال الحدیث: ۱۰۳/۲.

۲- ۲) - اللهوف: ۷۹؛ بحار الأنوار: ۳۸۱/۴۴، باب ۳۷.

چرا می گریید؟ به خدا قسم امید دارم که بعد از ساعت دیگر دیده شما روشن شود، عرضه داشتند: خدا ما را فدای تو گرداند، و الله قسم! ما بر جان خویش گریه نمی کنیم بلکه برای شما می گرییم که دشمنان تو را احاطه کرده و ما قدرت بر دفع آنان را نداریم.

حضرت فرمود: خداوند شما را به اندوهی که بر من دارید و به مواساتان با من، بهترین جزای پرهیزکاران عنایت کند (۱).

۹- عابس بن ابی شیبب شاکری: از رجال بزرگ و با کرامت شیعه، مردی شجاع و خطیب و انسانی عابد و متعهد و باتقوا بود، او همان انسان بزرگواری است که اولین نامه مسلم بن عقیل را پس از بیعت کوفیان از کوفه تا مکه جهت حضرت سیدالشهدا علیه السلام برد.

۱۰- حنظله بن اسعد شبامی: از شجاعان نامی و از وجوه شیعه و در عبادت و تقوا و زهد و کرامت مقامی بس والا داشت.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به او خطاب کرد:

ای حنظله! خداوند تو را رحمت کند، بدان که این جماعت به خاطر سرتافتن از حق و هجوم به تو و یاران و اصحابت مستوجب عذاب شدند. چگونه خواهد بود حال اینان که برادران پارسای تو را کشتند؟

حنظله عرضه داشت: راست گفתי فدایت شوم! آیا من به سوی حق نروم و به برادرانم ملحق نشوم؟ فرمود: چرا به سوی آنچه برایت مهیا شده بشتاب، آن چیزی که از دنیا و ما فیها بهتر است، یعنی آن سلطنت و ملکی که کهنه نشود و زوال نگیرد، پس آن سعید نیک اختر حضرت را وداع کرد و عرضه داشت:

ص: ۴۲۸

سلام بر تو ای ابا عبد الله! درود خدا بر تو و بر اهل بیت باشد که خدا ما و شما را در بهشت گرد هم آورد (۱).

۱۱- سُوید بن عَمْرٍو: از رجال شریف النَّسب و دارای معرفت کامل و کرامت جامع بود، او در میان مردمان به کثرت نماز و آراستگی به زهد مشهور بود، به روز عاشورا از کثرت جراحات در بین کشتگان افتاد و همگان گمان بردند از دنیا رفته، به همین منوال بود تا گاهی که شنید امام حسین علیه السلام شهید شده، او را تاب نماند کاردی که در کفش خود پنهان کرده بود بیرون آورده و به زحمت و مشقت شدید، اندکی جهاد کرد تا به شرف شهادت نایل آمد! (۲)

این چند تن که خیلی مختصر به احوالات الهی و ملکوتیشان آشنا شدید نمونه هایی از آن هفتاد و دو نفر بودند که در سخت ترین روزگار و مشکل ترین شرایط، حق حضرت الله را ادا کرده و از فرهنگ الهی با نثار جان دفاع نمودند و درس زهد و صبر و توکل و عبادت و تسلیم و کرامت و حریت و اصالت و شرف را به تمام انسان های روزگار دادند.

آری، اینان از مصادیق بارز روایت باب عبودیتند، روایتی که حضرت صادق علیه السلام در آن روایت به مقامات و حالات عاشقان حقیقی حق اشاره فرموده اند.

۱۲- ابان بن تَغَلِب: از اهل کوفه و ثقه و جلیل القدر و قاری و عالم به وجوه قرائت و دلایل آن بود.

در تفسیر قرآن و علم حدیث و فقه و لغت سرآمد زمان خویش بود، رجال ابن داود می گوید:

ص: ۴۲۹

۱- ۱) - اللهوف: ۱۰۸.

۲- ۲) - اللهوف: ۱۰۸؛ بحار الأنوار: ۲۳/۴۵، باب ۳۷.

آن جناب از وجود مبارک امام صادق علیه السلام سی هزار حدیث حفظ داشت (۱)! دارای تصانیف متعددی در علوم اسلامی و به خصوص در قرآن مجید است، کتاب «فضائل و احوال صفین» نوشته آن مرد بزرگ الهی است.

خدمت حضرت زین العابدین و امام باقر و حضرت صادق علیهم السلام رسید و به التفات خاص از طرف آن سه امام همام مشرف گشته، امام باقر علیه السلام به او فرمود:

در مسجد مدینه بنشین و مردمان را فتوا ده که دوست دارم در شیعه مانند تو را ببینند (۲).

در کلامی دیگر فرمود:

با اهل مدینه مناظره کن که دوست دارم مانند تو از روات و رجال من باشد (۳).

امام صادق علیه السلام چون خبر مرگ وی را شنید فرمود:

رحمت خداوند بر او باد و سوگند به خدا که مرگ او دل مرا به درد آورد! (۴)

۱۳- اسماعیل بن عمار صیّرفی: از اصحاب حضرت صادق علیه السلام و موسی بن جعفر علیهما السلام و از بزرگان اصحاب آن دو بزرگوار و از هر جهت ثقه و مورد اطمینان اهل اسلام و راویان حدیث است.

عمار بن حیّان (پدرش) می گوید:

به حضرت صادق علیه السلام گفتم: اسماعیل در حق من نیکوکار است، امام ششم فرمود: او را دوست داشته‌ام و الحال عشق و محبتم به او اضافه گشت (۵).

ص: ۴۳۰

۱- ۱) - رجال ابن داود: ۳۸۹.

۲- ۲) - رجال الکشی: ۳۳۰، حدیث ۶۰۳؛ خلاصه الاقوال: ۷۳.

۳- ۳) - خلاصه الاقوال: ۷۳.

۴- ۴) - رجال الکشی: ۳۳۰، حدیث ۶۰۱.

۵- ۵) - بحار الأنوار: ۲۶۸/۴۷، باب ۸، حدیث ۴۰.

امام صادق علیه السلام هرگاه اسماعیل بن عمار را می دید می فرمود:

خداوند گاهی دنیا و آخرت را به بعضی عنایت می کند!! (۱).

۱۴- بُرید بن معاویه عَجَلی: از وجوه فقهای اصحاب و ثقه و جلیل القدر و عظیم الشان و از حواریین حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است. او نزد ائمه علیهم السلام دارای مکانت و محلّ عظیم و از اصحاب اجماع به شمار می آید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

اوتاد زمین و اعلام دین چهار نفرند: محمد بن مسلم، لَیث بَخْتَری، زُرّاره بن اعین و برید عَجَلی (۲).

در روایتی در حق ایشان فرمود:

اینان قوّامون به قسط و گویندگان صادق و سبقت گیرندگان سبقت گیرندگان و بندگان مقرب حضرت حقند (۳).

در بیانی فرمود:

مخبتین را به بهشت الهی بشارت دهید. آن گاه اسم این چهار نفر را برد و فرمود:

اینان از نجابیند و امنای الهی در حلال و حرام، اگر ایشان نبودند آثار نبوت منقطع و مندرس می شد (۴)!

۱۵- ابو حمزه ثُمّالی: ثقه و جلیل القدر و از مشایخ اهل کوفه و در محبّت و عشق به حق و ائمه علیهم السلام و عبادت و زهد و کیاست و درایت مقامی بس ارجمند دارد.

ص: ۴۳۱

۱- ۱) - رجال الکشی: ۴۰۲.

۲- ۲) - رجال الکشی: ۲۳۸، حدیث ۴۳۲.

۳- ۳) - رجال الکشی: ۱۰، حدیث ۲۰؛ روضه الواعظین: ۲۸۲/۲.

۴- ۴) - رجال الکشی: ۱۷۰، حدیث ۲۸۶؛ وسائل الشیعه: ۱۴۲/۲۷، باب ۱۱، حدیث ۳۳۴۲۹.

از حضرت رضا علیه السلام نقل شده:

ابو حمزه در زمان خود مانند سلمان بود در زمان خودش، از این جهت به چهار نفر از ما «حضرت زین العابدین و امام باقر و حضرت صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام» خدمت کرد (۱).

امام صادق علیه السلام روزی او را طلید و فرمود:

أَنْتِي لَأَسْتَرِيحُ إِذَا رَأَيْتُكَ (۲).

هرگاه تو را می بینم آرامش و راحت و آسایش پیدا می کنم.

در احوالات آن جناب نوشته اند:

دخترکی داشت به زمین افتاد و دستش شکست، نشان شکسته بند داد، گفت که استخوانش شکسته، باید آن را جیره کرد، یعنی بست تا زمانی که جوش بخورد، ابو حمزه به حال آن دخترک رقت کرد، اشک از دیده اش ریخت و به پیشگاه حق دعا کرد، شکسته بند خواست آن دست شکسته را ببندد، دید از آثار شکستگی خبری نیست، به دست دیگرش نظر انداخت دید عیبی ندارد. گفت: ای مرد! دست دخترت بی عیب است و احتیاج به معالجه نیست (۳).

۱۶- حُمران بن اَعین: از حواریین حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است، بر اثر معرفت و عبادت و دانش و بینش و کمالی که داشت حضرت باقر علیه السلام به او فرمود: تو در دنیا و آخرت شیعه مایی.

حضرت صادق علیه السلام پس از مرگش فرمود:

ص: ۴۳۲

۱- ۱) - رجال الکشی: ۴۸۵، حدیث ۹۱۹.

۲- ۲) - رجال الکشی: ۳۳، حدیث ۶۱.

۳- ۳) - رجال الکشی: ۲۰۲.

ماتَ وَ اللَّهُ مُؤْمِنًا (۱).

به خدا قسم مؤمن از دنیا رفت.

۱۷- زراره بن اعین: جلالت شأن و عظمت قدرش بیش از آن است که ذکر شود، جمیع خصال خیر از علم و فضل و فقاہت و دیانت و وثاقت در او جمع بود از حواریین حضرت باقر و امام صادق علیهما السلام است.

آن حضرت به فیض بن مختار فرمود:

هرگاه خواستی حدیث ما را، پس از زراره اخذ کن (۲).

امام صادق علیه السلام در حق او فرمود:

اگر زراره نبود می گفتم احادیث پدرم امام باقر علیه السلام از بین می رفت (۳).

ابن ابی عمیر که از بزرگان اصحاب است می گوید:

وقتی به جمیل بن دُرّاج که از اعظام فقها و محدّثان است گفتم: محضرت چه نیکوست و مجلس افاده است چه زینت دارد! گفت: آری، اما به الله سوگند! ما در برابر زراره نبودیم مگر به منزله طفل مکتبی در برابر استادش! (۴).

۱۸- عبد الرحمن بن اعین: در جلالت و منزلت و معرفت و عبادت همانند برادر با کرامتش زراره بود.

۱۹- صَیْفُوان بن مهران جَمال کوفی: فوق العاده ثقه و دارای منزلت عظیم و از اعظام اصحاب و عابدی بزرگوار و جلیل القدر است. از امام صادق علیه السلام حدیث روایت می کند و او همان شخصیت معتبری است که ایمان و اعتقاد خود را درباره

ص: ۴۳۳

۱- ۱) - رجال العلامة الحلی: ۶۳-۶۴.

۲- ۲) - رجال الکشی: ۱۳۵، حدیث ۲۱۶؛ بحار الأنوار: ۲/۲۴۶، باب ۲۹، حدیث ۵۸.

۳- ۳) - رجال الکشی: ۱۳۶، حدیث ۲۱۷؛ وسائل الشیعه: ۱۴۳/۲۷، باب ۱۱، حدیث ۳۳۴۳۵.

۴- ۴) - رجال الکشی: ۱۳۴، حدیث ۲۱۳.

ائمه عليهم السلام به آن حضرت عرضه داشت، حضرت به او فرمود: **رَحِمَكَ اللَّهُ (۱)!**

۲۰- عبد الله بن ابی یعفر: انسانی با کرامت و ثقه و بسیار جلیل القدر است، در میان اصحاب ائمه عليهم السلام مردی کم نظیر و از حواریین حضرت باقر و صادق علیهما السلام است.

او در نزد امام صادق علیه السلام محبوبیت فوق العاده داشت و حضرت از او اعلام رضایت فرمود، به علت این که در مقام اطاعت و امتثال امر آن جناب و قبول قول آن حضرت خیلی ثابت قدم بود، چنان که در روایت آمده:

روزی به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت: به خدا قسم! اگر شما اناری را نصف کنی و بگویی این نصف حرام است و این نصف حلال، من آنچه را فرمودی شهادت می دهم، حضرت دو مرتبه فرمود: خداوند تو را رحمت کند **(۲)**.

حضرت پس از مرگ عبد الله بن ابی یعفر برای مفضل بن عمر نامه ای نوشتند که سراسر آن نامه ثنای عبد الله و رضایت آن جناب از اوست و کلمات و جملات نامه به مرتبه ای است که عقل آدمی به حیرت می افتد.

حضرت صادق علیه السلام درباره عبد الله بن یعفر می فرماید:

وَقَبِضَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيَّ رُوحِهِ مَحْمُودَ الْمَآثِرِ، مَشْكُورَ السَّعْيِ، مَغْفُوراً لَّهُ، مَرْحُوماً بِرِضَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَامَامِهِ عَنْهُ فَوَلَّادَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كَانَ فِي عَصْرِنَا أَحَدٌ اطَّوَعَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَامَامِهِ مِنْهُ، فَمَا زَالَ كَذَلِكَ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بِرَحْمَتِهِ وَصَيَّرَهُ إِلَيَّ جَنَّتَهُ **(۳)**.

ای مفضل بن عمر! عبد الله بن ابی یعفر از دنیا رفت، صلوات خدا به روحش،

ص: ۴۳۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۳۹۶/۳۶، باب ۴۶، حدیث ۱.

۲- ۲) - رجال الکشی: ۲۴۹، حدیث ۴۶۲.

۳- ۳) - رجال الکشی: ۲۴۸، حدیث ۴۶۱.

او را اثری پسندیده است، سعی و کوشش او در راه حق مشکور باد، خداوندش بیامرزد، او از پی خشنودی خدا و رسول و امام که از او داشتند غرق رحمت است، به جان خودم سوگند که جگر گوشه رسول خدایم، در زمان ما کسی نسبت به حق و رسول الهی و امامش مطیع تر از او نبود، آن مرد الهی در تمام این زمینه ها پایدار و ثابت قدم بود تا به رحمت حق واصل شد و به عنایت الهی به بهشت رسید.

پایان

نزدیک اذان ظهر روز پنج شنبه

۱۳۶۷/۱/۱۸ شمسی برابر با ۱۹ شعبان المعظم

۱۴۰۸ هجری قمری، تهران

ص: ۴۳۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

